

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جزء ۱۵ جلد ۱۵

۱۵

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَسْبَاطِيْنِ، الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة اسراء

فضیلت تلاوت سورة « اسراء »

در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم : « کسی که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند از دنیا نخواهد رفت تا این که " قائم " را درک کند و از یارانش خواهد بود » .^(۱)

پاداش ها و فضیلت هایی که برای سوره های قرآن بیان شده هرگز برای خواندن تنها نیست، بلکه خواندن است که توأم با تفکر و اندیشه و سپس الهام گرفتن برای عمل بوده باشد. در روایت دیگری در فضیلت این سوره می خوانیم : « کسی که این سوره را بخواند و به هنگامی که به توصیه های خداوند در ارتباط با پدر و مادر در این سوره می رسد ، عواطف او تحریک گردد و احساس محبت بیشتر نسبت به پدر و مادر کند » دارای پاداشی عظیم است .^(۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي
بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که
گرداگردش را پربرکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بینا است.

نام های این سوره

نام مشهور این سوره « بنی اسرائیل » است و نام های دیگری نیز از قبیل
« إِسْرَاء » و « سُبحان » دارد. (۱)

روشن است که هریک از این نام ها به تناسب مطالبی است که در این سوره در رابطه با

۱- « تفسیر آلوسی » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲ .

آن وجود دارد ، اگر نام « بنی اسرائیل » بر آن گذارده شده به خاطر آن است که بخش قابل ملاحظه‌ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسرائیل است .
و اگر به آن « اِنْشَاء » گفته می‌شود به خاطر نخستین آیه آن که پیرامون اسراء (معراج) پیامبر سخن می‌گوید و « سُبْحَانَ » نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است .

معراج‌گاه پیامبر

این آیه در عین فشردگی بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان می‌کند :
﴿ ۱ - جَمَلَةٌ « اَسْرَى » نشان می‌دهد که این سفر شب‌هنگام واقع شد ، زیرا « اِسْرَاء » در لغت عرب به معنی سفر شبانه است ، در حالی که کلمه « سیر » به مسافرت در روز گفته می‌شود .
﴿ ۲ - کَلِمَةٌ « لَيْلًا » در عین این که تأکیدی است برای آن چه از جمله « اِنْشَاء » فهمیده می‌شود ، این حقیقت را نیز بیان می‌کند که این سفر ، به طور کامل در یک شب واقع شد و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجد الحرام و بیت المقدس که بیش از یک صد فرسخ است و در شرایط آن زمان می‌بایست روزها یا هفته‌ها به طول بیانجامد ، تنها در یک شب رخ داد .

۳- کلمه «عَبْدُ» نشان می‌دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر بود، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بندهٔ راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نگردد، هرکاری می‌کند برای خدا باشد و هرگام برمی‌دارد رضای او را بطلبد.

۴- همچنین تعبیر به «عَبْدُ» نشان می‌دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بوده نه روحانی زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه «عَبْدُ» نشان می‌دهد که جسم و جان پیامبر در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانسته‌اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده‌اند، درحالی که می‌دانیم اگر کسی به دیگری بگوید من فلان شخص را به فلان منطقه بردم مفهومی این نیست که در عالم خواب یا خیال بود یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است.

۵- آغاز این سیر (که مقدمه‌ای بر مسأله معراج به آسمان‌ها بوده و بعداً دلایل آن ذکر

خواهد شد) «مسجدالحرام» در مکه و انتهای آن «مسجدالاقصى» در «قدس» بوده است .
 ﴿۶﴾ هدف از این سیر ، مشاهده آیات عظمت الهی بوده ، همان گونه که دنباله این سیر در آسمان ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پرعظمت پیامبر در پرتو مشاهده آن آیات بیّنات ، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزون تری برای هدایت انسان ها پیدا کند ، نه آن گونه که کوتاه فکran می پندارند که پیامبر به معراج رفت تا خدا را ببیند ، به گمان این که خدا محلی در آسمان ها دارد .
 به هر حال پیامبر گرچه عظمت خدا را شناخته بود و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود ، «ولی شنیدن کی بود مانند دیدن» .

در آیات سورة نجم که به دنباله این سفر ، یعنی معراج در آسمان ها اشاره می کند نیز می خوانیم «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى : او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد» .
 ﴿۷﴾ جمله «بَارَكْنَا حَوْلَهُ» بیانگر این مطلب است که مسجدالاقصى علاوه بر این که خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پربرکتی است و این ممکن

است اشاره به برکات ظاهری آن بوده باشد ، چرا که می‌دانیم در منطقه‌ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آب‌های جاری و آبادی‌ها واقع شده است .

و نیز ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد ، زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خداپرستی بوده است .

﴿ ۸ - جَمَلَةٌ « إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » هَمَانْ كَوْنَهُ كَهْ كَفْتِمُ اِشَارَهْ بَهْ اَيْنِ اَسْتْ كَهْ بَخْشِشِ اَيْنِ مَوْهَبْتِ بَهْ پِيَامْبِرْ بِيْ حِسَابِ نَبُوْدَهْ بَلَكِهْ بَهْ خَاطِرْ شَايِسْتِگِيْ هَايِيْ بُوْدَهْ كَهْ بَرِ اَثَرِ كَفْتَارْ وَ كَرْدَارِشْ پِيْدَا شُدْ وَ خَدَاوَنْدْ اَزْ اَنْ بَهْ خُوْبِيْ اَگَاهْ بُوْدْ .

﴿ ۹ - ضَمْنَاْ كَلِمَهْ « سُبْحَانَ » دَلِيْلِيْ اَسْتْ بَرَايْنِ كَهْ اَيْنِ بَرْنَامَةُ پِيَامْبِرْ خُودْ نَشَانَهْ اِيْ بَرِ پَاكْ وَ مَنْزَهْ بُوْدَنْ خَدَاوَنْدْ اَزْ هَرْ عَيْبِ وَ نَقْصِ اَسْتْ .

﴿ ۱۰ - كَلِمَةٌ « مِنْ » دَرِ « مِنْ اَيَاتِنَا » نَشَانْ مِيْ دِهْدْ كَهْ اَيَاتْ عَظْمَتِ خَدَاوَنْدْ اَنْ قَدْرْ زِيَادْ اَسْتْ كَهْ پِيَامْبِرْ بَاْ تَمَامْ عَظْمَتِشْ دَرَايْنِ سَفَرِ پَرْعَظْمَتِ تَنَهَاْ گُوشَهْ اِيْ اَزْ اَنْ رَاْ مَشَاهِدَهْ كَرْدَهْ اَسْتْ .

ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند ، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد از جمله در مورد حضرت عیسی علیه السلام به صورت سنگین تری دیده می شود ، چنان که در انجیل مرقس باب ۶ و انجیل لوقا باب ۲۴ و انجیل یوحنا باب ۲۱ ، می خوانیم که عیسی علیه السلام پس از آن که به دار آویخته و کشته و دفن شد از مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد سپس به آسمان ها صعود نمود (به معراج همیشگی رفت).

ضمناً از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده اند .

﴿ ۲ ﴾ **وَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ الْأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا**
ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل نمودیم (و گفتیم) غیر ما را تکیه گاه خود قرار ندهید .

بدون شک منظور از « کتاب » در این جا « تورات » است که خداوند برای هدایت

بنی اسرائیل در اختیار موسی علیه السلام گذاشت .

از آنجا که نخستین آیه این سوره از سیر پیامبر از «مسجد الحرام» به «مسجد اقصی» در یک شب به عنوان یک اعجاز و اکرام پیامبر سخن می‌گفت و این‌گونه موضوعات غالباً از طرف مشرکان و مخالفان مورد انکار واقع می‌شد که چگونه ممکن است پیامبری از میان ما برخیزد که این همه افتخار داشته باشد لذا در آیه مورد بحث اشاره به دعوت موسی علیه السلام به کتاب آسمانی او می‌کند تا معلوم شود این برنامه رسالت چیز نوظهوری نیست ، همچنین مخالفت لجوجانه و سرسختانه مشرکان نیز در تاریخ گذشته مخصوصاً تاریخ بنی اسرائیل ، سابقه دارد .

سپس به هدف اساسی بعثت پیامبران از جمله موسی علیه السلام اشاره می‌کند :
«الَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا» .

این یکی از شاخه‌های اصلی توحید است ، توحید در عمل که نشانه توحید در عقیده است ، کسی که مؤثر واقعی را در جهان هستی تنها خدا می‌داند به غیر او تکیه نخواهد کرد و

آن‌ها که تکیه گاه‌های دیگر برای خود انتخاب می‌کنند دلیل بر ضعف توحید اعتقادیشان است. عالی‌ترین تجلیات هدایت کتب آسمانی، برافروختن نور توحید در دل‌ها است که نتیجه آن «از همه بریدن و به خدا پیوستن» و براو تکیه کردن است.

﴿ ۳ ﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، او بنده شکرگزاری بود. «شَکُور» صیغه مبالغه و به معنی شکرگزار است و این‌که بنی اسرائیل را به عنوان فرزندان همراهان نوح شمرده، شاید به خاطر آن است که طبق تواریخ معروف، نوح دارای سه فرزند به نام‌های «سَام» و «حَام» و «يَافِث» بود که مردم روی زمین پس از طوفان نوح از آن‌ها گسترش یافتند از جمله مخصوصاً بنی اسرائیل.

بدون شک همه پیامبران بنده شکرگزار خدا بودند، ولی برای نوح ویژگی‌هایی در احادیث وارد شده که او را شایسته این توصیف نموده است، از جمله این‌که هرگاه نعمت دیگری به او می‌رسید فوراً به یاد خدا می‌افتاد و شکرگزاری می‌کرد.

﴿ ٤ ﴾ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ
لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد و
برتری جویی بزرگی خواهید نمود.

« قَضَاء » گرچه دارای معانی مختلفی است اما در این جا به معنی « اعلام » است .
منظور از کلمه « الْأَرْضِ » به قرینه آیات بعد سرزمین مقدس فلسطین است که
« مسجدالاقصی » در آن واقع شده است .

﴿ ٥ ﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا

هنگامی که نخستین وعده فرارسد مردانی پیکارجو را بر شما می فرستیم (تا سخت شما را
درهم کویند حتی برای بدست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند و
این وعده ای است قطعی .

﴿ ٦ ﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا
 سپس شمارا بر آن‌ها چیره می‌کنیم و اموال و فرزندان را افزون خواهیم کرد و نفرات
 شمارا بیشتر (از دشمن) قرار می‌دهیم .

« نَفِير » اسم جمع و به معنی گروهی از مردان است ، بعضی گفته‌اند جمع « نفر » و در
 اصل از ماده نَفَر به معنی کوچ کردن و به چیزی روی آوردن است و به همین جهت به
 جماعتی که قدرت بر تحرک به سوی چیزی داشته باشند ، نفیر گفته می‌شود .

دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل

در آیات فوق سخن از دو انحراف اجتماعی بنی اسرائیل که منجر به فساد و برتری جویی
 می‌گردد به میان آمده‌است، که به دنبال هریک از این دو ، خداوند مردانی نیرومند و پیکارجو
 را بر آن‌ها مسلط ساخته تا آن‌ها را سخت مجازات کنند و به کیفر اعمالشان برسانند .
 گرچه تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل ، فراز و نشیب بسیار دارد و پیروزی‌ها و شکست‌ها
 در آن فراوان دیده می‌شود اما در این‌که قرآن به کدام یک از این حوادث اشاره می‌کند

در میان مفسران گفتگو بسیار زیاد است اما ظاهر آیه « ثُمَّ رَدَدْنَاكُمْ آلَکَرَّةِ عَلَیْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنَیْنِ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِیْرًا » آن است که حداقل فساد اول بنی اسرائیل و انتقام آن در گذشته واقع شده است .

از همه این ها گذشته مسأله مهمی که باید در این جا مورد توجه قرار گیرد این است که ظاهر تعبیر « بَعَثْنَا عَلَیْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَی بَأْسٍ شَدِیْدٍ : ما گروهی از بندگان خود را که قدرت جنگی زیادی داشتند بر ضد شما مبعوث کردیم » ، نشان می دهد که گروه انتقام گیرنده مردان با ایمان بودند که شایسته نام « عِبَاد » و عنوان « لَّنَا » و همچنین « بَعَثْنَا » بوده اند و این معنی در بسیاری از تفاسیر که در بالا گفته شد دیده نمی شود .

و نیز کلمه « عِبَاد » و یا « عِبِد » در افرادی که مورد مذمت هستند احیاناً به کار رفته است ، از جمله به کار رفتن این کلمه در مورد گنه کاران در آیه ۵۸ فرقان « وَ کَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیْرًا » و در آیه ۲۷ سوره شوری در مورد طغیانگران « وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ » و در مورد خطاکاران و منحرفان از اصل توحید در

آیه ۱۱۸ سوره مائده می خوانیم : « أَنْ تُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ » .
 ولی با همه اوصاف نمی توان انکار کرد که اگر قرینه قاطعی قائم نشود ظاهر آیات مورد بحث در بدو نظر آن است که جمعیت انتقام گیرنده مردمی با ایمان هستند .
 به هر حال آیات فوق اجمالاً به ما می گوید که بنی اسرائیل دوبار سخت به فساد دست زدند و استکبار ورزیدند و خدا از آنها انتقام سختی گرفت و هدف از بیان این موضوع درس عبرتی برای آنها و ما و همه انسان ها است تا بدانیم ستمگری ها و فساد انگیزی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی ماند ، هنگامی که قدرت یافتیم حوادث دردناکی را که در آینده در انتظار ما است فراموش نکنیم و از تواریخ گذشتگان این درس را بیاموزیم .
 ﴿۷﴾ **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا**
 اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید و هنگامی که وعده دوم فرا رسد (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در

صورت‌های تان ظاهر می‌شود و داخل مسجد (اقصی) می‌شوند ، همان‌گونه که در دفعه اول وارد شدند و آن چه رازیر سلطه خود می‌گیرند درهم می‌گویند . این یک سنت همیشگی است نیکی‌ها و بدی‌ها سر انجام به خود انسان بازمی‌گردد، هر ضربه‌ای که انسان می‌زند بر پیکر خویش تن زده است و هر خدمتی به دیگری می‌کند در حقیقت به خود خدمت کرده است ، ولی مع الاسف نه آن مجازات شما را بیدار می‌کند و نه این نعمت و رحمت مجدد الهی باز هم به طغیان می‌پردازد و راه ظلم و ستم و تعدی و تجاوز را پیش گیرید و فساد کبیر در زمین ایجاد می‌کنید و برتری جویی را از حد می‌گذرانید .

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُنَّا وَجَعَلْنَاهُمْ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

امید است پروردگارتان به شما رحم کند، هرگاه برگردید ما باز می‌گردیم و جهنم را زندان سخت کافران قرار دادیم .

« حَصِير » از ماده « حَصَرَ » به معنی حبس است و به هر نقطه‌ای که راه خروج ندارد ، حصیر گفته می‌شود و اگر حصیر را هم حصیر می‌گویند به خاطر آن است که قسمت‌های

مختلف آن به هم بافته و محصور شده است .

﴿ ۹ ﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

این قرآن به راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه ها است و به مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آن ها پاداش بزرگی است .

مستقیم ترین راه خوشبختی

« أَقْوَمُ » از ماده « قیام » گرفته شده است و از آن جا که انسان به هنگامی که می خواهد فعالیت پی گیری انجام دهد قیام می کند و به کار می پردازد از این نظر قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است ، ضمناً « استقامت » که از همین ماده گرفته شده است و « قِیم » که آن هم از این ماده است به معنی صاف و مستقیم و ثابت و پابرجا است . و از آن جا که « أَقْوَمُ » صیغه « افعَل تفضیل » است به معنی صاف تر و مستقیم تر و پابرجا تر می آید و به این ترتیب ، مفهوم آیه فوق چنین است که « قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین

و صاف‌ترین و پایرجاترین طرف است دعوت می‌کند.»

صاف و مستقیم از نظر عقایدی که عرضه می‌کند، عقایدی روشن، قابل درک خالی از هرگونه ابهام و خرافات، عقایدی که دعوت به عمل دارد، نیروهای انسانی را بسیج می‌کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می‌سازد. آری قرآن هدایت به طریقه و روشی می‌کند که در تمام زمینه‌ها صاف‌ترین و مستقیم‌ترین و ثابت‌ترین طریقه است.

«بِشَارَتٍ» در اصل از «بَشْرَة» به معنی «صورت» گرفته شده و هرگونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد او را مسرور یا غم‌آلود کند شامل می‌شود.

تعبیر به بشارت در مورد مؤمنان دلیلش روشن است، ولی در مورد افراد بی‌ایمان و طغیانگر در حقیقت یک نوع استهزاء است و یا بشارتی است برای مؤمنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شوند.

﴿۱۰﴾ **وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**

و این که آنها به قیامت ایمان نمی‌آورند عذاب دردناکی برایشان آماده ساخته‌ایم.

﴿ ۱۱ ﴾ وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدی‌ها را طلب می‌کند آن‌گونه که نیکی‌ها را می‌طلبد و انسان همواره عجل است.

«دُعا» در این‌جا معنی وسیعی دارد که هرگونه طلب و خواستن را شامل می‌شود، اعم از این‌که با زبان بخواهد و یا عملاً برای بدست آوردن چیزی بپاخیزد و تلاش و کوشش کند.

در حقیقت عجل بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت سبب می‌شود که تمام جوانب مسایل را مورد بررسی قرار ندهد و چه بسیار که با این عجله، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد، بلکه هوی و هوس‌های سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود.

و در این حال همان‌گونه که انسان، از خداتقاضای نیکی می‌کند، بر اثر سوءتشخیص خود، بدی‌ها را از او تقاضا می‌کند و همان‌گونه که برای نیکی تلاش می‌کند، به دنبال شر و بدی

می‌رود و این بلای بزرگی است برای نوع انسان‌ها و مانع عجیبی است در طریق سعادت .
 بنابراین تنها راه رسیدن به خیر و سعادت آن است که انسان در هرکار قدم می‌گذارد با
 نهایت دقت و هوشیاری و دور از هرگونه عجله و شتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و
 خود را در انتخاب راه از هرگونه پیش‌داوری و قضاوت‌های آمیخته با هوی و هوس برکنار
 دارد، از خدا در این راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام نهد.
 ﴿۱۲﴾ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً
 لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ
 فَضْلَانَاهُ تَفْصِيلاً

ما شب و روز را دو نشانه (توحید و عظمت خود) قرار دادیم سپس نشانه شب را محو کرده
 و نشان روز را روشنی بخش ساختم، تا فضل پروردگار را (در پرتو آن) بطبیید (و به تلاش
 زندگی برخیزید) و عدد سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را به طور مشخص (و
 آشکار) بیان کردیم .

﴿۱۳﴾ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند .

« طَائِرٌ » به معنی پرنده است ، ولی در این جا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان ، فال نیک و بد می زدند و از چگونگی حرکت آنها نتیجه گیری می کردند .

مثلاً اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آن را به فال نیک می گرفتند و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آن را به فال بد می گرفتند . لذا غالباً این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود ، در حالی که « تَفَّالٌ » بیشتر به فال نیک زدن گفته می شود . در آیات قرآن نیز کراراً « تَطْيِيرٌ » به معنی فال بد آمده است مانند : « وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيِّرُوا بِمُوسَىٰ وَ مِنْ مَّعَهُ » هرگاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند » (۱۳۱ / اعراف) .

در احادیث اسلامی می‌خوانیم که از «تَطَيَّر» نهی شده است و راه مبارزه با آن «تَوَكُّلُ بِرِخْدَا» معرفی گردیده است .

«طَائِرُهُ» در آیه مورد بحث ، نیز اشاره به همین معنی است ، یا به معنی «بخت و طالع» که قریب‌الافق با مسأله فال نیک و بد است می‌باشد .

قرآن در حقیقت می‌گوید : « فال نیک و بد و طالع سعد و نحس ، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است » . قرآن سپس اضافه می‌کند : « وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا » .

روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست ، همان کارنامه‌ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می‌شود ، منتها در این‌جا پوشیده و مکتوم است و در آن‌جا گشوده و باز .

تَفَّالٌ وَ تَطَيَّرُ (فال نیک و بد)

فال « نیک » و « بد » زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می‌رسد سرچشمه آن ،

عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هرحال ، بدون شک این دو ، اثر طبیعی ندارند ، ولی دارای اثر روانی هستند ، فال نیک امیدآفرین است درحالی که فال بد موجب یأس و نومیدی و ناتوانی می شود .

و از آن جا که اسلام ، همیشه از مسایل مثبت ، استقبال می کند ، از فال نیک نهی نکرده ، ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است .

از پیامبر نقل شده که فرمود : « الْطَّيْرَةُ شِرْكٌ : فال بد زدن (و آن را در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤثر دانستن) یک نوع شرک به خداست » .

و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم می خوانیم :

« أَمَّا الدَّارُ فَشَوْؤُهَا ضَيِّقُهَا وَخُبْتُ جِيرَانُهَا : خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد » . (۱)

﴿۱۴﴾ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

(این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوییم) کتابت را بخوان کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

یعنی آنقدر مسایل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هرکس این نامه عمل را بنگرد می‌تواند قضاوت و داوری کند، هرچند شخص «مجرم» باشد، چراکه این نامه عمل مجموعه‌ای از آثار خود عمل است و یا نفس اعمال و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد. آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم، یا عکس دقیق خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد ببینم می‌توانم حاشا کنم؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زنده‌تر و دقیق‌تر است.

﴿۱۵﴾ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

هرکس هدایت شود برای خود هدایت یافته و آن کس که گمراه گردد به زیان خود

گمراه شده است (و ضررش متوجه خود اوست) و هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نمی کشد و ما هرگز (شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث می کنیم (تا وظائفشان را بیان کند).

چهار اصل مهم اساسی در رابطه با مسأله حساب و جزای اعمال

«وَزْرَ» به معنی بار سنگین است و به معنی مسئولیت نیز می آید، چراکه آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه رئیس دولت یا مردم بر دوش او گذارده شده است. این قانون کلی که «هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نمی کشد» هیچ گونه منافاتی با آنچه در آیه ۲۵ سورة نحل گذشت که می گوید: «گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند» ندارد. زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، همچون فاعل آن محسوب می شوند، بنابراین در حقیقت این بارگناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر «سبب»

در این جا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است .
 همچنین روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد گذشت و
 مفهومی این بود که هرکس سنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن ،
 شریک است ، نیز با آنچه در بالا گفتیم تضادی ندارد ، چرا که «سنت گذار» در واقع از
 اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت .

❧ ۴ - سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می کند که «ما هیچ شخص و قومی را
 مجازات نخواهیم کرد مگر این که پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم» تا وظایفشان را کاملاً تشریح و
 اتمام حجت کند : «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» .

در این که منظور از عذاب در این جا هر نوع عذاب دنیا و
 آخرت است یا خصوص عذاب استیصال (یعنی مجازات های نابود کننده
 همچون طوفان نوح) در میان مفسران گفتگو است ، ولی بدون شک ظاهر آیه
 مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود .

اصل برائت و آیه « مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... »

در علم اصول در مباحث « برائت » به آیه فوق استدلال شده است ، زیرا حدّ اقل مفهوم آیه این است که در مسایلی که عقل قادر به درک آن نیست ، خداوند بدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظایف ، کسی را مجازات نمی‌کند و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی‌گوید که « عقاب بدون بیان » صحیح نیست .

﴿ ۱۶ ﴾ **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا**

و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم نخست اوامر خود را برای « مترفین » آنها (ثروتمندان مست شهوت) بیان می‌داریم سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را شدیداً درهم می‌کوبیم .

مراحل چهارگانه مجازات الهی

« مُثَرَفِينَ » از ماده « تُرِفَة » به معنی نعمت فراوان است یعنی متنعمین و ثروتمندان از خدا بی خبر .

« قَوْل » گرچه معنی وسیعی دارد ولی در این گونه موارد به معنی فرمان عذاب است .
 « دَمَّرْنَا » و « تَذْمِير » از ماده « دَمَار » به معنی هلاکت است .
 خداوند هرگز قبل از اتمام حجت و بیان دستورهایش کسی را مؤاخذه و مجازات نمی کند ، بلکه نخست به بیان فرمانهایش می پردازد ، اگر مردم از در اطاعت وارد شدند و آن ها را پذیرا گشتند چه بهتر که سعادت دنیا و آخرتشان در آن است و اگر به فسق و مخالفت برخاستند و همه را زیر پا گذاشتند این جا است که فرمان عذاب درباره آن ها تحقق می پذیرد و به دنبال آن هلاکت است .

اگر درست در آیه دقت کنیم ، چهار مرحله مشخص برای این برنامه بیان شده است :
 ۱ - مرحله اوامر (و نواهی) .

❧ ۲ - مرحله فسق و مخالفت .

❧ ۳ - مرحله استحقاق مجازات .

❧ ۴ - مرحله هلاکت .

و همه این مراحل بافاء تفریع به یکدیگر عطف شده‌اند .

در پاسخ به این سؤال که چرا مور خطاب آیه « مترفین » می‌باشند ، توجه به یک نکته راه‌گشا است و آن این‌که در بسیاری از جوامع (منظور جامعه‌های ناسالم است) مترفین ، سرمداران اجتماع هستند و دیگران تابع و پیرو آن‌ها .

به علاوه در این تعبیر اشاره به نکته دیگری نیز هست و آن این‌که سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی نیز ثروتمندان از خدا بی‌خبر هستند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرق هستند و هر نغمه اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوش آن‌ها ناهنجار است ، به همین دلیل همیشه در صف اول در مقابل پیامبران ایستاده بودند و دعوت آن‌ها را که به نفع عدل و داد و حمایت از مستضعفان بوده همیشه بر ضد خود می‌دیدند .

روی این جهات از آن‌ها بالخصوص یاد شده است چرا که ریشه اصلی فساد همین گروه هستند. ﴿۱۷﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح زندگی می‌کردند (و طبق همین سنت) آن‌ها را هلاک کردیم و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگان آگاه و نسبت بر آن‌ها است. «قُرُون» جمع «قَرْن» به معنی جمعیتی است که در عصر واحدی زندگی می‌کنند و سپس به مجموع یک عصر اطلاق شده است.

و این که مخصوصاً روی «قرون بعد از نوح» تکیه شده، ممکن است به خاطر آن باشد که زندگی انسان‌ها قبل از نوح بسیار ساده بود و این همه اختلافات مخصوصاً تقسیم جوامع به «مترف» و «مستضعف» کمتر وجود داشت و به همین دلیل کمتر گرفتار مجازات‌های الهی شدند. ﴿۱۸﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا

آن‌کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیای مادی) را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم

و به هرکس اراده کنیم می‌دهیم ، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که مذموم و رانده (درگاه خدا) است .

خطوط زندگی طلبان دنیا و آخرت

« غَاجِلَه » به معنی نعمت‌های زودگذر یا دنیای زودگذر است .
 « یَضَلّی » از ماده « ضَلّی » به معنی آتش افروختن و به آتش سوختن است و منظور در این جا همان معنی دوم می‌باشد .
 قابل توجه این‌که نمی‌گوید هرکس به دنبال دنیا برود ، به هرچه بخواهد می‌رسد بلکه دو قید برای آن قایل می‌شود ، اول این‌که تنها بخشی از آنچه را می‌خواهد به آن می‌رسد ، همان مقداری را که ما بخواهیم « مَا نَشَاءُ » .
 دیگر این‌که همه افراد به همین مقدار نیز نمی‌رسند ، بلکه تنها گروهی از آن‌ها به بخشی از متاع دنیا خواهند رسید ، آن‌ها که بخواهیم « لِمَنْ تُرِیدُ » .
 و به این ترتیب نه همه دنیا پرستان به دنیا می‌رسند و نه آن‌ها که می‌رسند به همه آنچه

می‌خواهند می‌رسند ، زندگی روزمره نیز این محدودیت را به وضوح به ما نشان می‌دهد ، چه بسیارند کسانی که شب و روز می‌دوند و به جایی نمی‌رسند و چه بسیار کسانی که آرزوهای دور و درازی در این دنیا دارند که تنها بخش کوچکی از آن را بدست می‌آورند و این هشدار است برای دنیاپرستان که اگر خیال‌کنید آخرت را به دنیا بفروشید به تمام هدف‌تان نایل می‌شوید ، اشتباه بزرگی کرده‌اید ، بلکه گاهی هیچ و گاه به کمی دسترسی پیدا می‌کنید . و اصولاً دامنهٔ آرزوهای انسان آن‌قدر گسترده است که با محدودیت جهان ماده قابل اشباع نیست ، تمام دنیا را به یک نفر بدهند ، بسیار می‌شود که اشباع نمی‌گردد . اما آن‌ها که تلاش می‌کنند و به هیچ نمی‌رسند ، ممکن است به دلایل مختلفی باشد یا به خاطر آن است که هنوز امید بیداری و نجاتشان است و خدا به آن‌ها محبت می‌کند و یا به خاطر آن است که اگر به جایی برسند آن‌چنان طغیان می‌کنند که عرصه را بر خلق خدا تنگ می‌نمایند . قابل توجه این که کیفر این گروه ، ضمن این که آتش جهنم شمرده شده است ، باد و تعبیر «مَذْمُوم» و «مَذْخُور» تأکید گردیده، که اولی به معنی مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفتن و

دومی به معنی دور ماندن از رحمت خدا است .

در حقیقت آتش دوزخ ، کیفر جسمانی آنها است و مذموم و مدحور بودن کیفر روحانی آنها، چراکه معاد هم جسمانی است و هم روحانی و کیفر پاداش آن نیز در هر دو جنبه است .

﴿ ۱۹ ﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد ، در حالی که ایمان داشته باشد ، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان

بنابراین برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است :

- ۱- اراده انسان آن هم اراده‌ای که تعلق به حیات ابدی گیرد و به لذات زودگذر و نعمت‌های ناپایدار و هدف‌های صرفاً مادی تعلق نگیرد ، همتی والا و روحیه‌ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هرگونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد .
- ۲- این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه

تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این به کاربندد (توجه داشته باشید که کلمه "سَعَيْهَا" که به عنوان تأکید ذکر شده نشان می دهد او آخرین ، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می دهد و چیزی فروگذار نمی کند).

﴿ ۳ - همه این ها توأم با «ایمان» باشد ، ایمانی ثابت و استوار ، چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزه صحیحی ، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد .

﴿ ۲۰ ﴾ كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

هر یک از این دو گروه را از عطا پروردگار بهره و کمک می دهیم و عطا پروردگار هرگز از کسی منع نشده است .

امدادهای الهی

«نُمِدُّ» از ماده «امداد» به معنی کمک رساندن و افزودن است، راغب در کتاب مفردات می گوید : کلمه امداد غالباً در مورد کمک های مفید و مؤثر به کار برده

می‌شود و کلمه «مَدَّ» در موارد مکروه و ناپسند .

خداوند بخشی از نعمت‌هایش را در اختیار همگان می‌گذارد و نیکان و بدان همگی از آن استفاده می‌کنند ، این اشاره به آن بخش از نعمت‌ها است که ادامه حیات ، متوقف بر آن است و بدون آن نمی‌تواند یک انتخابگر باشد .

﴿ ۲۱ ﴾ أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِالْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً
بین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم ،
درجات آخرت و برتری‌هایش از این هم بیشتر است .

ممکن است گفته شود افرادی را در این جهان می‌بینیم که بدون تلاش و کوشش بهره‌های وسیع می‌گیرند ، ولی بدون شک این‌ها موارد استثنایی است و نمی‌توان در برابر اصل کلی تلاش و کوشش و رابطه آن با میزان موفقیت به آن اعتنایی کرد و این‌گونه بهره‌گیری‌های انحرافی منافات با آن اصل کلی ندارد .

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست ، گاه می‌شود

تلاش کم با کمیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پایین باشد .

﴿ ۲۲ ﴾ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا

و با « الله » معبود دیگری قرار مده که ضعیف و مذموم و بی یار و یاور خواهی شد .

انتخاب کلمه « قعود » (نشستن) در این جا اشاره به ضعف و ناتوانی است ، زیرا در ادبیات عرب این کلمه کنایه از ضعف است .

از جمله بالا استفاده می شود که شرک سه اثر بسیار بد در وجود انسان می گذارد :

❧ ۱ - شرک مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است درحالی که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است .

❧ ۲ - شرک ، مایه مذمت و نکوهش است، چراکه یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار و آن کس که تن به چنین انحرافی دهد درخور مذمت است .

❧ ۳ - شرک سبب می شود که خداوند مشرک را به معبودهای ساختگی و اگذاارد و

دست از حمایتش بردارد و از آنجا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند و خدا هم حمایتش را از چنین کسان برداشته آنها «مَحْذُول» یعنی بدون یار و یاور خواهند شد.

﴿۲۳﴾ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

پروردگارت فرمان داده جز او را پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، هرگاه یکی از آنها

یا هر دو آنها ، نزد تو ، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها

فرباد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو .

﴿۲۴﴾ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

بالهای تواضع خویش را در برابر ایشان از محبت و لطف فرود آر و بگو پروردگارا همانگونه

که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده .

توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی

« قَضَاء » مفهوم مؤکدتری از « امر » دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به

چیزی را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است .
مطلق بودن « احسان » که هرگونه نیکی را دربرمی‌گیرد و همچنین ، « والدین » که
مسلمان و کافر را شامل می‌شود ، تأکید دیگری در این جمله است .

دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت ، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و
فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند:

❧ ۱- از یک سو انگشت روی حالات پیری آن‌ها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر
به حمایت و محبت و احترام هستند گذارده، می‌گوید: کمترین سخن اهانت‌آمیز را به آن‌ها مگو.
آن‌ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک
دیگری حرکت کنند و از جابرخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود
نباشند ، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود .
آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب .

﴿ ۲ - از سوی دیگر قرآن می‌گوید : در این هنگام به آنها اف مگو ، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می‌کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو و باز تأکید می‌کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است .

﴿ ۳ - از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد ، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر .

﴿ ۴ - سرانجام می‌گوید : حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما .

﴿ ۲۵ ﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوْبِينَ غَفُوراً

پروردگار شما از درون دل‌های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید

شما را عفو می‌کند چرا که) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می‌بخشد.

« أَوَّاب » از ماده « أَوَّب » به بازگشت توأم با اراده را می‌گویند ، درحالی که « رجوع » هم به

بازگشت با اراده گفته می‌شود و هم بی‌اراده ، به همین دلیل به « تَوْبَة » « اَوْبَة » گفته می‌شود ، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است .
و از آن‌جا که « اَوَاب » صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که هر لحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی‌گردد .

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآید مسلماً مشمول عفو خدا خواهید شد .

﴿ ۲۶ ﴾ وَ اتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا

و حق نزدیکان را پرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن .

« تَبْذِير » در اصل از ماده « بذر » و به معنی پاشیدن دانه می‌آید ، متنها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد ، مصرف

می‌کند و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است .
و به تعبیر دیگر تَبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هرچند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تَبذیر نیست هرچند زیاد باشد .
چنان‌که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود: «مَنْ أَنْفَقَ شَيْئاً فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَمَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند ، تَبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه‌رو است » .
دقت در مسأله اسراف و تَبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم پیامبر از راهی عبور می‌کرد، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضوگرفتن بود و آب زیادی ریخت ، فرمود : « چرا اسراف می‌کنی ای سعد » ، عرض کرد : « آیا در آب وضو نیز اسراف است ؟ » فرمود :

« نَعَمْ وَإِنْ كُنْتُ عَلَى نَهْرٍ جَارٍ : آری هر چند در کنار نهر جاری باشی » .^(۱)

منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند ؟

کلمه « ذی القربی » به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است .

❧ ۱ - بعضی معتقدند مخاطب ، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آنها است .

❧ ۲ - بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر به آنها است ، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آنها تعلق می گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت المال .

لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام

۱- بنا به نقل « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

نزول آیه فوق ، پیامبر فاطمه را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید .
 فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر
 فاصله داشت و بعد از خیبر ، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می رفت (به
 کتاب مَرَاصِدُ الْإِطْلَاحِ مادة فدک مراجعه شود) .
 بعد از آنکه یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر این سرزمین را
 طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه بخشید ، اما بعد از رحلت آن حضرت ، مخالفان
 آنرا غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود اما بعضی از
 خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه نمودند .
 در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه معروف پیامبر نقل
 شده می خوانیم : « لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةً فَدَكَا :

هنگامی که آیه و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقُّ نازل شد پیامبر سرزمین فدک را به فاطمه داد.^(۱) از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی امام سجاد علیه السلام به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه «وَأَتِ ذَالْقُرْبَى حَقُّهُ» مایم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید). ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظف هستند حق ذی‌القربی را بپردازند پیامبر هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، در حقیقت اهل بیت پیامبر از روشن‌ترین مصداق‌های ذی‌القربی و شخص پیامبر از روشن‌ترین افراد مخاطب به این آیه است.

به همین دلیل پیامبر حق ذی‌القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آن‌ها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب

۱- «مجمع البیان»، «درالمنثور»، «میزان الاعتدال».

می شد برای آن‌ها ممنوع بود .

﴿ ۲۷ ﴾ إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

چرا که تبذیرکنندگان برادران شیطانند و شیطان کفران (نعمت‌های) پروردگارش کرد . این‌که تبذیرکنندگان برادران شیطان هستند ، به خاطر آن است که آن‌ها نیز نعمت‌های خداداد را کفران می‌کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می‌نمایند . اما این‌که شیطان ، کفران نعمت‌های پروردگار را کرد روشن است ، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای به او داده بود و او این همه نیروها را در غیرموردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد . تعبیر به « إِخْوَان » (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان هم ردیف و هماهنگ اعمال شیطان است ، همچون برادرانی که یکسان عمل می‌کنند و یا به خاطر آن است که قرین و همشین شیطان در دوزخ هستند ، همان‌گونه که در آیه ۳۹ از سوره زخرف بعد از آن‌که قرین بودن شیطان را با انسان‌های آلوده به طور کلی بیان می‌کند می‌فرماید : « وَلَنْ

يُنْفَعُكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ: امروز اظهار برائت و تقاضای جدایی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترک هستید.

و اما این که «شیاطین» در این جا به صورت جمع ذکر شده ممکن است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره «زخرف» استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است «وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ... حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا أَيْتَ بَنِي وَبَيْتِكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ» (۳۶ و ۳۸ / زخرف).

﴿۲۸﴾ وَ إِمَّا تَعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتَغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهُمْ أَقْلَ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

و هرگاه از آنها (یعنی مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته به لطف با آنها سخن بگو.

«میسور» از ماده «یُسِر» به معنی راحت و آسان است و در این جا مفهوم وسیعی دارد

که هرگونه سخن نیک و برخورد با احترام و محبت را شامل می‌شود .

در روایات می‌خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر می‌خواست و حضرت چیزی نداشت که به او بدهد می‌فرمود : « يَرْزُقُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنْ فَضْلِهِ : امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد » .^(۱)

در سنت‌های قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضاکننده‌ای به درخانه می‌آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می‌گفتند : « ببخش » ، اشاره به این که آمدن تو بر ما حقی ایجاد می‌کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم .

۱ - « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

﴿ ٢٩ ﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا
هرگز دست را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را
مگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی .

رعایت اعتدال در انفاق و بخشش

« تَقْعُدَ » که از ماده « قُعُود » به معنی نشستن و کنایه از توقف و از کار افتادن می باشد .
« مَحْسُور » از ماده « حَسْر » در اصل معنی کنار زدن لباس و برهنه ساختن قسمت زیر آن است .
و بعداً این مفهوم توسعه یافته و به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد
عاجز است « مَحْسُور » یا « حَسِير » و « خَاسِر » گفته می شود .
« حَسْرَة » به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده ، چرا که این حالت به انسان
معمولاً در مواقعی دست می دهد که نیروی جبران مشکلات و شکست ها را از دست داده ،
گویی از توانایی و قدرت برهنه شده است .
همان گونه که « بسته بودن دست به گردن » کنایه از بخل است ، « گشودن دست ها به طور

کامل» آن چنان که از جمله «و لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است .

تعبیر به «مَلُوم» اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی باز می دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید .

﴿۳۰﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .

در این جا این سؤال مطرح می شود که اصلاً چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد ما به آن ها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آن ها هر چه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آن ها انفاق کنیم .

این اشاره به پاسخ همین سؤال است ، این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است ، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند و

روح سخاوت و فداکاری و از خودگذشتگی را در شما پرورش دهد .
 به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند
 و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند ، حدی که نه موجب
 فقر گردد نه طغیان .

از همه این ها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنایی یعنی از
 کارافتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و این که می فرماید خدا
 روزی را برای هرکس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد ، این خواستن هماهنگ با حکمت او
 است و حکمتش ایجاب می کند که هرکس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزون تر و هرکس
 کمتر باشد محروم تر گردد .

﴿ ۳۱ ﴾ وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِن قَتَلْتُمْ كَانَ خَطَاً كَبِيراً
 و فرزندان را از ترس فقر به قتل نرسانید ، ما آنها و شما را روزی می دهیم ، مسلماً
 قتل آنها گناه بزرگی است .

شش حکم مهم اجتماعی

در تعقیب بخش‌های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد در آیات ۳۱ تا ۳۵ به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن ۵ آیه با عباراتی کوتاه اما پرمعنی و دلنشین شرح می‌دهد.

نخست به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره کرده می‌گوید:

«فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ...».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن‌قدر سخت و ناراحت‌کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند.

در این‌که عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می‌کرد و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می‌رساند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی معتقد هستند این‌ها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل

این کار را انجام می‌دادند یکی این که مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد. دیگر این که فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه زندگی آن‌ها سبب قتلشان می‌شد، چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود غالباً مصرف‌کننده محسوب می‌شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف‌کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می‌نگریست و حاضر به از دست دادن آن‌ها نبود.

بعضی دیگر عقیده دارند که آن‌ها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می‌گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد. ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته «فَتَلَّهُمْ» می‌تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب

ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می‌رسد .
 اما این‌که گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه‌ای محسوب می‌شدند کاملاً صحیح است ، ولی این در صورتی است که توانایی بر هزینه آن‌ها در کوتاه مدت داشته باشند ، درحالی‌که گاهی آن‌قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آن‌ها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد) .
 به هر حال این یک توهم بیش نبود که روزی‌دهنده فرزندان پدر و مادر هستند ، خداوند اعلام می‌کند که این پندار شیطانی را از سر بدر کنند و به تلاش و کوشش هرچه بیشتر برخیزند ، خدا هم کمک نموده ، زندگی آن‌ها را اداره می‌کند .
 ضمناً باید توجه داشت که جمله « کَانَ خَطَاً کَبِیراً » با توجه به این‌که « کَانَ » فعل ماضی است اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان گناهی است بزرگ که از قدیم در میان انسان‌ها شناخته شده و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد ، لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست .

﴿ ۳۲ ﴾ وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً

و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بدراهی است .

گناه بزرگ دیگری که آیه بعد به آن اشاره می‌کند مسأله زنا و عمل منافی عفت است .

در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده است .

نمی‌گویند زنانکنید ، بلکه می‌گویند به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید ، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده ، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می‌کند ، چشم چرانی یکی از مقدمات آن است ، برهنگی و بی‌حجابی مقدمه دیگر ، کتاب‌های بدآموز و «فیلم‌های آلوده» و «نشریات فاسد» و «کانون‌های فساد» هریک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود .

همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها)

عامل وسوسه‌انگیز دیگری است .

بالاخره ترک ازدواج برای جوانان و سخت‌گیری‌های بی‌دلیل طرفین در این زمینه ، همه از عوامل «قرب به زنا» است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آن‌ها را نهی می‌کند و در روایات اسلامی نیز هرکدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است .

﴿ ۳۳ ﴾ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً

و کسی را که خداوند خونس را حرام شمرده به قتل نوسانید ، جز به حق و آن کس که مظلوم کشته شده برای ویس سلطه (حق قصاص) قرار دادیم ، اما در قتل اسراف نکند ، چرا که او مورد حمایت است .

حکم دیگر که این آیه به آن اشاره می‌کند احترام خون انسان‌ها و حرمت شدید قتل نفس است . احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس از مسایلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفق هستند و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شمرند ، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مسأله داده است تا آن‌جا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه

انسان‌ها شمرده است : « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا » (۳۲ / مائده) .

و حتی از بعضی از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که مجازات خلود در آتش که مخصوص کفار است برای قاتل تعیین شده است ، این تعبیر دلیل آن باشد که افرادی که دستشان به خون بی‌گناهان آلوده می‌شود با ایمان از دنیا نخواهند رفت : « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا » (۹۳ / نساء) . ولی درست به همین دلیل مواردی پیش می‌آید که احترام خون برداشته می‌شود و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده‌اند ، لذا در آیه فوق بعد از ذکر یک اصل کلی در زمینه حرمت قتل نفس بلافاصله باجمله « إِلَّا بِالْحَقِّ » این‌گونه افراد را استثناء می‌کند .

در حدیث معروفی از پیامبر اسلام می‌خوانیم : « خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام می‌دهد حلال نیست مگر سه گروه : قاتل ، زانی

محصن و آنکس که دین خود را رها کند و از جماعت مسلمین بیرون رود»^(۱).

قتل مرتد (فراز سوم حدیث بالا) جلو هرج و مرج را در جامعه اسلامی می‌گیرد، این حکم یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی بلکه اصل نظام اسلام را تهدید می‌کند.

اصولاً اسلام کسی را مجبور به پذیرش این آیین نمی‌کند، بلکه برخورد آن با پیروان آیین‌های دیگر تنها یک برخورد منطقی توأم با بحث آزاد است، ولی اگر کسی اسلام را با میل خود پذیرفت و جزء جامعه اسلامی شد و طبعاً از اسرار مسلمین آگاه گردید، سپس تصمیم گرفت از این آیین بازگردد و عملاً اساس نظام را تضعیف کند و تزلزل در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید مسلماً این کار قابل تحمل نیست و با شرایطی که در فقه

۱- «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» بنابر فی ظلال، جلد ۵، صفحه ۳۲۳.

اسلامی آمده است حکم آن اعدام است. (۱)

البته احترام به خون انسان‌ها در اسلام مخصوص مسلمان‌ها نیست، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سرچنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت‌آمیز با آن‌ها به سر می‌برند، جان و مال و ناموسشان محفوظ است و تجاوز به آن حرام و ممنوع. ضمناً در ارتباط با فراز پایانی آیه باید گفت: مسأله رعایت عدالت حتی در مورد قاتلان در آن حد و پایه است که در وصایای امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و به بهانه آن خون‌هایی بریزید، آگاه باشید تنها قاتل من (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد، درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه‌ای که او بر من زده‌است شهید شوم تنها یک ضربه کاری بر او

۱- در زمینه ارتداد و فلسفه سخت‌گیری در مجازات آن بحث مشروحی ذیل ۱۰۶ / نحل در جلد ۱۱، تفسیر نمونه داشتیم.

بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکید».^(۱)

﴿۳۴﴾ **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ
إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**

و به مال یتیم، جز به طریقی که بهترین طریق است، نزدیک نشوید تا به سرحد بلوغ
برسد و به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤال می شود .
« أَشُدَّ » از ماده « شَدَّ » به معنی « گروه محکم » است ، سپس توسعه یافته و به هرگونه
استحکام جسمانی و روحانی گفته شده است و منظور از « أَشُدَّ » در این جا رسیدن به حد
بلوغ است ، ولی بلوغ جسمانی در این جا کافی نیست ، بلکه باید بلوغ فکری و اقتصادی نیز
باشد ، به گونه ای که یتیم بتواند اموال خود را حفظ و نگهداری کند و انتخاب این تعبیر
برای همین منظور است که البته باید از طریقی آزمایش قطعی مشخص گردد .

۱- « نهج البلاغه » بخش نامه ها شماره ۴۷ .

این آیه چهارمین و پنجمین دستور از سلسله احکام را شرح می‌دهد نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته است .

می‌گوید نه تنها اموال یتیمان را نخورید بلکه حتی حریم آن را کاملاً محترم بشمارید . ولی از آن‌جا که ممکن است این دستور دستاویزی گردد برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه‌های منفی می‌نگرند و سبب شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند ، لذا بلافاصله استثناء روشنی برای این حکم ذکر کرده می‌گوید : «مگر به طریقی که بهترین طرق است : إِلَّا بِالتَّيِّبِ هِيَ أَحْسَنُ» .

طبق این تعبیر جامع و رسا ، هرگونه تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ ، اصلاح ، تکثیر و اضافه بوده باشد و جهات لازم برای پیشگیری از هدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود مجاز است ، بلکه خدمتی است آشکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشان نیستند .

البته این وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و اقتصادی برسد آن‌گونه که قرآن

در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می‌کند: «تا زمانی که به حد قدرت برسد: حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ». سپس به مسأله وفای به عهد پرداخته می‌گوید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً». عهد و پیمان معنی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی در میان افراد در رابطه با مسائل اقتصادی و کسب و کار و زناشویی و امثال آن می‌گردد و هم شامل عهد و پیمانهایی که در میان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می‌گردد و از آن بالاتر شامل پیمانهایی الهی و رهبران آسمانی نسبت به امت‌ها و امت‌ها نسبت به آن‌ها می‌شود. (۱)

﴿۳۵﴾ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و به هنگامی که پیمانه می‌کنید حق پیمانه را ادا نمایید و با ترازوی درست وزن کنید این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

۱- در زمینه اهمیت وفای به عهد و سوگند در جلد ۱۱، تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۱ تا ۹۴ سوره نحل بحث مشروحی مطرح شده است.

زیان کم فروشی

﴿ ۱ - نخستین نکته‌ای که باید در این جا مورد توجه قرارگیرد این است که در قرآن مجیدکراراً روی مسأله مبارزه با کم‌فروشی و تقلب در وزن و پیمانه تکیه و تأکید شده است ، در یک جا رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در پهنه جهان هستی گذارده می‌گوید : « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ : خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت ، تا شما در وزن و حساب تعدی و طغیان نکنید » (۷ - ۸ / رحمن) .

اشاره به این‌که مسأله رعایت عدالت در کیل و وزن مسأله کوچک و کم‌اهمیتی نیست ، بلکه جزئی از اصل عدالت و نظم است که حاکم بر سراسر هستی است .

در جایی دیگر با لحنی شدید و تهدیدآمیز می‌گوید : « وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ، أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ : وای بر کم‌فروشان آن‌ها که به هنگام خرید ، حق خود را به طور کامل می‌گیرند و به هنگام فروش از کیل و وزن کم می‌گذارند ، آیا گمان نمی‌کنند که در روز عظیمی برانگیخته خواهند شد ، روز رستاخیز

در دادگاه عدل خدا» (۱- ۴ / مطففین) .

حتی در حالات بعضی از پیامبران در قرآن مجید می‌خوانیم که لیه تیز مبارزه آنها بعد از مسأله شرک متوجه کم‌فروشی بود و سرانجام آن قوم ستمگر اعتنایی نکردند و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند (به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۴۹ ذیل آیه ۸۵ سورة اعراف پیرامون رسالت شعیب در مدین مراجعه فرمایید) .

اصولاً حق و عدالت و نظم و حساب در همه چیز و همه جایک اصل اساسی و حیاتی است و همان‌گونه که گفتیم اصلی است که بر کل عالم هستی حکومت می‌کند ، بنابراین هرگونه انحراف از این اصل خطرناک و بدعاقبت است ، مخصوصاً کم‌فروشی سرمایه اعتماد و اطمینان را که رکن مهم مبادلات است از بین می‌برد و نظام اقتصادی را به هم می‌ریزد . این موضوع نیز قابل توجه است که از نظر حقوقی کم‌فروشان ضامن و بدهکار در برابر خریداران هستند و لذا توبه آنها جز به ادای حقوقی را که غصب کرده‌اند ممکن نیست ، حتی اگر صاحبانش را شناسد باید معادل آن را به عنوان رد مظالم از

طرف صاحبان اصلی به مستمندان بدهند .

❧ ۲ - نکته دیگر این که گاهی مسأله کم فروشی تعمیم داده می شود به گونه ای که هر نوع کم کاری و کوتاهی در انجام وظایف را شامل می شود ، به این ترتیب کارگری که از کار خود کم می گذارد ، آموزگار و استادی که درست درس نمی دهد کارمندی که به موقع سرکار خود حاضر نمی شود و دلسوزی لازم را نمی کند ، کارمندی همه مشمول این حکم هستند و در عواقب آن سهیم هستند .

البته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد مستقیماً شامل این تعمیم نیست ، بلکه یک توسعه عقلی است و تعبیری که در سوره « الرحمن » خواندیم : « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ » اشاره ای به این تعمیم دارد .

❧ ۳ - « قِسْطَاس » به کسر قاف و ضم آن (بر وزن مقیاس و گاهی هم بر وزن قرآن نیز استعمال شده است) به معنی ترازو است ، بعضی آن را کلمه ای رومی و بعضی عربی می دانند و گاهی گفته می شود در اصل مرکب از دو کلمه « قسط » به معنی عدل و « طاس »

به معنی کفه ترازو است و بعضی گفته‌اند « قسطاس » ترازوی بزرگ است درحالی که « میزان » به ترازوهای کوچک هم گفته می‌شود . (۱)

به هر حال قسطاس مستقیم ترازوی صحیح و سالمی است که عادلانه وزن کند، بی کم و کاست. جالب این که در روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این کلمه می‌خوانیم : « هُوَ الْمِيزَانُ الَّذِي لَهُ لِسَانٌ : قسطاس ترازویی است که زبانه دارد » . (۲)

اشاره به این که ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه‌ها را به طور دقیق نشان نمی‌دهد ، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد کمترین حرکات کفه‌ها روی زبانه منعکس می‌شود و عدالت کاملاً رعایت می‌گردد .

﴿ ۳۶ ﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ

۱- « تفسیر المیزان » ، « فخر رازی » ، « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دل‌ها همه مسؤول هستند .

تنها از علم پیروی کن

« لَا تَقْفُ » از ماده « قَفَوُ » به معنی دنباله روی از چیزی است ، می‌دانیم دنباله روی از غیر علم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آن‌چه را گفتیم شامل می‌شود .
نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسایل اعتقادی و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می‌شود .

روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز ، علم و یقین است و غیر آن خواه « ظن و گمان » باشد یا « حدس و تخمین » یا « شک و احتمال » هیچ‌کدام قابل اعتماد نیست .
این‌که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده دلیلش روشن است ، زیرا معلومات حسی انسان غالباً از این دو طریق حاصل می‌شود و بقیه تحت الشعاع آن‌ها هستند .

﴿ ۳۷ ﴾ وَلَا تَمَشْ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً
روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامت هرگز به
کوه ها نمی رسد؟

« مَرَح » به معنی شدت خوشحالی در برابر یک موضوع باطل و بی اساس است .
اشاره به این که افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به
زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند ، گردن به آسمان
می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند .
ولی قرآن می گوید : آیا تو اگر پای خود را بر زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را
بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی . آیا تو می توانی هر قدر گردن
خود را بر فرازی هم طراز کوه ها شوی یا این که حداکثر می توانی چند سانتی متر قامت خود
را بلندتر نشان دهی درحالی که حتی عظمت بلندترین قلله های کوه های زمین در برابر این
کره ، چیز قابل ذکری نیست و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی .

﴿ ۳۸ ﴾ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

همه این ها گناهش نزد پروردگار تو منفور است .

از این تعبیر روشن می شود که برخلاف گفته پیروان مکتب جبر ، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سربزند ، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود .

﴿ ۳۹ ﴾ ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْقَلَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا

این احکام از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده و هرگز معبودی با الله قرار مده که در جهنم می افتی در حالی که مورد سرزنش خواهی بود و رانده شده (درگاه خدا) .

شرک و دوگانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است

تعبیر به « حکمت » اشاره به این است که این احکام آسمانی درعین این که از وحی الهی

سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل ، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است ، چه کسی می تواند زشتی شرک یا قتل نفس ، یا آزار پدر و مادر و همچنین قبیح زنا و کبر و غرور و ظلم به یتیمان و عواقب شوم پیمان شکنی و مانند آن را انکار کند .

به تعبیر دیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی ، اثبات شده است و هم از طریق وحی الهی و اصول همه احکام الهی چنین است هرچند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نور افکن نیرومند وحی باید درک کرد.

در حقیقت شرک و دوگانه پرستی ، خمیر مایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است ، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت .

﴿ ۴۰ ﴾ أَفَأَصْفُكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا
آیا پروردگار شما پسران را مخصوص شما قرارداد و خودش دخترانی از فرشتگان انتخاب کرد ؟ شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می گوید .

بدون شک فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچ گونه تفاوتی

از نظر ارزش انسانی ندارند ، اصولاً بقاء نسل بشر بدون هیچ یک از آنها امکان پذیر نیست و به همین دلیل تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست یک فکر خرافی است. هدف قرآن این است که آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قایل می شوید که خود از آن عار دارید . سپس در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می گوید : « اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً » . سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی پایه است زیرا :

❧ ۱ - اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است ، چرا که نه او جسم است نه عوارض جسمانی دارد ، نه نیاز به بقاء نسل ، بنابراین اعتقاد به فرزند برای او صرفاً از عدم شناخت صفات پاکش سرچشمه می گیرد .

❧ ۲ - چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می دانید ؟ در حالی که برای دختر پایین ترین منزلت را قائل هستید این اعتقاد سفیهانه اهانت دیگری از نظر پندارهای شما به خدا است .

۳- از همه گذشته این عقیده اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حق هستند و مقربان درگاه او زیرا شما از شنیدن نام دختر وحشت دارید ولی این مقربان الهی را همه دختر می دانید.

﴿ ٤١ ﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

ما، در این قرآن انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا متذکر شوند، ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید.

« صَرَّفَ » از ماده « تصریف » به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است و مخصوصاً با توجه به این که از باب « تفعیل » است ، معنی کثرت را نیز دربردارد .

و از آن جا که بیانات قرآن در زمینه اثبات توحید و نفی شرک ، گاهی فطری ، زمانی در شکل تهدید ، گاهی تشویق و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است ، تعبیر به « صَرَّفْنَا » در مورد آن بسیار مناسب است . قرآن با این تعبیر می گوید ما از هر دری وارد شدیم و از هر راهی استفاده کردیم تا

چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم ، اما گروهی از آنها آنقدر لجوج و متعصب و سرسخت هستند که نه تنها این بیانات آنها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آنها می افزاید .

در این جا این سؤال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد ، ذکر آنها چه فایده ای خواهد داشت ؟

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که قرآن برای یک فرد یا یک گروه خاص نازل نشده بلکه برای جامعه انسانی است و مسلماً همه انسان ها این گونه نیستند ، بسیار هستند کسانی که این دلایل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند ، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت از یک نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند و همین اثر ، برای نزول این آیات ، کافی است ، هر چند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند .
ضمناً از این آیه این درس را در زمینه مسایل تربیتی و تبلیغی می توان فراگرفت که باید برای رسیدن به هدف های عالی تربیتی ، تنها از یک طریق استفاده نکرد ، بلکه از طرق

گوناگون و وسایل مختلف بهره گرفت ، که مردم ذوقها و استعدادهای مختلفی دارند و برای نفوذ در هریک باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است .

﴿ ۴۲ ﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

بگو اگر با او خدایانی ، آنچنان که آنها می‌پندارند بود ، سعی می‌کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند .

اثبات توحید از طریق دلیل تمنع

این آیه به یکی از دلایل توحید ، اشاره می‌کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان « دلیل تمنع » معروف شده است .

طبیعی است که هر صاحب قدرتی می‌خواهد قدرت خود را کامل تر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند و اگر راستی خدایانی وجود داشت این تنازع و تمنع بر سر قدرت و گسترش حکومت درمیان آنها درمی‌گرفت .

در این جا ممکن است گفته شود چه مانعی دارد که خدایان متعدد با همکاری یکدیگر

بر این عالم حکومت کنند؟ و چه لزومی دارد که به تنازع برخیزند؟
 در پاسخ این سؤال باید به این واقعیت توجه داشت که قطع نظر از این که علاقه به تکامل و توسعه قدرت برای هر موجودی طبیعی و قطع نظر از این که خدایانی را که مشرکان به آن اعتقاد داشتند دارای بسیاری از صفات بشری بودند که یکی از روشن ترین آن ها علاقه به حکومت و قدرت بیشتر است، قطع نظر از همه این ها اصولاً لازمه تعدد وجوه، اختلاف است چرا که اگر هیچ گونه اختلافی در رویه و برنامه و جهات دیگر نباشد، تعدد معنی نخواهد داشت بلکه هر دو یک چیز خواهند بود.

نظیر این بحث در آیه ۲۲ سوره انبیاء نیز آمده است آن جا که می گوید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری جز الله وجود داشتند نظام جهان به هم ریخت.»

اشتباه نشود، این دو بیان گرچه از پاره ای جهات شبیه هستند ولی اشاره به دو دلیل مختلف می کنند که یکی بازگشت به «فساد نظم جهان» بر اثر تعدد خدایان است و دیگری قطع نظر از نظم جهان از وجود تمنع و تنازع در میان خدایان متعدد سخن می گوید (در

ذیل آیه ۲۲ سورة انبیاء نیز در این زمینه بحث شده است .

﴿ ۴۳ ﴾ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند ، بسیار برتر .

در واقع در این جمله کوتاه با چهار تعبیر مختلف ، پاکی دامان کبریائیش از این‌گونه

نسبت‌های ناروا بیان شده است :

۱ - « خداوند از این نقایص و نسبت‌های ناروا منزّه است : سُبْحَانَهُ » .

۲ - « او برتر از آن است که این‌ها می‌گویند : وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ » .

۳ - با ذکر کلمه « عُلُوًّا » که مفعول مطلق است و برای تأکید آمده این گفتار را تأکید نموده است .

۴ - سرانجام با تعبیر به « کَبِيرًا » تأکید جدیدی بر آن می‌افزاید .

قابل توجه این‌که جمله « عَمَّا يَقُولُونَ : از آنچه آنها می‌گویند » معنی وسیعی دارد که همه

نسبت‌های ناروای آنان و لوازمی را که در بردارد شامل می‌شود .



تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید او حلیم و آمرزنده است.

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است.

قرآن می‌گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی‌خبران توانایی شنیدن آن را ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می‌شنوند.

ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح «حالی» دانسته‌اند و بعضی «قالی» که خلاصه نظرات آن‌ها را با آنچه مورد قبول ما است ذیلاً می‌خوانید:

۱ - جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آن را عاقل می‌شماریم یا بی‌جان و غیرعاقل همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند ، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن‌ها پی ببریم و زمزمه حمد و تسبیح آن‌ها را بشنویم .

آیاتی مانند «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا از فراز کوه‌ها به پایین می‌افتند » (۷۴ / بقره) .

مانند «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ : خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آید ، آن‌ها گفتند ما از در اطاعت می‌آئیم »

(۱۱ / فصلت)... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت .

۲ - بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد ، همان چیزی است که ما آن را « زبان حال » می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ، ولی زبان حال است نه قال .

توضیح این که : بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوئیم : هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گویی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج میبری .

این زبان حال گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که « زبان قال » را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد ، این همان چیزی است که علی علیه السلام در گفتار معروفش می فرماید : « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ : هرگز کسی رازی را در

دل نهان نمی‌کند مگر این‌که در لابلای سخنانش به طور ناخودآگاه و صفحه‌صورتش آشکار می‌گردد».^(۱)

از سوی دیگر آیا می‌توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌گوید؟

آیا می‌توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه‌عالی آن‌ها حکایت می‌کند؟ و دائماً آن‌ها را می‌ستاید؟

آیا می‌توان منکر شد که ساختمان‌های عظیم و کارخانه‌های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آن‌ها، با زبان بی‌زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می‌گویند و هریک درحد خود از آن‌ها ستایش می‌کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره‌کننده‌اش و با آن ریزه‌کاری‌های حیرت‌زا همگی «تسبیح و حمد»

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۲۶.

خدا می‌گویند .

مگر «تَسْبِيح» جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می‌باشد ؟ ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است .

اگر یک روز آن شاعر نکته‌پرداز هر برگه‌ای از برگ‌های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می‌دانست ، دانشمندان گیاه‌شناس امروز درباره‌ی این برگ‌ها نه یک دفتر بلکه کتاب‌ها نوشته‌اند و از ساختمان اسرارآمیز کوچک‌ترین اجزای آن یعنی سلول‌ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته‌های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ‌ها در این کتاب‌ها ، بحث‌ها کرده‌اند .

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قایل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان زبان حال را بیان می‌کند .
در روایاتی که از پیامبر و ائمه اهل بیت رسیده تعبیرات جالبی در این

زمینه دیده می شود ، از جمله :

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید : از تفسیر آیه « وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » سؤال کردم ، امام علیه السلام فرمود : « كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنَّا لَنَرَى أَنْ يَنْقُضَ الْجَدَارُ وَ هُوَ تَسْبِيحُهَا : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است » .

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود : « نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَنْ تُؤَسَّمَ الْبَهَائِمُ فِي وُجُوهِهَا ، وَ أَنْ تُضْرَبَ وَجُوهُهَا لِأَنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا : پیامبر فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آنها نزنید زیرا آنها حمد و ثنای خدا می گویند » .
و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده : « مَا مِنْ طَيْرٍ يُضَادُّ فِي بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ وَ لَا شَيْءٍ يُضَادُّ مِنْ الْوَحْشِ إِلَّا تَضْيِيعُهُ التَّسْبِيحُ : هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح » .

امام باقر علیه السلام صدای گنجشکانی را شنید ، فرمود : « می دانید این ها چه می گویند » ، ابو حمزه

ثمالی که از یاران خاص امام بود می‌گوید، عرض کردم: «نه»، فرمود: «يُسَبِّحَنَّ رَبُّهُنَّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَسْتَلْنَ قُوَّتَ يَوْمِهِنَّ: این‌ها تسبیح خداوند بزرگ را می‌گویند و روزی خود را از او می‌خواهند». در حدیث دیگری می‌خوانیم که یک روز پیامبر نزد عایشه آمد، فرمود: «این دو لباس مرا بشوی» عرض کرد: «ای رسول خدا دیروز شستم»، فرمود: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ التَّوْبَ يُسَبِّحُ فَإِذَا اتَّسَخَ انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ: آیا نمی‌دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می‌گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می‌شود».

مجموعه این روایات که بعضی از آن‌ها معانی دقیق و باریکی دارد نشان می‌دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء دربرمی‌گیرد و همه این‌ها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می‌شود، تسبیح آن قطع می‌گردد، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می‌اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می‌رود.

﴿ ۴۵ ﴾ وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا
و هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آن ها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدایی
قرار می دهیم .

این حجاب و پرده ، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود
که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آن ها مکتوم می داشت و به آن ها اجازه نمی داد
حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر و مانند آن ها را درک کنند.
حجاب مستور چیست ؟

در معنی « حجاب مستور » باید گفت : « مستور » صفت « حجاب » است و ظاهر تعبیر
قرآن این است که این حجاب از دیده ها پنهان است ، در واقع حجاب کینه و عداوت و
حسادت چیزی نیست که با چشم دیده شود ، ولی با این حال پرده ضخیمی
میان انسان و شخصی که مورد کینه و حسادت او است ایجاد می کند .
در بعضی از روایات نیز می خوانیم که گاهی دشمنان سرسخت پیامبر به سراغ او

می آمدند در حالی که او با یاران خود مشغول تلاوت قرآن بود اما او را نمی دیدند ، گویی عظمت خیره کننده پیامبر مانع می شد که این کوردلان او را ببینند و شناسند و آزار دهند.

﴿٤٦﴾ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

و بر دل های آنها پوشش هایی قرار می دهیم، تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی پشت می کنند و از تو روی برمی گردانند .

« أَكِنَّةٌ » و « وَقْرٌ » چیست ؟

« أَكِنَّةٌ » جمع « کِنَان » در اصل به معنی هر پوششی است که چیزی را با آن مستور می کنند.

« وَقْرٌ » به معنی سنگینی است که در گوش پدید می آید و « وَقْرٌ » به معنی بارسنگین است.

وحشت مشرکان از ندای توحید

در آیه بالا خواندیم که مشرکان مخصوصاً از شنیدن ندای توحید سخت به وحشت

می افتادند و پا به فرار می گذاشتند چرا که زیربنای همه زندگی آن‌ها شرک و بت پرستی بود و همه نظامات حاکم بر جامعه آن‌ها ، نظام‌های شرک آلود .

اگر پای توحید به میان می آمد ، نه تنها عقاید مذهبی‌شان بلکه نظام اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی‌شان که از شرک مایه می گرفت نیز به هم می ریخت .

لذا سردمداران شرک سخت کوشش کردند که ندای توحید به گوش کسی نرسد ، ولی آن‌ها ظالمان و ستمگرانی بودند که هم به توده‌های مستضعف ستم می کردند و هم به خویشان چراکه هر ظالم و منحرفی گور خود را با دست خود می کند .

﴿ ۴۷ ﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ
إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

ما می دانیم آن‌ها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند و هنگامی که با هم نجوایی کنند، در آن هنگام که ستمگران می گویند شما جز از انسانی که سحر شده است پیروی نمی کنید .

تفسیر جمله « مَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ »

ما می‌دانیم آن‌ها به چه انگیزه‌ای به سخنان تو گوش فرا می‌دهند ، برای درک حق ، نه ، بلکه برای استهزاء و وصله چسباندن و توجیهات انحرافی و سرانجام گمراه شدن و گمراه کردن دیگران .

چرا نسبت مسحور به پیامبر می‌دادند ؟

« مسحور » به معنی « سحر شده » و « ساحر » به معنی « سحرکننده » است .
توصیف پیامبر به مسحور از ناحیه دشمنان یا به خاطر این بوده است که می‌خواستند از این طریق نسبت جنون به پیامبر دهند و بگویند ساحران در فکر و عقل او نفوذ کرده و به وسیله ساحران ، العیاذ بالله ، اختلال حواس یافته است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که مسحور به معنی ساحر باشد (زیرا اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل می‌آید) به این ترتیب نفوذ خارق‌العاده کلام پیامبر را در دل‌های آماده مردم حق طلب ، به سحر نسبت می‌دادند که خود ، این اعتراف ضمنی جالبی

است بر نفوذ عجیب گفتار او .

﴿٤٨﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً

بین چگونه برای تو مثل می‌زنند و از همین رو گمراه شدند و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند.

نه این‌که راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی گردد ، بلکه آن‌ها چشم بینا ندارند و عقل و خرد خود را به خاطر بغض و جهل و تعصب و لجاج از کار انداخته‌اند .

﴿٤٩﴾ وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

و گفتند: آیا هنگامی‌که ما استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ای شدیم دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟

« رُفَات » به هر چیزی که کهنه و پوسیده و متلاشی شود می‌گویند .

این تعبیر مانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد نشان می‌دهد که پیامبر

همواره در دعوت خود سخن از مسأله « معاد جسمانی » می‌گفت که این جسم بعد از

متلاشی شدن بازمی‌گردد ، وگرنه هرگاه سخن تنها از معاد روحانی بود این‌گونه ایرادهای مخالفان به هیچ‌وجه معنی نداشت .

﴿۵۰﴾ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

بگو : شما سنگ و آهن باشید .

﴿۵۱﴾ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

یا هر مخلوقی که در نظر شما از این سخت‌تر است (و از حیات و زندگی دورتر، باز خدا قادر

است شما را به زندگی مجدد بازگرداند) آنها به زودی می‌گویند چه کسی ما را باز می‌گرداند؟

بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید ، آنها سر خود را (از روی تعجب و انکار)

به سوی تو خم می‌کنند و می‌گویند: در چه زمانی خواهد بود؟ بگو شاید نزدیک باشد.

رستاخیز قطعی است

« سَيُنْغِضُونَ » از ماده «انْغاض» به معنی حرکت دادن سر به سوی

طرف مقابل از روی تعجب است .
روشن است که استخوان‌ها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می‌شوند و خاک همیشه
آثاری از حیات دارد ، گیاهان از خاک می‌رویند ، موجودات زنده در خاک پرورش می‌یابند
و اصل وجود آدمی نیز از خاک است ، کوتاه سخن این‌که خاک دروازه حیات و زندگی است.
ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از این‌ها سخت‌تر فاصله‌شان با حیات و
زندگی بسیار بیشتر است ، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن برنمی‌خیزد ، اما قرآن
می‌گوید در پیشگاه قدرت خدا این‌ها اهمیت ندارد ، هرچه باشید و هرچه شوید باز امکان
بازگشتان به حیات و زندگی محفوظ است .
سنگ‌ها و آهن‌ها نیز می‌پوسند و متلاشی می‌شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی
ترکیب می‌یابند و مبدأ حیات و زندگی می‌شوند .
دومین ایراد آن‌ها این بود که می‌گفتند : بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوان‌های
پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد ،

چراکه ابن تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند .
پاسخ این سؤال را قرآن چنین می گوید : « به آنها بگو همان کسی که شمارا روز اول آفرید :
قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » .

سرانجام به سومین ایراد آنها می پردازد و می گوید : « آنها سر خود را از روی تعجب و انکار
تکان می دهند و می گویند: چه زمانی این معاد واقع می شود؟ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ » .
آنها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض
این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد و قدرت خدا را نیز قبول کنیم ، اما این یک وعده
نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود ؟ اگر در هزاران یا میلیون ها سال
بعد باشد چه تأثیری در زندگی امروز ما می کند ، سخن از نقد بگو و نسیه را رها کن .
قرآن در پاسخشان می گوید : « به آنها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد :
قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً » .

و البته نزدیک است چراکه مجموعه عمر این جهان هرچه باشد در برابر زندگی بی پایان

در سرای دیگر لحظه زودگذری بیش نیست .

﴿۵۲﴾ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيلاً

همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند ، شما هم اجابت می کنید درحالی که حمد او می گوئید و تصور می کنید تنهامدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کردید . آری آن روز این احساس به انسان دست می دهد که دوران برزخ هرچند طولانی بوده ، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء ، لحظات زودگذری بیش نیست .

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور اشاره به توقف در دنیا است یعنی آن روز است که می دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده ، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زودگذر .

﴿۵۳﴾ وَ قُلْ لِعِبَادِيَ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

به بندگانم بگو سخنی بگویند که بهترین باشد چرا که شیطان (به وسیله سخنان ناموزون) میان آنها فتنه و فساد می کند ، همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است .

برخورد منطقی با همه مخالفان

«يَنْزَعُ» از ماده «نَزَعَ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است . کلمه «عِبَادِي» اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آنها می آموزد چرا که گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هرکس که در عقیده با آنها مخالف بود به خشونت می پرداختند و آنها را صریحاً اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه می خواندند و خود را اهل نجات ، و این سبب می شد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر اسلام به خود بگیرند .

البته کلمه «يَقِينُهُمْ» (در میان آنها) مفهومی این است که شیطان ، سعی می کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دل های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ کند و آنها را به فساد و افساد دعوت نماید .

﴿٥٤﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يُزْجِمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
پروردگار شما از (نیات و اعمال) شما آگاه تر است اگر بخواهد (و شایسته بیند) شما را

مشمول رحمت خود می‌کند و اگر بخواهد مجازات می‌کند و ما تو را وکیل بر آنها
 نساخته‌ایم (که ملزم باشی آنها اجباراً ایمان بیاورند).
 گمان نکنید که شما مؤمنان تنها اهل نجات هستید و دیگران اهل دوزخ
 هستند، خدا از اعمال شما و دل‌های شما آگاه‌تر است، اگر بخواهد به
 گناهانتان شما را مجازات می‌کند و اگر بخواهد مشمول رحمت می‌سازد، کمی به حال
 خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه‌تر قضاوت کنید.
 در پایان آیه روی سخن را به پیامبر کرده و به عنوان دل‌داری و پیشگیری از ناراحتی
 فوق‌العاده پیامبر از عدم ایمان مشرکان می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا».
 وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجددانه به سوی حق است، اگر مشرکین ایمان آورند
 چه بهتر وگرنه زیانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده‌ای.
 گرچه مخاطب در این جمله شخص پیامبر است، ولی بعید نیست مانند بسیاری
 دیگر از خطاب‌های قرآن، هدف همه مؤمنان باشند، چرا که قرآن می‌گوید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» و وظیفه شما

مسلمین دعوت به حق است ، خواه ایمان بیاورید یا نه ، بنابراین جوش و خروش بی حد که موجب توسل به خشونت در سخن و هتاک و توهین بشود دلیلی ندارد .

﴿ ۵۵ ﴾ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

پروردگار تو از حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند آگاه تر است و اگر تو را بر دیگران برتری دادیم به خاطر شایستگی تو است اما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و به داود زبور بخشیدیم .

این جمله در حقیقت پاسخ به یکی از ایرادهای مشرکان است ، که با تعبیر تحقیر آمیزی می گفتند آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمد یتیم را به نبوت انتخاب کرد ؟ وانگهی چه شد که او سرآمد همه پیامبران و خاتم آنها شد ؟ قرآن می گوید : این جای تعجب نیست خداوند از ارزش انسانی هر کس آگاه است و پیامبران خود را از میان همین توده مردم برگزیده و بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری

داده است ، یکی را به عنوان خلیل الهی مفتخر ساخت، دیگری را کلیم الله و دیگری را روح الله قرار داد، پیامبر اسلام را به عنوان حبیب الله برگزید و خلاصه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید ، طبق موازینی که خودش می داند و حکمتش اقتضا می کند .

﴿ ۵۶ ﴾ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا
 بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، آنها نمی توانند مشکلی را از شما برطرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد کنند .

«زَعَمْتُمْ» از ماده «زَعَم» معمولاً به پندار نادرست گفته می شود ، لذا از ابن عباس نقل شده که هر جا کلمه « زَعَم » در قرآن به کار رفته به معنی دروغ و کذب (و عقیده بی اساس) است . کلمه « كَشَفَ » در اصل به معنی کنار زدن پرده یا لباس و مانند آن از روی چیزی است و اگر این تعبیر (کشف ضر) در مورد برطرف ساختن غم و اندوه و بیماری و ناراحتی نیز اطلاق می شود به خاطر آن است که گویی غم و اندوه و بیماری همچون پرده ای بر چهره جان و تن انسان می افتند ، چهره حقیقی را که سلامت و آسایش و آرامش است ، می پوشاند ،

به همین جهت برطرف ساختن این اندوه و ناراحتی به عنوان « كَشَفَ الضُّرِّ » تلقی می شود . درحقیقت این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، منطق و عقیده مشرکان را از این راه ابطال می کند که پرستش و عبادت الهه یا به خاطر جلب منفعت است یا دفع زیان ، درحالی که این ها قدرتی از خود ندارند که مشکلی را برطرف سازند و نه حتی مشکلی را جابجا کنند ، یعنی از درجه شدیدی تر لااقل به درجه خفیف تر تنزل دهند که معلوم شود آن ها از خود قدرتی دارند. بنابراین ذکر جمله « وَ لَا تَحْوِيْلًا » بعد از « فَلَا يَمْلِكُوْنَ كَشَفَ الضُّرِّ » اشاره به این است که آن ها نه توانایی بر تأثیر کامل در برطرف ساختن مشکلات دارند و نه تأثیر در دگرگونی آن ها. (۵۷) **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا**

آن ها کسانی هستند که خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می طلبند ، وسیله ای هر چه نزدیک تر و بهر حمت او امیدوارند و از عذاب او می ترسند چرا که همه از عذاب پروردگار ترهیز و وحشت دارند .

در تفسیر جمله «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» مفسران بزرگ اسلام ، تفسیرهای گوناگونی دارند :
 جمعی می‌گویند : این جمله اشاره به آن است که هریک از این اولیاء پروردگار از
 فرشتگان و پیامبرانی که معبود واقع شده‌اند هرکدام به خدا نزدیک‌تر هستند به درگاه او
 بیشتر می‌روند ، بنابراین آن‌ها از خود چیزی ندارند هر چه دارند از
 خدا است و هر چه مقامشان بالا رود طاعت و بندگی‌شان فزون‌تر می‌شود .
 « وسیله » چیست ؟

این کلمه در دو مورد در قرآن مجید به کار رفته است یکی در این جا و دیگری در آیه
 ۳۵ سورة مائده و همان‌گونه که در ذیل آیه ۳۵ سورة مائده گفته‌ایم وسیله به معنی
 «تقرب جستن» و یا چیزی است که باعث تقرب می‌شود (و یا نتیجه‌ای که از تقرب
 حاصل می‌گردد) .

و به این ترتیب «وسیله» مفهوم بسیار وسیعی دارد که هرکار نیک و شایسته‌ای را شامل
 می‌شود و هرصفت برجسته در آن درج‌است، چراکه همه این‌ها موجب قرب پروردگار است .

همچنین شفاعت پیامبران و بندگان صالح خدا و مقربان درگاه او که طبق صریح آیات قرآن در پیشگاه او پذیرفته می شود ، نیز یکی از وسایل تقرب به او است . اشتباه نشود منظور از توسل به مقربان درگاه پروردگار این نیست که انسان چیزی را از پیامبر یا امام ، مستقلاً تقاضا کند و یا حل مشکلی را از او بخواهد ، بلکه هدف آن است که خود را در خط آنان قرار دهد و هماهنگ با برنامه های آنها شود و خدا را به مقام آنان بخواند تا خدا اجازه شفاعت در مورد آنان بدهد (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۳۶۳ به بعد مراجعه شود) .

﴿ ۵۸ ﴾ **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ الْآنَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً**

هر شهر و آبادی را پیش از روز قیامت هلاک می کنیم یا (اگر گناهکار هستند) به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت ، این در کتاب الهی (لوح محفوظ) ثبت است .

بالاخره این جهان پایان می گیرد و همه راه فنا را می پیمایند « و این یک اصل مسلم و قطعی است که در کتاب الهی ثبت است » .

با توجه به این اصل قطعی و غیرقابل تغییر ، مشرکان گمراه و ستمگران آلوده باید از هم اکنون حساب کار خویش را برسند که اگر تا پایان این جهان هم زنده بمانند باز عاقبتش فنا و سپس بازگشت به حساب و جزا است .

﴿ ۵۹ ﴾ **وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا**

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جویان) را بفرستیم ، جز این که پیشینیان (که همین گونه درخواست ها را داشتند و با ایشان هماهنگ بودند) آن ها را تکذیب کردند (از جمله) ما به (قوم) ثمود ناقه دادیم (معجزاتی) که روشنگر بود ، اما آن ها بر آن ستم کردند (و ناقه را به هلاکت رساندند) ما معجزات را فقط برای تخویف (و اتمام حجت) می فرستیم .

تسلیم بهانه جویان نشو

در این جا این ایراد برای مشرکان باقی می ماند که خوب ما بحثی

نداریم ایمان بیاوریم ، اما به این شرط که پیامبر هر معجزه‌ای را که ما پیشنهاد می‌کنیم انجام دهد و در واقع به بهانه‌جویی‌های ما تن در دهد .

قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید معجزاتی که دلیل صدق پیامبر است به قدر کافی فرستاده شده و اما معجزات اقتراحی و پیشنهادی شما ، چیزی نیست که با آن موافقت شود ، چراکه پس از مشاهده باز ایمان نخواهید آورد ، اگر پرسند به چه دلیل ؟ در پاسخ گفته می‌شود به دلیل این که امت‌های گذشته که آن‌ها هم شرایطی کاملاً مشابه شما داشتند نیز چنین پیشنهادهای بهانه‌جویانه‌ای را کردند ، بعداً هم ایمان نیاوردند .

اصولاً برنامه ما این نیست که هرکسی معجزه‌ای پیشنهاد کند پیامبر تسلیم او گردد « ما آیات و معجزات راجز برای تخویف مردم و اتمام حجت نمی‌فرستیم : وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفاً » .

پیامبران ما افراد خارق‌العاده‌گر نیستند که بشینند و هرکسی پیشنهادی کند آن را انجام دهند ، وظیفه آن‌ها ابلاغ دعوت الهی و تعلیم و تربیت و برپا نمودن حکومت عدل و داد است ، منتها باید برای اثبات رابطه خود با خدا به اندازه کافی معجزه ارائه دهند ، همین و بس .

انکار گذشتگان چه ارتباطی به آیندگان دارد؟

گاهی این سؤال پیش می‌آید که قرآن در آیه فوق می‌گوید: چون گذشتگان، معجزاتی را پیشنهاد کردند و پس از انجام آن‌ها باز به تکذیب و انکار برخاستند، این امر سبب شد که ما به پیشنهادهای شما در این زمینه ترتیب اثر ندهیم.

آیا تکذیب پیشینیان سبب محرومیت نسل‌های بعد می‌شود؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است، زیرا این یک تعبیر رایج است که (مثلاً) می‌گوییم ما نمی‌توانیم تسلیم بهانه جویی‌های تو شویم، اگر طرف مقابل پرسد چرا؟ می‌گوییم این کار سابقه زیاد دارد که دیگران چنین پیشنهادهایی کردند اما بعداً تسلیم حق نشدند، شرایط و وضع شما نیز همانند آن‌ها است.

از این گذشته شما روش آن‌ها را تأیید می‌کنید و با آن موافقت دارید و عملاً هم ثابت کرده‌اید که در صدد تحقیق و جستجوی حق نیستید بلکه هدفتان بهانه‌جویی و به دنبال آن، لجاجت و سرسختی و انکار همه چیز است، بنابراین انجام پیشنهادهای شما بی‌معنی خواهد بود.

و لذا همین که پیامبر به آنها خبر داد ، دوزخیان از درختی به نام زقوم که در اعماق جهنم می روید و دارای اوصافی چنین و چنان است تغذیه می کنند ، فوراً به سخریه و استهزاء برخاستند ، گاهی می گفتند : زقوم چیزی جز خرما و کره نیست و بیایید این غذای چرب و شیرین را به یاد زقوم بخوریم و زمانی می گفتند : دوزخی که آتشش از دل سنگ بیرون می آید چگونه درخت در آن می روید ، درحالی که روشن بود این درخت همانند درخت های این جهان نیست .

﴿ ۶۰ ﴾ وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

به یادآور زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملاً آگاه است) ما آن رؤیایی را به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود ، همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده ایم ، ما آن ها را تخویف (و انذار) می کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود.

خداوند می‌داند همیشه در برابر دعوت پیامبران ، گروهی پاکدل ایمان آورده‌اند و گروهی متعصب و لجوج به بهانه‌جویی و کارشکنی و دشمنی برخاسته‌اند ، در گذشته چنین بوده است ، امروز نیز چنین است .

در پایان اضافه می‌کند : « وَ نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا » . چرا که اگر دل و جان آدمی آماده پذیرش حق نباشد ، نه تنها سخن حق در آن اثر نمی‌گذارد ، بلکه غالباً نتیجه معکوس می‌دهد و به خاطر سرسختی و مقاومت منفی بر گمراهی و لجاجتشان می‌افزاید .

رؤیای پیامبر و شجرة ملعونه

در تفسیر این «رؤیا» میان مفسران گفتگو بسیار است که دو بیان معتبر آن به شرح زیر است :
الف : جمعی از مفسران گفته‌اند که رؤیا در این جا به معنی خواب نیست بلکه مشاهدۀ واقعی چشم است و آن اشاره به داستان معراج که در آغاز همین سوره آمده دانسته‌اند .
 قرآن طبق این تفسیر می‌گوید : ماجرای معراج آزمایشی برای مردم بود به خاطر آن

است که صبحگاهان که پیامبر داستان معراج را بیان کرد ، سر و صدا پیرامون آن برخاست ، دشمنان آن را به باد مسخره گرفتند ، افراد ضعیف‌الایمان با شک و تردید به آن نگریستند و مؤمنان راستین آن را به طور کامل پذیرفتند ، چراکه در برابر قدرت خدا همه این مسایل ، سهل است .

تنها ایراد مهمی که به این تفسیر متوجه می‌شود این است که رؤیا معمولاً به معنی خواب است نه مشاهده در بیداری .

ب: جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن نقل کرده‌اند که این خواب اشاره به جریان معروفی که پیامبر در خواب دید میمون‌هایی از منبر او بالا می‌روند و پایین می‌آیند ، بسیار از این مسأله غمگین شد ، آن‌چنان که بعد از آن کمتر می‌خندید (این میمون‌ها را به بنی امیه تفسیر کرده‌اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر نشستند درحالی که از یکدیگر تقلید می‌کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله را به فساد کشیدند) .

این روایت را «فخررازی» در تفسیر کبیر و «قرطبی» مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر الجامع و «طبرسی» در مجمع البیان و جمعی دیگر نقل کرده‌اند و مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌گوید: این روایت معروف در میان عامه و خاصه است. البته این دو تفسیر منافاتی باهم ندارند، ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد ولی تفسیر دوم با مکی بودن سوره سازگار نیست.

اما شجره ملعونه، در این مورد نیز با تفسیرهای متعددی روبرو می‌شویم، اما بسیاری از این تفسیرها و یا همه آنها، منافاتی باهم ندارند و ممکن است «شجره ملعونه» در قرآن اشاره به هر گروه منافق و خبیث و لجوج و همه کسانی که در خط آنها گام برمی‌دارند، باشد و شجره زقوم در قیامت تجسمی از وجود این شجرات خبیثه در جهان دیگر است و همه این شجرات خبیثه مایه آزمایش و امتحان مؤمنان راستین در این جهان هستند. یهودیانی که امروز بر مراکز حساس اسلامی غاصبانه مسلط شده‌اند و هر ساعت درگوشه‌ای از جهان آتشی برمی‌افروزند و آن‌همه جنایت و بیدادگری دارند، هم‌چنین

منافقانی که با آن‌ها معاملات سیاسی و غیرسیاسی کرده و می‌کنند و همهٔ سلطه‌گرانی که خط بنی‌امیه را در برابر اسلام در کل کشورهای اسلامی تعقیب می‌نمایند و نیکان را از صحنهٔ اجتماع کنار می‌زنند، فرومایگان را برگردۀ مردم مسلط می‌کنند، دوستان حق و مجاهدان راستین را شهید و بازماندگان دوران جاهلیت را بر سرکار می‌گمارند، همهٔ این‌ها شاخ و برگ شجرهٔ خبیثه ملعونه هستند و آزمایشی برای مردم.

﴿۶۱﴾ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِيناً** به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟ این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی.

گرچه ابلیس در این جا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، اما او به شهادت قرآن هرگز

جزء فرشتگان نبوده ، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرارداشت او از جن بود و خلقت ناری داشت .

﴿۶۲﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَىٰ لَيْلٍ أَخْرَجْتَ إِلَىٰ يَوْمِ الْفَيْمَةِ لَا خَتَنَكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا

(سپس) گفت این کسی را که بر من ترجیح داده‌ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همه فرزندان را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت .

«أَخْتَنَكَ» از ماده «إِخْتَنَاكَ» به معنی از ریشه کردن چیزی است ، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو برمی‌کنم . این احتمال نیز وجود دارد که «أَخْتَنَكَ» از ماده «حَنَكَ» به معنی زیرگلو بوده باشد در واقع شیطان می‌خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان و سوسه می‌افکنم و به جاده خطا می‌کشانم .

﴿۶۳﴾ قَالَ ادْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا

فرمود: برو هرکس از آنان از تو تبعیت کند جهنم کیفر آنهاست ، کیفری است فراوان .

در این هنگام برای این که میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد ، و وسیله ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می شود و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می گردد، به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده است.

﴿۶۴﴾ **وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَاعْتَ مِنْهُمْ بِصُوتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدِهِمْ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ الْأَغْوَرُ**

هر کدام از آنها را می توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی و آنها را با وعده ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی دهد .

﴿۶۵﴾ **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا**

(اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد .

«إِسْتَفْزِزْ» از ماده «إِسْتَفْزَا» به معنی تحریک و برانگیختن است.

« أَجْلَبَ » از ماده « إِجْلَابَ » در اصل از « جَلَبَ » به معنی فریاد شدید است و إِجْلَابُ به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می باشد .

وسایل چهارگانه وسوسه‌گری شیطان

گرچه در آیات فوق ، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هرچه از دست ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی آدم برخیز ، ولی در واقع هشدار است به همه انسان‌ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند .

جالب این‌که قرآن در آیه فوق به چهاربخش مهم و اصولی از این وسایل ، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهارطرف مراقب خویش باشند :

﴿ ۱ - برنامه‌های تبلیغاتی - جمله « وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ » که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هرگونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از

وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد .

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسایل است .

این مسأله مخصوصاً در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است ، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است ، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند ، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان درآورند .

✎ ۲ - استفاده از نیروی نظامی - این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می‌شوند ، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است ، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت

سرسختانه ، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل می‌دارند و حتّی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «إِجْلَاب» را دارد تنظیم کرده‌اند ، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای ، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانی‌شان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نماید . و قبل از وصول این لشکر سریع ، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می‌سازند .

غافل از این‌که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آن‌ها سلطه نخواهند یافت .

﴿ ۳ - برنامه‌های اقتصادی و ظاهراً انسانی - یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است ، باز در این جا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرأ به معنی «ربا» و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع

دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همهٔ اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود.

مثلاً در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتباً پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تأسیس شرکت‌ها و ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آن‌ها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آن‌ها جلوگیری می‌کنند.

و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و جهانگردی در فرزندان آن‌ها شرکت می‌جویند، جمعی از آن‌ها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آن‌ها را به‌طور کامل به فرهنگ و برنامهٔ خود جلب می‌کنند و در افکار آن‌ها شریک می‌شوند.

۴ - برنامه‌های مخرب روانی - استفاده از وعده‌های مغرورکننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آن‌ها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این‌که دروازه تمدن بزرگ در چندقدمی آن‌ها است و یا این‌که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این‌که نسل آن‌ها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آن‌ها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعْدِهِمْ» خلاصه می‌شود.

و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این‌که آن‌ها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هرگونه تلاش و کوششی بازمی‌دارند.

این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست ^(۱)، این جا است که عبادالله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می آورند به جنگ با این شیاطین برمی خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی دهند و می دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی محتوا و تو خالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آن ها می توان پیروز شد و نقشه هاشان را نقش بر آب کرد چنان که قرآن می گوید «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا: خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنهاست». ﴿۶۶﴾ رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت درمی آورد تا از نعمت او بهره مند شوید، او نسبت به شما مهربان است.

۱- در زمینه این که چرا خدا شیطان را آفرید در ذیل تفسیر آیه ۳۶ / بقره، صفحه ۱۹۳، جلد ۱ تفسیر نمونه و در مورد وسوسه های شیطان در صفحه ۱۱۵، جلد ۶ تفسیر مذکور بحث شده است.

با این همه نعمت کفران چرا؟

«يُرْجَى» از ماده «إِزْجَاء» به معنی حرکت دادن مداوم چیزی است .

بدیهی است برای حرکت کشتی‌ها در دریا ، نظاماتی دست به دست هم داده تا این امر فراهم گردد ، از یک سو آب به صورت مرکبی راهوار آفریده شده ، از سوی دیگر وزن مخصوص بعضی از اشیاء سبک‌تر از آب است آن‌چنان‌که روی آب بماند و یا اگر سنگین‌تر است آن را به شکلی ساخت که عملاً وزن مخصوصی کمتر از آب پیدا کند ، به طوری که طاقت تحمل بارهای سنگین و انسان‌های فراوانی داشته باشد .

از سوی سوم نیروی محرکی لازم است ، که در زمان‌های گذشته بادهای منظمی بود که بر صفحه اقیانوس‌ها با نظم خاصی می‌وزید و آشنایی به زمان و مسیر و سرعت این بادهای ناخدایان امکان می‌داد که از نیروی عظیم آن برای حرکت کشتی‌های بادبانی استفاده کنند ، ولی امروز از نیروی بخار که برادر باد است برای حرکت کشتی‌های عظیم استفاده می‌شود . از سوی چهارم نیاز به وسیله راهیابی است که در گذشته خورشید و ستارگان آسمان

بودند و امروز قطب نماها و نقشه ها هستند .

اگر این چهار موضوع دست به دست هم نمی دادند و برای حرکت منظم کشتی ها هم آهنگ نمی شدند انسان از این وسیله بسیار مهم حمل و نقل و مرکب سواری راهوار محروم می ماند .

البته می دانید کشتی ها همیشه بزرگ ترین وسیله نقلیه انسان ها بوده و هستند ، هم اکنون کشتی های غول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرشین دارند .
 ﴿٦٧﴾ **وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ الْاِلٰهَ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ كَفُوْرًا**

و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز اوفراوش خواهید کرد ، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است .
 هنگامی که ناراحتی ها در دریا به شما می رسد تمام معبودهایی جز خدا از نظر شما گم می شود و باید گم شود چرا طوفان حوادث پرده های تقلید و تعصب را که بر فطرت آدمی

افتاده کنار می‌زند و نور فطرت که نور توحید و خداپرستی و یگانه‌پرستی است جلوه‌گر می‌شود، آری در چنین لحظاتی همه معبودهای پنداری و خیالی که نیروی توهم انسان به آن‌ها قدرت بخشیده بود همچون برف در آفتاب تابستان آب می‌شوند و از ذهن محو می‌گردند و تنها نور ا در آن می‌درخشد.

سپس اضافه می‌کند: «فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا». وقتی خدا شما را نجات داد بار دیگر پرده‌های غرور و غفلت، تقلید و تعصب، این نور الهی را می‌پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمی‌های زندگی مادی، چهره تابناک آن را پنهان می‌سازد.

﴿٦٨﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا الْكَفَّ وَكِيلًا
آیا از این ایمن هستید که در خشکی (بایک زلزله شدید) شما را در زمین فروبرد یا طوفانی از سنگریزه بر شما بفرستد (و در آن مدفونتان کند) سپس حافظ (و یآوری) برای خود نیابید؟
«خاصب» به معنی بادی است که سنگریزه‌ها را حرکت می‌دهد و پشت سرهم بر جایی

می‌کوبد و در اصل از «حَصْبَاء» به معنی سنگریزه گرفته شده است .

بیابانگردان که مخصوصاً با این مسأله آشنا بودند که گاهی طوفان در دل بیابان‌ها می‌وزید و توده‌ای از شن و سنگریزه را با خود حمل می‌کرد و در نقطه دیگر فرودمی‌آورد و تلّی عظیم تشکیل می‌داد به گونه‌ای که گاهی قطار شتران در زیر آن دفن می‌شدند ، اهمیت این تهدید را بیشتر درک می‌کردند .

﴿ ۶۹ ﴾ اَمْ اَمِنْتُمْ اَنْ يُعِيدَكُمْ فِيْهِ تَارَةً اُخْرٰی فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِیْفًا مِّنَ الرِّیْحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوْا لَكُمْ عَلَیْنَا بِهٖ تَبِیْعًا

یا این‌که ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده‌ای بر شما بفرستد و شمار اِبه‌خاطر کفرتان غرق‌کند، حتی کسی‌که خونتان را مطالبه نماید پیدا نکند. « قاصِیف » به معنی شکننده است و در این‌جا اشاره به طوفان شدیدی است که همه چیز را درهم می‌شکند .

« تَبِیْع » به معنی تابع و در این‌جا اشاره به کسی است که به مطالبه خون و

خون بها برمی خیزد و دنبال آن را می گیرد .

﴿۷۰﴾ **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آن‌ها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم.

انسان گل سرسبد موجودات

از آن‌جا که یکی از طرق تربیت و هدایت ، همان دادن شخصیت به افراد است قرآن مجید به دنبال بحث‌هایی که دربارهٔ مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت ، در این جا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می‌پردازد ، تا با توجه به این ارزش فوق‌العاده به آسانی خود را نیالاید و خویش را به بهانه ناچیزی نفروشد « وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ » .

سپس به سه قسمت از مواهب الهی ، نسبت به انسان‌ها اشاره می‌کند که عبارتند از مرکب،

رزق طیب ، برتری بر سایر مخلوقات .

معنی «کثیر» در این جا چیست ؟

بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته‌اند ، چرا که قرآن می‌گوید ما انسان‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و طبعاً گروهی در این جا باقی می‌ماند که انسان برتر از آن‌ها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود . ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آن‌ها از سوی آدم ، تردیدی باقی نمی‌ماند که انسان از فرشته برتر است ، بنابراین ، «کثیر» در این جا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع‌البیان ، در قرآن و مکالمات عرب ، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می‌آید . قرآن درباره شیاطین می‌گوید : «وَ أَكْثَرُھُمْ كَاذِبُونَ» (۲۲۳ / شعراء) .

چرا انسان برترین مخلوق خدا است ؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست ، زیرا می‌دانیم تنها موجودی که از نیروهای

مختلف ، مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد ، انسان است . حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است : « خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید : فرشتگان و حیوانات و انسان ، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند ، اما انسان مجموعه ای است از هر دو ، تا کدامین غالب آید . اگر عقل او بر شهوتش غالب شود ، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد ، از حیوانات پست تر » . (۱)

﴿ ۷۱ ﴾ **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا**

به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم ، آن ها که نامه عملشان به

دست راستشان است آن را (باشادی و سرور) می خوانند و سر سوزنی به آن‌ها ظلم و ستم نمی شود .

«فَتَنِيل» به معنی رشته بسیار نازکی است که در شکاف هسته خرما قرار دارد در مقابل «نَقِير» که نقطه‌ای در پشت هسته خرما است و «قَطْمِير» به معنی پوسته نازکی است که هسته خرما را پوشانیده و تمام این کلمات کنایه از شیء بسیار کوچک و حقیر است . امام در این جا معنی وسیعی دارد که هر پیشوایی را اعم از پیامبران و ائمه هدی و دانشمندان و کتاب و سنت و هم چنین ائمه کفر و ضلال را شامل می شود و به این ترتیب هرکس در آن جا در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود .

این تعبیر در عین این که یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند ، هشدار می دهد که همه افراد بشر که در انتخاب رهبر فوق العاده دقیق و سخت گیر باشند و زمام فکر و برنامه خود را به دست هرکس نسپارند .

نقش رهبری در اسلام

در حدیث معروفی از امام باقر علیه السلام نقل شده هنگامی که سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می‌آورد «ولایت» (رهبری) را پنجمین و مهم‌ترین رکن معرفی می‌کند درحالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خلق است و حج که جنبه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند چهار رکن اصلی دیگر. سپس امام علیه السلام اضافه می‌کند: «هیچ چیز به اندازه ولایت و رهبری اهمیت ندارد». (چرا که اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود).^(۱)

و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر نقل شده: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ

۱- قَالَ الْبَاقِرُ مُبْنَى الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُنَادَى بِالْوَلَايَةِ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵.

مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ: کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است»^(۱)
 البته خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسان‌ها قرارداد؟ چرا
 که حکمت او ایجاب می‌کند فرمان سعادت بدون ضامن اجرا نباشد، اما مهم این است
 که مردم رهبرشان را بشناسند و در دام رهبران گمراه و فاسد و مفسد گرفتار
 نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم در هر عصر و زمان فلسفه‌اش همین است آن‌گونه
 که علی علیه السلام فرمود: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لَنَا تَخْلُوَالْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا
 خَائِفًا مَعْمُورًا، لِنَأْذُنَ تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ: آری به خدا سوگند صفحه روی زمین هرگز از رهبری که
 با حجت الهی قیام کند خالی نشود، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی) ترسان و پنهان،

۱- «نورالثقلین» جلد ۳، صفحه ۱۹۴ و کتب بسیاری دیگر.

تا نشانه‌های الهی و دلایل فرمان او از میان نرود»^(۱).

﴿۷۲﴾ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا

اما آن‌ها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آن جایز نابینا هستند و گمراه‌تر.

«کوردلان» از دیدگاه قرآن کریم

قرآن تعبیر جالبی از مشرکان و بیدادگران در آیه فوق دارد، از آن‌ها به عنوان «أَعْمَى» توصیف می‌کند که اشاره به این حقیقت است که چهره حق همه‌جا آشکار است اگر چشم بینایی باشد، چشمی که آیات خدا را در پهنای این جهان ببیند، چشمی که درس‌های عبرت را در صفحات تاریخ، بخواند، چشمی که سرنوشت جباران و ستمگران را مشاهده کند، خلاصه چشمی باز و حق‌نگر.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: «مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ

۱- «نهج البلاغه» کلمات قصار ۱۴۷.

السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَاجْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَدَوْرَانُ الْقُلُوكِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْآيَاتُ الْعَجِيبَاتُ عَلَى أَنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ، فَهُوَ فِي الْأَخْرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا: کسی که آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و گردش ستارگان و خورشید و ماه و نشانه‌ای شکفت‌انگیز او را از حقیقت بزرگ‌تری که ورای آن نهفته است آشکار نسازد او در آخرت اعمی و گمراه‌تر است». (۱)

در بعضی دیگر از روایات بدترین نابینایی، نابینایی دل شمرده شد است «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ». (۲)

﴿۷۳﴾ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا

نزدیک بود آن‌ها (با وسوسه‌های خود) تو را از آنچه وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را دوست خود انتخاب کنند.

« خَلِيل » از ماده « خَلَّه » به معنی دوستی است .

با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون شرک و مشرکان بود در آیه مورد بحث به پیامبر اکرم هشدار می‌دهد که از وسوسه‌های مشرکین بر حذر باشد ، مبدا کمترین ضعفی در مبارزه با شرک و بت پرستی به خود راه بدهد ، بلکه باید با قاطعیت هرچه تمام‌تر دنبال گردد .

قرآن می‌گوید : اگر تو تمایل به خواسته‌های مشرکان پیدا می‌کردی ، تو را به عنوان دوست خود انتخاب می‌کردند .

﴿ ۷۴ ﴾ **وَلَوْلَا اَنْ تَبْتَغَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكَنُ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيْلًا**

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود کمی به آن‌ها تمایل کنی .

﴿ ۷۵ ﴾ **اِذَا لَادَقْنَاكَ الضَّعْفَ الْحَيَوٰةِ وَ الضَّعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيْرًا**

و اگر چنین می‌کردی ما دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا و دو برابر (مجازات

آنها) را بعد از مرگ به تو می‌چشایندیم ، سپس در برابر مایاوری نمی‌یافتی .

آیا پیامبر روی خوش به مشرکان نشان داد ؟

گرچه بهانه‌جویان خواسته‌اند ، آیات فوق را دستاویزی برای نفی معصوم بودن پیامبر بگیرند و بگویند آیات فوق و شأن نزول‌هایی که در رابطه با آن دیده می‌شود ، پیامبر در برابر وسوسه‌های بت‌پرستان از خود انعطاف نشان داد و بلافاصله از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت .

ولی خود آیات فوق آن‌قدر گویا است که ما را از اقامه شواهد دیگر بر بطلان این طرز تفکر بی‌نیاز می‌سازد ، زیرا دومین آیه مورد بحث با صراحت می‌گوید «اگر ما تو را ثابت قدم نگاه نداشته بودیم ، نزدیک بود به آن‌ها تمایل پیدا کنی» که مفهومی این است تثبیت الهی که ما از آن تعبیر به «مقام عصمت» می‌کنیم ، مانع این تمایل شد ، نه این‌که پیامبر انعطاف نشان داده بود و خداوند او را نهی و مؤاخذه کرد .

توضیح این‌که : آیه اول و دوم درحقیقت اشاره به دو حالت مختلف پیامبر است :

حالت اول که حالت بشری و انسان عادی است و در آیه نخست بیان شده ایجاب می‌کند که وسوسه‌های دشمنان در او اثر بگذارد ، به‌خصوص اگر مصالحی ظاهراً در این انعطاف به چشم بخورد ، مانند امید به اسلام سران شرک بعد از این انعطاف و یا پیشگیری از خونریزی و درگیری‌های بیشتر و هر بشر عادی هر قدر قوی باشد احتمال تحت تأثیر واقع شدن در برابر این وسوسه‌ها را دارد .

ولی آیه دوم جنبه روحانی و عصمت الهی و لطف خاص پروردگار را بیان می‌کند که شامل حال پیامبران مخصوصاً پیامبر اسلام در بحرانی‌ترین لحظات زندگی بود . نتیجه این‌که: پیامبر با طبع بشری تالاب پر نگاه قبول وسوسه‌های مشرکان آمد ، اما تأیید الهی او را حفظ کرد و نجات داد .

این تعبیر درست همان تعبیری است که در سورة یوسف می‌خوانیم که در بحرانی‌ترین لحظات برهان الهی به سراغ او آمد و اگر مشاهده این برهان نبود تسلیم وسوسه‌های فوق‌العاده نیرومند همسر عزیز مصر می‌شد « وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۲۴ / یوسف) .
 به عقیده ما آیات فوق ، نه تنها دلیل بر نفی عصمت نیست ، بلکه یکی از آیات دالّ بر
 عصمت است چرا که مسلماً این تثبیت الهی (تثبیت از نظر فکر و عواطف و تثبیت از نظر
 گام‌های عملی) منحصر به این مورد نبوده است زیرا دلیل آن در موارد مشابه نیز وجود
 دارد و به این ترتیب گواه زنده‌ای بر معصوم بودن پیامبران و رهبران الهی محسوب می‌شود.
 و اما آیه ۷۵ می‌گوید : «اگر تو تمایل به آن‌ها پیدا کرده بودی ، شدیداً مجازات می‌شدی » دلیل بر
 همان چیزی است که در بحث‌های مربوط به عصمت پیامبران آمده است که معصوم بودن
 آن‌ها جنبه اضطراری ندارد ، بلکه توأم با یک نوع خودآگاهی است که با اختیار و آزادی
 اراده انجام می‌شود ، لذا ارتکاب گناه در چنین حالتی عقلاً محال نیست ، بلکه عملاً به
 خاطر آن آگاهی و ایمان خاص ، وجود خارجی هرگز نخواهد یافت و اگر فرضاً وجود

می یافت مشمول همان کیفرها و مجازات های الهی بود . (۱)

﴿ ۷۶ ﴾ **وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يُلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا**

نزدیک بود آن ها تو را از این سرزمین بایرننگ و توطئه ریشه کن و بیرون سازند ، اما هرگاه چنین می کردند (گرفتار مجازات سخت الهی می شدند و) بعد از تو جز مدت کمی باقی نمی ماندند .

توطئه شوم دیگری علیه پیامبر اکرم

باتوجه به این که «يَسْتَفِزُّوكَ» از ماده «اسْتَفْزَا» است که گاهی به معنی ریشه کن کردن آمده و گاه به معنی تحریک نمودن توأم با سرعت و مهارت ، معلوم می شود که مشرکان ، توطئه حساب شده ای چیده بودند که محیط را برای پیامبر اکرم غیر قابل تحمل کنند و یا توده

۱- شرح بیشتر این موضوع را در کتاب «رهبران بزرگ» بخوانید .

عوام را چنان بر ضدش بشوراند که به راحتی بتوانند او را از مکه اخراج نمایند ، ولی آنها نمی دانستند که از قدرت آنها بالاتر قدرت خداوند بزرگی است که آنان در برابر اراده اش بسیار ضعیف و ناتوان هستند . سپس قرآن به آنها هشدار می دهد که «اگر آنها چنین کاری را انجام می دادند ، بعد از تو جز مدت کوتاهی درنگ نمی کردند» و به زودی نابود می شدند زیرا این گناه بسیار عظیمی است که مردم، رهبر دلسوز و نجات بخششان را ، از شهر خود بیرون کنند و به این ترتیب بزرگ ترین نعمت الهی را کفران نمایند ، چنین جمعیتی دیگر حق حیات نخواهند داشت و مجازات نابودکننده الهی به سراغشان خواهد آمد .

﴿۷۷﴾ سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً

این سنت (ما) در پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت .

سنت های الهی در جوامع انسانی (در شرایط یکسان) همیشه جریان دارد

این سنت از یک منطق روشن سرچشمه می گیرد و آن این که چنین قوم ناسپاسی که

چراغ هدایت خود را می‌شکنند ، سنگر نجات خویش را ویران می‌کنند و طیب دردهای جانکاهشان را می‌آزارند ، آری چنین قومی دیگر لایق رحمت الهی نیستند و مجازات آن‌ها را فراخواهد گرفت و می‌دانیم خداوند تبعیضی درمیان بندگان قایل نیست ، یعنی در مقابل اعمال یکسان (با شرایط یکسان) مجازات یکسان قایل می‌شود .

و این است معنی عدم تخلف سنت‌های پروردگار ، به عکس سنت‌های انسان‌های خودکامه که یک روز منافعشان ایجاب می‌کند ، سنتی را وضع کنند و فردا که منافعشان غیر آن را اقتضا کند آن‌را حذف نموده حتی‌گاهی ضدش را به جایش می‌نشانند .

اصولاً تغییر سنت‌ها در جوامع انسانی یا به خاطر مسایل مجهولی است که با گذشت زمان آشکار می‌شود و به انسان نشان می‌دهد که در گذشته گرفتار اشتباهاتی شده ، یا به خاطر اقتضای منافع خاص و شرایط زندگی یا خودکامگی‌ها است و می‌دانیم در ذات پاک خدا هیچ‌یک از این مسایل راه ندارد ، سنتی را که طبق حکمتی قرار داد ، در شرایط مشابه همیشه جریان داشته و خواهد داشت .

﴿ ٧٨ ﴾ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً

نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپادار و هم چنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است. «ذُلُوكِ الشَّمْسِ» به معنی زوال آفتاب از دائرة النهار است که وقت ظهر می باشد و در اصل از ماده «ذَلَّكَ» به معنی مالیدن گرفته شده، چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می مالید و یا از «ذَلَّكَ» به معنی تمایل شدن است چرا که خورشید در این موقع از دائرة نصف النهار به سمت مغرب متمایل می شود. «غَسَقِ اللَّيْلِ» با توجه به این که غَسَق شدت ظلمت است و تاریکی شب در نیمه شب از هر وقت متراکم تر می باشد این کلمه روی هم رفته «نیمه شب» را می رساند. «قُرْآن» به معنی چیزی است که قرائت می شود و «قُرْآنُ الْفَجْرِ» روی هم رفته اشاره به نماز فجر است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه هنگامی که زراره محدث بزرگ شیعه از آن سؤال کرد چنین فرمود: « دُلُّوكُهَا زَوَالُهَا، غَسَقُ اللَّيْلِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، ذَلِكَ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ وَضَعَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَوَقَّتَهُنَّ لِلنَّاسِ وَقُرْآنُ الْفَجْرِ صَلَوَةُ الْغَدَاةِ: دُلُّوكُ شَمْسٍ بِهَ مَعْنَى زَوَالِهَا (از دائرة نصف النهار) است و غَسَقُ اللَّيْلِ به معنی نیمه شب است، این چهار نماز است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را برای مردم قرارداد و توقیت نمود و قرآن الفجر اشاره به نماز صبح است » (۱).

آیه فوق از آیاتی است که اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می‌کند و با انضمام به سایر آیات قرآن در زمینه وقت نماز است و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده، وقت نمازهای پنجگانه دقیقاً مشخص می‌شود.

نکته دیگری که در این جا باقی می‌ماند این است که آیه فوق می‌گوید: « إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً: نماز صبح مورد مشاهده است » اکنون این سؤال پیش می‌آید که مشاهده چه کسانی؟

روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده می‌گوید: مشهود ملائکه شب و روز است، زیرا در آغاز صبح فرشتگان شب که مراقب بندگان خدا هستند جای خود را به فرشتگان روز می‌دهند و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می‌گیرد هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گواهی می‌دهند.

از این تعبیر به خوبی روشن می‌شود که بهترین موقع برای ادای نماز صبح همان لحظات آغاز طلوع فجر است.

﴿۷۹﴾ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (و نماز) بخوان، این یک وظیفه اضافی برای تو است، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد.

«تَهَجَّد» از ماده «هَجُود» در اصل چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید به معنی خواب است، ولی هنگامی که به باب تَفَعَّل می‌رود به معنی از بین بردن خواب و انتقال به حالت بیداری آمده است، ضمیر در «تَهَجَّد بِهِ» به قرآن برمی‌گردد یعنی قسمتی از شب را بیدار

باش و قرآن بخوان ، ولی این کلمه بعداً در لسان اهل شرع به معنی نماز شب به کار رفته است و مُتَهَجِّدٌ بِهِ به کسی می‌گویند که نماز شب می‌خواند .

نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف ، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند ، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل ، در آن بسیار مشکل است ، اما در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب ، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که بی‌نظیر است .

آری در این محیط آرام و دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح پرور و تکامل آفرین است . به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادت‌های آخر شب ، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص ، نیرو می‌گرفته‌اند .

در آغاز اسلام نیز پیامبر با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آن‌ها را آن قدر بالا برد که گویی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آن‌ها انسان‌های تازه‌ای آفرید، مُصَمِّم، شجاع، باایمان، پاک و با اخلاص و شاید مقام محمود که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است اشاره به همین حقیقت نیز باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «قِيَامُ اللَّيْلِ مَصْحَةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَ تَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ: قِيَامُ شَبِّ مَوْجِبٌ صِحَّةِ جَسْمٍ وَ خَشْوَدَىِ پروردگار و در معوض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است» (۱).

رسول خدا می‌فرماید: «مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجْهَهُ بِالنَّهَارِ: کسی که نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود» (۲).

حتی در بعضی از روایات می‌خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد

که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی‌شوند .

مردی نزد علی امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: من از نماز شب محروم شدم، علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ قَدْ قَيَّدْتَكَ ذُنُوبُكَ: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است» . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذْبَةَ وَ يَحْرُمُ بِهَا صَلَوةَ اللَّيْلِ فَإِذَا حُرِّمَ بِهَا صَلَوةَ اللَّيْلِ حَرَّمَ بِهَا الرِّزْقَ: انسان گاهی دروغ می‌گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می‌شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می‌شود» . (۲)

البته نماز شب آداب فراوانی دارد ولی بد نیست ساده‌ترین صورت آن را در این جا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره‌ی بیشتر گیرند ، نماز شب به طور کاملاً ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم می‌شود .

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۸۴ ، صفحه ۱۴۲ - ۱۴۱ .

۲- «وسایل الشیعه» ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۸ .

- الف - چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است .
 ب - یک نماز دو رکعتی که نامش نافله « شفع » است .
 ج - نماز یک رکعتی که نامش نافله « وتر » است و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد ، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هرچه طولانی تر کنند بهتر است .
مقام محمود چیست ؟

« محمود » از ماده حمد به معنی ستایش می باشد .
 « مقام محمود » چنانکه از لفظش پیدا است معنی وسیعی دارد که شامل هر مقامی که درخور ستایش باشد می شود ولی مسلماً در این جا اشاره به مقام ممتاز و فوق العاده ای است که برای پیامبر در سایه عبادت های شبانه و نیایش در دل سحر حاصل شده است .
 معروف در میان مفسرین این است که این مقام همان شفاعت کبرای پیامبر است .
 این تفسیر در روایات متعددی نیز وارد شده است ، در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر جمله « عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً »

فرمود: «هِيَ الشَّفَاعَةُ».

این احتمال نیز وجود دارد که مقام محمود همان نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش شفاعت کبری می باشد.

﴿٨٠﴾ وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

و بگو: پروردگارا! مرا در هر کار (صادقانه وارد کن و صادقانه خارج نما و از سوی خود سلطان و یآوری برای من قرار ده.

درحقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرشان، گفتارشان و اعمالشان از هرگونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هرچه برخلاف صدق و راستی است پاک باشد.

اصولاً بسیاری از بدبختی های که امروز با چشم خود می بینیم که دامنگیر افراد و اقوام و ملت ها شده به خاطر انحراف از همین اصل است، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس

دروغ و نیرنگ است و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی‌کنند و همین عامل شکست آن‌ها خواهد بود .

دومین اصل که از یک نظر میوه درخت توحید و از نظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است ، همان است که در پایان آیه به آن اشاره شده است : « وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا » .

چرا که من تنها هستم و به تنهایی کاری نمی‌توان انجام داد و با اتکاء بر قدرتم در برابر این همه مشکلات پیروز نخواهم شد ، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز .

﴿ ۸۱ ﴾ وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

و بگو حق فرارسیده و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولاً) باطل نابود شدنی است .

سرانجام باطل ، نابودی است

« زَهَقَ » از ماده « زَهُوق » به معنی اضمحلال و هلاک و نابودی است و « زَهُوق » صیغه

مبالغه و به معنی چیزی است که به طور کامل محو و نابود می‌شود .

حق پیروز است و باطل نابود است

در آیه فوق به یک اصل کلی و اساسی دیگر و یک سنت جاودان الهی برخورد می‌کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است و آن این‌که سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابودشدنی است ، باطل صولت و دولتی دارد ، رعد و برقی می‌زند ، کر و فری نشان می‌دهد ولی عمرش کوتاه است و سرانجام به دره نیستی سقوط می‌کند .
و یا به گفته قرآن همچون کف‌های روی آب چشمکی می‌زند ، غوغایی می‌کند و خاموش می‌گردد و آب که مایه حیات است می‌ماند : « فَأَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ » (۱۸ / رعد) .

دلیل این موضوع در باطن کلمه باطل نهفته شده ، زیرا چیزی است که با قوانین عالم آفرینش هماهنگ نیست و سهمی از واقعیت و حقیقت ندارد .
آیه جَاءَ الْحَقُّ ... و قیام مهدی علیه السلام

در بعضی از روایات جمله « جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ » به قیام مهدی تفسیر شده است

هنگامی امام باقر علیه السلام فرمود: مفهوم این سخن الهی این است که: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ»: هنگامی که امام قائم علیه السلام قیام کند دولت باطل بر چیده می شود»^(۱).

مسلماً مفهوم این قبیل احادیث انحصار معنی وسیع آیه به این مصداق نیست بلکه قیام مهدی از روشن ترین مصداق های آن است که نتیجه اش پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان می باشد.

در حالات پیامبر می خوانیم که در روز فتح مکه وارد مسجدالحرام شد و ۳۶۰ بت که از قبایل عرب بر گردخانه کعبه چیده شده بود هریک را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می ساخت و پیوسته می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً». کوتاه سخن این که این قانون کلی الهی و ناموس تخلفناپذیر آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد و قیام پیامبر اکرم و پیرویش بر لشکر شرک و بت پرستی و

۱ و ۲ - «نورالانقلابین»، جلد سوم، صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳.

هم چنین قیام مهدی علیه السلام ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران جهان از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است .

﴿ ۸۲ ﴾ وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً

قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و

زیان) نمی افزاید .

فرق میان شفاء و رحمت

می دانیم « شفاء » معمولاً در مقابل بیماری ها و عیب ها و نقص ها است ، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان ها می کند همان پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است .

پس از آن مرحله « رَحِمَتْ » فرامی رسد که مرحله تخلی به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند .

به تعبیر دیگر « شفاء » اشاره به « پاک سازی » و « رحمت » اشاره به « نوسازی » است و یا

به تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام «تَخْلِیَّة» اشاره می‌کند و دومی به مقام «تَحْلِیَّة» .

چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می‌گیرند؟

نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می‌خوانیم دشمنان حق به‌جای این‌که از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیرگی‌ها را بزایند ، بر جهل و شقاوتشان افزوده می‌شود .

این به دلیل آن است که خمیر مایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده ، لذا هر جا نور حق را می‌بینند به‌ستیز با آن برمی‌خیزند و این مقابله و ستیز باحق ، برپلیدی آن‌ها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن‌ها تقویت می‌کند . یک غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می‌گیرد ، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند ، تفاوت در غذا نیست ، تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرها است .

و درست به همین دلیل ، برای استفاده از قرآن باید قبلاً آمادگی پذیرش را پیدا کرد و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل ، قابلیت محل نیز شرط است .

﴿ ۸۳ ﴾ **وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأْ بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُساً**
 هنگامی که به انسان نعمت می بخشیم (از حق) روی می گرداند و متکبرانه دور می شود و هنگامی که کمترین بدی به او می رسد (از همه چیز) مأیوس می گردد .

هرکسی بر فطرت خود می تند

« أَعْرَضَ » از ماده « إِعْرَاضَ » به معنی روی گردانیدن و منظور در این جا روی برگردانیدن از خدا و حق است .

« نَأْ » از ماده « نَأَى » به معنی دور شدن است و با اضافه کلمه « بِجَانِبِهِ » معنی تکبر و غرور و موضع گیری خصمانه رami رسانند .

از مجموع این جمله استفاده می شود که انسان های بی ایمان و یا ضعیف الایمان به هنگام روی آوردن نعمت ها آن چنان مغرور می شوند که به کلی بخشنده نعمت ها را به دست

فراموشی می‌سپارند ، نه تنها فراموشش می‌کنند بلکه یک حالت بی‌اعتنایی و اعتراض و استکبار در برابر او به خود می‌گیرند .

جمله « مَنْشَةُ الشُّرِّ » اشاره به کمترین ناراحتی است که به انسان دست می‌دهد ، یعنی آن‌ها به قدری کم ظرفیت هستند که با مختصر گرفتاری ، دست و پای خود را گم می‌کنند و رشته افکارشان به کلی درهم می‌ریزد و ظلمت یأس و نومیدی بر قلبشان سایه می‌افکند .

﴿ ۸۴ ﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا

بگو هرکس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند پروردگار شما آن‌ها را که راهشان نیکوتر است بهتر می‌شناسد .

« شَاكِلَة » چیست ؟

« شَاكِلَة » در اصل از ماده « شَكَلَ » به معنی مهار کردن حیوان است ، و « شِكَال » به خود مهار می‌گویند و از آن‌جا که روحیات و سجایا و عادات هر انسانی او را مقید به رویه‌ای می‌کند به آن « شَاكِلَة » می‌گویند و کلمه « اَشْكَال » به سؤال‌ها و نیازها و کلیه مسایلی گفته

می‌شود که به نوعی انسان را مقید سازد. ^(۱)

به این ترتیب مفهوم «شاکلة» هیچ‌گونه اختصاصی به طبیعت ذاتی انسان ندارد، لذا مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» دو معنی برای آن ذکر کرده است، طبیعت و خلقت و نیز طریقه مذهب و سنت (چرا که هریک از این امور انسان را از نظر عمل به نحوی مقید می‌سازد).

و از این‌جا روشن می‌شود آن‌ها که آیه فوق را دلیلی بر حکومت صفات ذات بر انسان گرفته‌اند و آن را دلیلی بر جبر می‌پندارند و در این راه تا آن‌جا پیش‌رفته‌اند که به تربیت و تزکیه اعتقاد ندارند، تا چه حد در اشتباه هستند.

اصولاً ملکات و روحیات انسان معمولاً جنبه اختیاری دارد چرا که انسان هنگامی که عملی را تکرار کند، نخست «حالت» و سپس «عادت» و بعد تدریجاً تبدیل به «ملکة»

۱- «مفردات راغب» ماده شکل .

می شود ، همین ملکات است که به اعمال انسان شکل می دهد و خط او را در زندگی مشخص می سازد ، درحالی که پیدایش آن مستند به عوامل اختیاری بوده است .

در بعضی از روایات «شاکله» به نیت تفسیر شده است، در اصول کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است : «النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ : نيت افضل از عمل است اصلاً نیت همان عمل است » سپس آیه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» را قرائت فرمود و اضافه کرد « منظور از شاکله نیت است » .^(۱)

این تفسیر نکته جالبی در بردارد و آن این که نیت انسان که از اعتقادات او برمی خیزد به عمل او شکل می دهد و اصولاً خود نیت یک نوع شاکله یعنی امر مقیدکننده است ، لذا گاهی نیت را به خود عمل ، تفسیر فرموده و گاه آن را برتر از عمل شناخته ، چرا که به هر حال «خط عمل» منشعب از «خط نیت» است .

۱- «نورالثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۱۴ .

در روایت دیگری می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا می‌توان در معابد یهود و کلیساهای نصاری نماز خواند؟ فرمود: «در آنها نماز بخوانید» کسی می‌پرسد: «آیا ما در آن نماز بخوانیم هر چند آنها هم نماز می‌خوانند؟» فرمود: «آری، مگر قرآن نمی‌خوانی آن‌جا که می‌فرماید: قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» سپس فرمود: «تو به سوی قبلهات نماز بخوان و آنها را رها کن».^(۱)

﴿۸۵﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا
از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان‌پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است؟

روح چیست؟

مفسران بزرگ در گذشته و حال پیرامون معنی روح و تفسیر این آیه سخن بسیار گفته‌اند

و ما نخست به معنی روح در لغت ، سپس به موارد استعمال آن در قرآن و بعد به تفسیر آیه و روایاتی که در این زمینه وارد شده است می پردازیم :

❧ ۱- « رُوح » از نظر لغت در اصل به معنی « نَفَس » و « دویدن » است ، بعضی تصریح کرده اند که روح و ریح (باد) هر دو از یک معنی مشتق شده است و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است ، این از نظر معنی لغوی .
❧ ۲- موارد استعمال آن در قرآن بسیار متنوع است :

گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده ، مانند آیه ۲۵۳ / بقره « وَ أَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ : ما دلایل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نموده ایم » .

گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند اطلاق شده ، مانند آیه ۲۲ / مجادله « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ : آن ها کسانی هستند که خدا ایمان

داد در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است .

زمانی به معنی «فرشته مخصوص وحی» آمده و با عنوان «آمین» توصیف شده ،
مانند ۱۹۳ / شعراء « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ : این قرآن را
رُوحُ الْأَمِينُ : بر قلب تو نازل کرد تا از انداز کنندگان باشی » .

و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده ،
مانند « تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ : در شب قدر فرشتگان و روح ، به فرمان
پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند » (۴ / قدر) و در (۳۸ / نبأ) نیز می خوانیم : « يَوْمَ يَقُومُ
الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا : در روز دستخیز روح و فرشتگان در یک صف قیام می کنند » .

و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند « وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا :
این گونه وحی به سوی تو فرستادیم ، روحی که از فرمان ما است » (۵۲ / شوری) .

و بالاخره زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است ، چنانکه در آیات آفرینش آدم
می خوانیم : « ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ : سپس آدم را انعام بخشید و از روح خود در آن دمید » (۹ / سجده) .

و هم چنین « فَإِذَا سُوِّتُهُ وَ نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحٍ فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید » (۲۹ / حجر) .

۳- اکنون سخن در این است که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست ؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤال کردند و پیامبر در پاسخ آن ها فرمود :

« روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید؟ » .

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند ، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می دهیم ، اسرار علوم را می شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم ، می خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست ؟

و از آن جا که روح ، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است ، پیامبر مأمور می شود در

یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید: «روح، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد». سپس برای این که از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می کند، بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است، بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را شناسید، هرچند از همه چیز به شما نزدیک تر است؟

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که در تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» فرمود: «إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ، لَهُ بَصَرٌ وَقُوَّةٌ وَتَأْيِيدٌ، يَجْعَلُهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِينَ: روح از مخلوقات خداوند است ینایی و قدرت و قوت دارد، خدا آن را در دل های پیغمبران و مؤمنان قرار می دهد» (۱).

در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که فرمود: «هِيَ مِنَ الْمَلَكُوتِ»

مِنْ الْقُدْرَةِ: روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است. (۱)

﴿٨٦﴾ وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا

و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستادیم از تو می گیریم سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند.

﴿٨٧﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا

مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد) که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است. آن خدایی که به مقتضای رحمت عام و خاصش، انسان ها را آفرید و لباس هستی که برترین لباس تکامل است در اندامشان پوشانید، همان خدا برای پیمودن این راه، به مقتضای رحمتش، به آن ها کمک می کند، رهبرانی آگاه و معصوم، خستگی ناپذیر و دلسوز و مهربان و پراستقامت برای هدایتشان مبعوث می نماید، همین رحمت است که ایجاب

می‌کند هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نماند .

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾

بگو اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند

آورد هرچند یکدیگر را در این کار کمک کنند .

« تَحَدِّي » دلیل معجزه بودن قرآن است

این آیه با صراحت تمام ، همهٔ جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ ، عرب و غیر عرب ، انسان‌ها و حتی موجودات عاقل غیرانسانی ، دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء ، مورخان ، نوابغ و غیر نوابغ ، خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می‌گوید اگر فکر می‌کنید قرآن سخن خدا نیست و ساختهٔ مغز بشر است ، شما هم انسان هستید ، همانند آن را بیاورید و هرگاه بعد از تلاش و کوشش همگانی ، خود را ناتوان یافتید ، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است .

این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقاید ، « تَحَدِّي » نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می فهمیم که آن موضوع ، از معجزات است .

﴿ ۸۹ ﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

ما در این قرآن برای مردم از هرچیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکار حق ، کاری ندارند .
 « صَرَّفْنَا » از ماده « تصریف » به معنی تغییر ، یا تبدیل آمده است .
 « كُفُور » به معنی انکار حق است .

گذشته پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود ، آیا وجود این همه محتوای متنوع در زمینه های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیه خدا است .

و به همین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آن را بیاورند قادر نخواهند بود .
فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دائرةالمعارفی
تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند ممکن است این مجموعه برای
امروز جامعیت داشته باشد اما مسلماً برای پنجاه سال بعد نه تنها ناقص و نارسا بلکه
آثار کهنگی از آن می بارد .

در حالی که قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود مخصوصاً در عصر ما، آن چنان
است که گویی «امروز» و «برای امروز» نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود.

﴿۹۰﴾ **وَقَالُوا لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً**

و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که چشمه ای از این سرزمین (خشک و
سوزان) برای ما خارج سازی .

﴿۹۱﴾ **أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا**

یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرا در لابلای آن به جریان اندازی .

﴿۹۲﴾ **أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا**
یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن‌چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری ، یا خداوند
و فرشتگان را در برابر ما بیاوری .

﴿۹۳﴾ **أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى
تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا**
یا خانه‌ای پرنقش و نگار از طلا داشته باشی ، یا به آسمان بالا روی ، حتی به آسمان
رفتنت ایمان نمی‌آوریم مگر آن‌که نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم . بگو منزه
است پروردگارم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟
بِهَانِهِای رنگارنگ

«فُجُور وَ تَفْجِير» به معنی شکافتن است اعم از شکافتن زمین به وسیله چشمه‌ها و یا
شکافتن افق به وسیله نور صبحگاهان (البته تفجیر مبالغه بیشتری به فجور را می‌رساند) .
«يَنْبُوع» از ماده «نَبَعَ» محل جوشش آب است ، بعضی گفته‌اند که «يَنْبُوع» چشمه

آبی است که هرگز خشک نمی‌شود .

« قَبِيل » گاهی به معنی کفیل و ضامن تفسیر شده و گاه به معنی چیزی که در مقابل انسان قرار می‌گیرد و رو در روی او قرار دارد ، بعضی نیز آن را جمع « قَبِيلَة » به معنی جماعت دانسته‌اند .

« زُخْرُف » در اصل به معنی زینت است و از آن‌جا که طلا یکی از فلزات معروف زینتی است به آن « زُخْرُف » گفته می‌شود خانه‌های پرنقش و نگار را نیز « زُخْرُف » می‌گویند و هم‌چنین سخنان پر آب و رنگ و فریبنده را گفتار مُزَخْرَف می‌نامند .

پاسخ پیامبر در برابر بهانه‌جویان

همان‌گونه که لحن آیات ۹۰ تا ۹۳ گواهی می‌دهد این درخواست‌های عجیب و غریب مشرکان هرگز از روح حقیقت‌جویی سرچشمه‌نمی‌گرفت ، بلکه آن‌ها تمام هدفشان این بود که آیین بت‌پرستی و شرک که پایه‌های قدرت رؤسای مکه را تشکیل می‌داد همچنان برجا بماند و پیامبر اسلام را به هر وسیله ممکن است از ادامه راه توحید بازدارند .

ولی پیامبر دو جواب منطقی و روشن در یک عبارت کوتاه به آنها داد .
 نخست این که پروردگار منزّه از این گونه امور است ، منزّه است از این که تحت فرمان
 این و آن قرار گیرد و تسلیم پیشنهادهای واهی و بی اساس سبک مغزان گردد: « سُبْحَانَ رَبِّيَّ » .
 دیگر این که : قطع نظر از آنچه گذشت اصولاً آوردن معجزات کار من نیست ، من
 بشری هستم همچون شما ، با این تفاوت که رسول خدا هستم ، ارسال معجزات کار او است
 و به اراده و فرمان او انجام می گیرد ، من حتّی حق ندارم پیش خود چنین تقاضایی کنم ، او
 هر وقت لازم بداند برای اثبات صدق دعوت پیامبرش هر معجزه ای که لازم باشد می فرستد:
 « هَلْ كُذِّبْتُ إِلَّا بِشَرِّ رَّسُولٍ » .

اصولاً پیامبر یک خارق العاده گر نیست که درجایی بنشیند و هرکسی از در وارد شود
 پیشنهاد اعجازی به میل خود کند و اگر نپسندید پیشنهاد دیگری مطرح نماید و خلاصه
 قوانین و سنن آفرینش را به بازی بگیرد و بعد از این همه نیز اگر مایل بود بپذیرد و اگر میل
 مبارکش اقتضا نکرد با بهانه ای شانه خالی کند .

بنابراین روشن می‌شود اگر پیامبر در این آیات تسلیم پیشنهادهای آن‌ها نشده حتماً پیشنهادهای بی‌پایه و بهانه‌جویی‌های بی‌اساسی بوده است و گرنه در برابر پیشنهاد منطقی و معقول تسلیم بوده است .

﴿ ۹۴ ﴾ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بی‌خبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟

بهانه همگونی پیامبر با سایر انسان‌ها

آیا باور کردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهدهٔ انسانی گذارده شود؟ آیا نباید این رسالت عظیم بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند تا از عهدهٔ آن به خوبی برآید، انسانی خاکی کجا و رسالت الهی کجا؟ افلاکیان شایستهٔ این مقام هستند نه خاکیان. این منطق سست و بی‌پایه مخصوص به یک گروه و دو گروه نبود، بلکه شاید اکثر افراد بی‌ایمان در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن توسل جسته‌اند .

قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می‌زند: « مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ: این تنها انسانی همانند شماست » (۲۴ / مؤمنون).

قوم بی‌ایمان معاصر هود می‌گفتند: « مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند شماست، از آن‌چه می‌نوشید می‌نوشد » (۳۳ / مؤمنون).

حتی اضافه می‌کردند که اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید زیانکارید « وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ » (۳۴ / مؤمنون).

عین این ایراد را به پیامبر اسلام نیز می‌کردند و می‌گفتند: « مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ لاف‌چی چرا فرشته‌ای همراه او نازل نشده که همراه او مردم را انذار کند؟ » (۷ / فرقان).

﴿ ۹۵ ﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

بگو (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند و) با آرامش گام برمی‌داشتند

ما از آسمان فرشته‌ای را به عنوان رسول بر آن‌ها می‌فرستادیم (چرا که رهبر هر گروهی باید از جنس خود آنان باشد) .

یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد ، انسان برای انسان‌ها و فرشته برای فرشتگان .

دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است ، زیرا از یک سو مهم‌ترین بخش تبلیغی یک رهبر بخش تبلیغی عملی او است .

همان الگو بودن و اسوه بودن و این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز و احساسات و همان ساختمان جسمی و روحی باشد ، وگرنه پاکی فرشته‌ای که نه شهوت جنسی دارد و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا و نه سایر غرایز انسانی در آن موجود است ، هیچگاه نمی‌تواند سرمشقی برای انسان‌ها باشد ، بلکه مردم می‌گویند او از دل ما خبر ندارد و نمی‌داند چه طوفان‌هایی بر اثر شهوت و غضب در روح ما جریان دارد ، او تنها برای دل خودش سخنی می‌گوید ، او اگر احساسات ما را داشت مثل ما بود یا

بدتر ، اعتباری به حرف‌های او نیست .

اما هنگامی که رهبری همچون علی علیه السلام بگوید : « إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهَا بِالتَّقْوَى لَتَأْتِيَ أَمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ : من هم نفسی همچون شما دارم اما بوسیله تقوا آن را مهار می‌کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد »^(۱) در چنین حالتی می‌تواند الگو و اسوه باشند .

﴿ ۹۶ ﴾ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصِيراً

بگو: همین کافی است که خدا گواه میان من و شما است ، چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .

هدایت یافتگان واقعی

در حقیقت دو هدف از بیان این عبارت در نظر بوده است : نخست این‌که مخالفان متعصب لجوج را تهدید کند که خداوند آگاه و بینا ، شاهد و گواه اعمال ما و شما است ،

۱- « نهج البلاغه » ، نامه ۴۵ .

گمان نکنید از محیط او بیرون خواهید رفت و یا چیزی از اعمالتان بر او مخفی می ماند .
 دیگر این که پیامبر با بیان این عبارت ایمان قاطع خود را به آنچه گفته است ظاهر سازد چرا که قاطعیت گوینده در سخن خود ، اثر عمیق روانی در شنونده دارد ، باشد که این تعبیر محکم و قاطع که توأم با یک نوع تهدید ملایم نیز می باشد در آن ها اثر بگذارد قلب شان را تکان دهد و فکرشان را بیدار کند و به راه راست بخواند .

﴿ ۹۷ ﴾ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ
 أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا
 وَإِذْ صُمَّا مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

هر کس را خدا هدایت کند هدایت یافته واقعی او است، و هر کس را او (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هادیان و سرپرستانی جز خدا برای او نخواهی یافت و روز قیامت آن ها را بر صورت های شان محشور می کنیم در حالی که نایناو گنگ و کردند ، جایگاهشان دوزخ است و هر زمان آتش آن فرو نشیند ، شعله تازه ای بر آن ها می افزایم .

دو جمله فراز اول آیه در حقیقت اشاره به این است که تنها استدلالات قوی و کوبنده کافی برای ایمان آوردن نیست ، بلکه تا توفیق الهی و شایستگی هدایت در او پیدا نشود محال است ایمان بیاورد . البته هدایت و ضلالت الهی هرگز جنبه جبری ندارد ، بلکه اثر مستقیم اعمال و صفات خود انسان است .

آن‌ها که در راه او به جهاد برمی‌خیزند و برای رسیدن به حق همه‌گونه فداکاری می‌کنند ، مسلماً شایسته آن هستند که مشمول هدایت او شوند « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (۶۹ / عنکبوت) .

و اما آن‌ها که با پیمودن راه عناد و لجاج و آلوده شدن به هرگونه ظلم و فساد و گناه شایستگی را در خود کشته و مستحق سلب توفیق و گمراهی شده‌اند مسلماً این افراد را گمراه می‌سازد ، چنان‌که می‌فرماید : « وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ » (۲۷ / ابراهیم) « وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ » (۲۶ / بقره) « كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ » (۳۴ / غافر) . سپس به صورت یک تهدید قاطع و کوبنده صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را که نتیجه

قطعاً اعمال آنها است به آنها نشان می دهد : « وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ » .
به جای این که مستقیم و ایستاده راه بروند فرشتگان عذاب آنان را به صورتشان بر
زمین می کشند.

بعضی نیز این احتمال را داده اند که این گنهکاران چون در آن جا قادر به راه رفتن نیستند
همچون خزندگان بر صورت و سینه می خزند و با حالی دردناک و ذلت بار پیش می روند .
آری آنها از نعمت های بزرگی همچون پاها برای راه رفتن محروم هستند چرا که در این
جهان از این وسایل در راه سعادت استفاده نکردند ، بلکه مسیر گناه آنها را به کار گرفتند .
و نیز « آنها در حالتی که نابینا و لال و کر هستند به آن دادگاه بزرگ وارد شوند : عُمُيَا وَ
بُكْمَا وَ صُمًّا... » .

در این جا این سؤال پیش می آید که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که مجرمان و

دوزخیان هم می بینند هم می شنوند و هم سخن می گویند ^(۱) چگونه آیه فوق می گوید آنها کور و کر و لال هستند ؟

مفسران در پاسخ این سؤال تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند که بهتر از همه دو تفسیر زیر است :

۱- مواقف و مراحل قیامت مختلف است در بعضی از مراحل و مواقف آنها کور و کر و نابینا هستند و این خود یک نوع مجازات برای آنها است ، (چرا که این نعمت های بزرگ الهی را در دنیا مورد بهره برداری صحیح قرار ندادند) ولی در مراحل دیگری چشمشان بینا و گوششان شنوا و زبانشان باز می شود ، تا صحنه های عذاب را ببینند و سرزنش های سرزنش کنندگان را بشنوند و به ناله و فریاد و اظهار ضعف پردازند که این خود نوع دیگری از مجازات برای آنها است .

۱- در ۵۳ / کهف آمده : « وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ : گناهکاران آتش دوزخ را می بینند » .

﴿ ۲ ﴾ - مجرمان از دیدن آنچه مایه سرور است و از شنیدن آنچه مایه نشاط و از گفتن آنچه موجب نجات می باشد محروم هستند و به عکس آنچه که مایه زجر و ناراحتی است می بینند و می شنوند و می گویند.

﴿ ۹۸ ﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

این کفر آنهاست به خاطر این که به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و خاک های پراکنده می شویم آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟

چگونه معاد ممکن است؟

« رُفَات » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید : به معنی قطعاتی از کاه است که نمی شکند و پراکنده می شود ، ناگفته پیدا است که انسان در زیر خاک نخست تبدیل به استخوان های پوسیده می شود سپس تبدیل به خاک می گردد و این ذرات

خاک نیز از هم متلاشی و پراکنده می‌شوند .

﴿ ۹۹ ﴾ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ
جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَإِنِّي الظَّالِمُونَ الْكَافِرُونَ**

آیا ندیدند خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید قادر است مثل آن‌ها را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند) و برای آن‌ها سرآمدی قطعی قرارداد اما ظالمان جز کفر و انکار را پذیرا نیستند .

معاد جسمانی

آیه فوق از روشن‌ترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است ، زیرا تعجب مشرکان از این بود که چگونه ممکن است خداوند استخوان‌های پوسیده و خاک‌شده را بار دیگر به لباس حیات و زندگی بپاراید، پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است می‌گوید : « خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفرید ، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع‌آوری کرده ، حیات نوین ببخشد » .
منظور از « مثلهم » چیست - قاعدتاً باید گفته شود که خداوند با آن قدرتی که دارد

می‌تواند این انسان را در قیامت بازگرداند در حالی که در آیات فوق می‌خوانیم «مثل» آن‌ها را بیافریند، این تعبیرگاهی سبب اشتباه و یا لااقل موجب استفهام برای بعضی شده است که مگر انسان‌هایی که در رستاخیز گام می‌نهند همین انسان‌ها نیستند؟

ظاهر این است که منظور از تعبیر به «مثل» در آیه فوق همان اعاده و تجدید حیات است، زیرا خلقت دوم مسلماً عین خلقت اول نیست چرا که حداقل در زمان دیگر و شرایط دیگری تحقق پذیرفته و صورت تازه‌ای است هرچند ماده همان ماده قدیم بوده باشد، فی‌المثل اگر ما خشت پوسیده و متلاشی شده‌ای را مجدداً در قالب تازه‌ای همانند قالب بریزیم نمی‌توان گفت عین همان خشت است هر چند غیر آن هم نیست، بلکه مثل آن است و این نشان می‌دهد که قرآن تا چه حد در انتخاب تعبیرات دقیق است.

البته مسلم است که شخصیت انسان به روح و جان او است و می‌دانیم همان روح نخستین هنگام رستاخیز بازمی‌گردد، ولی معاد جسمانی به ما می‌گوید که روح با همان مرکب نخستین خواهد بود، یعنی همان ماده متلاشی شده جمع‌آوری و نوسازی می‌شود و

با روح او هماهنگ می‌گردد زیرا اصولاً روح انسانی پس از شکل گرفتن با هیچ بدن دیگری نمی‌تواند هماهنگ شود جز با بدن اصلی که با آن پرورش یافته است ، آن «قبا» تنها بر این «اندام» موزون است و این «اندام» برای آن «قبا» و این است رمز لزوم رستاخیز روح و جسم با هم (معاد جسمانی و روحانی) .

﴿۱۰۰﴾ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا

بگو اگر شما مالک خزاین رحمت پروردگار من بودید به‌خاطر تنگ‌نظری امساک می‌کردید مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود و انسان سخت‌گیر است .
 «قَنُور» از ماده «قَتَر» به معنی امساک در خرج کردن است و از آن‌جا که «قَنُور» صیغه مبالغه است معنی شدت امساک و تنگ‌نظری را می‌رساند .
 با مطالعه آیات فوق این سؤال پیش می‌آید که مسأله بخیل بودن انسان که در آخرین آیه مورد بحث مطرح شده ، چه ارتباطی با مباحث گذشته دارد ؟

پاسخ این است که آن‌ها به خاطر بخل و تنگ‌نظری از این‌که موهبت نبوت به انسانی داده شود تعجب می‌کردند و این آیه در واقع به آن‌ها پاسخ می‌گوید که تنگ‌نظری شما آن‌چنان است که اگر مالک تمام جهان نیز شوید باز دست از روش زشت و ناپسند خود برنخواهید داشت .

ضمناً تعبیر به خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ به معنی ترس از فقر است فقری که بر اثر کثرت انفاق به پندار آن‌ها، حاصل می‌شود .

آیا همه انسان‌ها بخیل هستند ؟

در بسیاری از آیات قرآن « انسان » به طور مطلق و بی‌قید و شرط مورد انواع ملامت‌ها قرار گرفته است و با صفاتی همچون بخل و جهل و ظالم بودن ، عجزول بودن و مانند این‌ها توصیف شده است .

این تعبیرات هرگز منافات با این ندارد که مؤمنان و افراد تربیت شده درست در جهت مخالف این صفات قرار داشته باشند بلکه اشاره به آن است که طبیعت آدمی چنین می‌باشد

که اگر تحت تربیت رهبران الهی قرار نگیرد و او را به حال خودش ، همچون گیاهی خود رو ، واگذارند آمادگی پذیرش همه این صفات زشت را دارد .

نه این که ذاتاً چنین آفریده شده و یا سرانجام همه چنین خواهند بود .

﴿۱۰۱﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئِلَ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا

ما به موسی نه معجزه روشن دادیم ، (ای پیامبر) از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این

(معجزات نه گانه) به کمک آنها آمد (چگونه بودند) و فرعون به او گفت گمان می کنم

ای موسی تو دیوانه (یا ساحری) .

با این همه نشانه ها باز ایمان نیاوردند

این روش همیشگی مستکبران است که مردان الهی را به خاطر نوآوری ها و حرکت بر

ضد مسیر جامعه های فاسد و هم چنین نشان دادن خارق عادات متهم به سحر و یا جنون

می کردند ، تا در افکار مردم ساده دل نفوذ کنند و آنها را از گرد پیامبران پراکنده سازند .

منظور از آیات نه‌گانه چیست ؟

- در قرآن مجید برای موسی علیه السلام آیات و معجزات فراوانی آمده است از جمله :
- ❧ ۱ - تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلعیدن ابرار ساحران « فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى » (۲۰ / طه) .
- ❧ ۲ - ید بیضاء یا درخشیدن دست موسی همچون یک منبع نور « وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى » (۲۲ / طه) .
- ❧ ۳ - طوفان‌های کوبنده « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ » (۱۳۳ / اعراف) .
- ❧ ۴ - « ملخ » که بر زراعت‌ها و درختان آنها مسلط گشت و آفت کشاورزی آبادشان شد « وَالْجَزَادَ » (۱۳۳ / اعراف) .
- ❧ ۵ - « قُمَّل » یک نوع آفت نباتی که غلات را نابود می‌کرد « وَالْقُمَّلَ » (۱۳۳ / اعراف) .
- ❧ ۶ - « ضَفَادِع » قورباغه‌ها که از رود نیل سربرآوردند و آن‌قدر تولید مثل کردند که زندگی آن‌ها را قرین بدبختی و مشکلات کرد « وَالضَّفَادِعَ » (۱۳۳ / اعراف) .

- ۷- «دَمَّ» یا ابتلای عمومی به خون دماغ شدن و یا به رنگ خون درآمدن رود نیل به طوری که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه کشاورزی «وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ» (۱۳۳/اعراف) .
- ۸- شکافته شدن دریا به گونه‌ای که بنی‌اسرائیل توانستند از آن بگذرند «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» (۵۰/بقره) .
- ۹- نزول «مَنْ» و «سَلَوَى» که شرح آن در ذیل آیه ۵۷ سوره بقره (جلد ۱ تفسیرنمونه، صفحه ۱۷۸) گذشت «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» (۵۷/بقره) .
- ۱۰- جوشیدن چشمه‌ها از سنگ «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (۶۰/بقره) .
- ۱۱- جداشدن قسمتی از کوه و قرارگرفتن همچون سایبانی فوق آنان «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ» (۱۷۱/اعراف) .
- ۱۲- قحطی و خشکسالی و کمبود میوه‌ها «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ

مِنَ النَّفَّاثَاتِ» (۱۳۰ / اعراف) .

❧ ۱۳ - بازگشت حیات و زندگی به مقتولی که قتل او مایهٔ اختلاف شدید میان بنی اسرائیل شده بود « فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى » (۷۳ / بقره) .

❧ ۱۴ - استفاده از سایهٔ ابرها که در حرارت شدید به طور معجزه آسایی برسر آنها قرار می گرفت « وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ » (۵۷ / بقره) .

ولی سخن در این جا است که منظور از « آیات نه گانه » که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده چیست ؟

تعبیراتی که در این آیات به کار رفته نشان می دهد که منظور از آن معجزاتی است که در ارتباط با فرعون و فرعونیان صورت گرفته ، نه آن ها که در ارتباط با خود بنی اسرائیل است ، مانند نزول مَنّ و سلوی و خارج شدن چشمه از سنگ و امثال آن .

با توجه به این نکته می توان گفت پنج موضوعی که در آیه ۱۳۳ سوره اعراف آمده جزء این نه آیه است (طوفان ، آفت نباتی ، ملخ ، فزونی قورباغه و خون) .

هم چنین بدون شک دو معجزه معروف موسی علیه السلام : یعنی مسأله «عصا» و «ید بیضاء» جزء این آیات نه گانه خواهد بود ، به خصوص این که در سوره نمل آیه ۱۰ تا ۱۲ همین تعبیر «تسع آیات» (آیات نه گانه) را بعد از بیان این دو معجزه بزرگ ذکر می کند .

مجموع این ها هفت امر خارق عادت می شود ، ببینیم دو آیه دیگر چیست ؟

بدون شک غرق فرعونیان و مانند آن نمی تواند از این آیات باشد چرا که هدف بیان آیاتی است که برای هدایت فرعونیان آمده ، نه آن ها که مایه نابودیشان شد .

دقت در آیات سوره اعراف که بسیاری از این آیات در آن آمده است نشان می دهد که منظور از دو آیه دیگر «خشکسالی» و «کمبود انواع میوه ها» بوده است ، چه این که بعد از معجزه عصا و ید بیضاء و قبل از بیان آیات پنج گانه طوفان و ملخ ... چنین می خوانیم : « وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ : ۴۱ آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه ها کردیم شاید بیدار شوند » .

گرچه ممکن است بعضی تصور کنند خشکسالی جدا از کمبود میوه ها نیست و به این

ترتیب مجموعاً یک نشانه محسوب می‌شوند ، اما همان‌گونه که در تفسیر آیه ۱۳۰ سوره اعراف گفتیم خشکسالی‌های موقت و محدود ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد ، اما هنگامی که طولانی گردد باعث نابودی درختان نیز خواهد شد ، بنابراین خشکسالی به تنهایی همیشه سبب نابودی میوه‌ها نیست .

از این گذشته ممکن است از میان رفتن میوه‌ها به خاطر آفات دیگری غیر از خشکسالی بوده باشد .

نتیجه این‌که خارق عادات نه‌گانه که در آیات موردبحث به آن اشاره شده عبارت هستند از عصا ، ید بیضا ، طوفان ، ملخ ، یک‌نوع آفت نباتی به نام قُمَّل ، فزونی قورباغه ، خون ، خشکسالی ، کمبود میوه‌ها .

در همان سوره اعراف می‌خوانیم که بعد از ذکر این آیات نه‌گانه می‌گوید چون سرانجام با مشاهده این همه آیات ایمان نیاوردند از آن‌ها انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم چراکه آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند (۱۳۶ / اعراف) .

آیا سؤال کننده پیامبر است ؟

ظاهر آیات فوق این است که پیامبر مأمور بود از بنی اسرائیل در زمینه آیات نه گانه که بر موسی نازل شد سؤال کند که چگونه فرعونیان با بهانه جویی های مختلف از پذیرش حقانیت موسی علیه السلام با این همه آیات سرباز زدند ، ولی از آن جا که شخصی همانند پیامبر با آن علم و عقل نیازی به چنین سؤالی نداشته ، بعضی از مفسران مأمور سؤال را مخاطبین دیگر دانسته اند ، اما با توجه به این که سؤال پیامبر برای خودش نبود بلکه برای پذیرش مشرکان بوده است هیچ مانعی ندارد که سؤال کننده شخص پیامبر باشد تا مشرکان بدانند اگر پیامبر تسلیم پیشنهاد های جوراجور آن ها نمی شود به خاطر آن است که این پیشنهاد انگیزه حق جویی ندارد ، بلکه از سر لجاجت و تعصب و عناد است ، همان گونه که در داستان موسی علیه السلام و فرعون نظیر آن را می خوانیم .

﴿ ۱۰۲ ﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِضَائِرٍ وَإِنِّي

لَا ظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا

گفت: تو که می دانی این آیات راجز پروردگار آسمان ها و زمین برای روشنی دل ها،
نفرستاده و من گمان می کنم ای فرعون تو نابود خواهی شد.
این ها «بصائر» است، دلایلی است که مردم به وسیله آن آشکارا راه حق را پیدا کنند و
برای پیمودن جاده سعادت بصیرت می یابند.

«مَثْبُور» از ماده «ثَبُر» به معنی هلاکت است.

بنابراین تو با علم و اطلاع و آگاهی حقایق را انکار می کنی، تو به خوبی می دانی که
این ها از طرف خدا است و من هم می دانم که می دانی.

﴿۱۰۳﴾ فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا

(فرعون) تصمیم گرفت همه آنها را از آن سرزمین ریشه کن کند، ولی ما او و تمام کسانی
را که با او بودند غرق کردیم.

«يَنْتَفِرُ» از ماده «نَفَرَ» به معنی بیرون راندن به زور و عُنْف است.

﴿ ۱۰۴ ﴾ وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم در این سرزمین (مصر و شام) ساکن شوید، اما هنگامی که وعده آخرت فرارسد همه شمارا دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم . « لَفِيف » از ماده « لَفَ » به معنی پیچیدن است و در این جا منظور گروهی است که کاملاً درهم آمیخته و به هم پیچیده شده اند به طوری که شخص و قبیله آنها شناخته نمی شود .
منظور از « ارض » در این آیه کدام سرزمین است ؟

در آیه فوق خواندیم که خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که اکنون که بر دشمن پیروز شدید در ارض معهود سکونت جوید ، آیا منظور سرزمین مصر است ، یا این که اشاره به سرزمین مقدس فلسطین است ، زیرا بنی اسرائیل بعد از این ماجرا به سوی سرزمین فلسطین رفتند و مأمور شدند که در آن وارد شوند .
ولی ما بعید نمی دانیم هردو سرزمین منظور بوده باشد ، زیرا بنی اسرائیل به شهادت

آیات قرآن وارث زمین های فرعونیان شدند و هم مالک سرزمین فلسطین .
 ﴿۱۰۵﴾ وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ مَا أَرْسَلْنَاكَ الْإِمْبَشْرًا وَ نَذِيرًا

ماقرآن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تورا جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم.
 در این که فرق میان جمله اول « وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ » و جمله دوم « وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ » چیست ؟
 باید گفت : گاه انسان شروع به کاری می کند اما چون قدرتش محدود است نمی تواند آن را تا
 به آخر به طور صحیح پیاده کند ، اما کسی که از همه چیز آگاه است و بر همه چیز توانا است ،
 هم آغاز را صحیح شروع می کند و هم انجام را به طور کامل تحقق می بخشد ، فی المثل
 گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها می کند ، اما چون نمی تواند در مسیر راه آن را از
 آلودگی ها حفظ کند پاک و زلال به دست مصرف کننده نمی رسد ، ولی آن کس که از هر نظر
 برکار خود مسلط است ، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد و هم
 آن را پاک و زلال در ظرف های تشنگان و نوشندگان وارد می سازد .
 قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیه خداوند نازل شده است و در تمام

مسیر ابلاغ چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر بود، در همه حال آن را از هر نظر حفظ و حراست فرمود و حتی با گذشت زمان به مقتضای «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» دست هیچ گونه تحریف به دامانش دراز نشده و نخواهد شد، چرا که خدا پاسدارش را بر عهده گرفته است.

بنابراین، این آب زلال وحی الهی از عصر پیامبر تا پایان جهان دست نخورده به همه دل ها راه می یابد.

﴿۱۰۶﴾ وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا آن را تدریجاً و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دل ها شود) و به طور قطع این قرآن را ما نازل کردیم. قرآن گرچه نامش کتاب است، ولی همچون کتاب های تألیفی انسان ها نمی باشد که بنشینند و موضوعی را در نظر بگیرند و فصول و ابوابش را تنظیم کنند و به رشته تحریر درآورند، بلکه کتابی است که با حوادث عصر خود یعنی با بیست و سه سال دوران نبوت

پیامبر اسلام با رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد . چگونه ممکن است کتابی که با حوادث بیست و سه سال در ارتباط بوده یک جا و در یک روز نازل شود ؟

مگر ممکن است همه حوادث ۲۳ سال را در یک روز جمع آوری کرد، تا مسایل مربوط به آن یک جا در قرآن نازل شود ؟

علاوه بر این قرآن کتابی است که تنها جنبه تعلیمی ندارد، بلکه حتماً می بایست هرآیه آن پس از نزول اجرا گردد ، اگر همه قرآن یک جا نازل می شد باید یک جا هم اجرا بشود و می دانیم که یک جا اجرا شدن امری محال بوده است ، چرا که اصلاح یک جامعه سرتاپا فاسد را در یک روز نمی توان انجام داد و کودک بی سواد را نمی توان یک روزه از کلاس اول به دوران دکترا کشاند ، به همین دلیل قرآن تدریجاً نازل شد تا به خوبی اجرا گردد و به اصطلاح کاملاً جا بیفتد ، دچار هیچ گونه تزلزل نگردد و جامعه نیز قدرت جذب و پذیرش و حفظ آن را داشته باشد .

برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت

یکی از درس‌های مهم که آیه فوق به ما می‌آموزد لزوم برنامه‌ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی و هرگونه برنامه تربیتی است، چراکه اگر چنین برنامه‌ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف هرکدام به موقع خود پیاده نشود شکست قطعی است، حتی قرآن مجید یک‌جا بر پیامبر نازل نشد، هرچند در علم خدا یک‌جا بود و یک بار در شب‌قدر مجموعاً بر پیامبر عرضه شد، اما نزول اجرایی آن در طول ۲۳ سال در مقطع‌های مختلف زمانی و با برنامه‌ریزی دقیق بود.

این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش‌های خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم. توجه داشته باشیم که غالباً پیروزی‌های نهایی و کامل در دراز مدت است.

﴿۱۰۷﴾ قُلْ اٰمِنُوْا بِهٖ اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا اِنَّ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٖ اِذَا يُنۡثَلٰی عَلَیْهِمْ

يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

بگو: چه شما ایمان بیاورید و چه نیاورید، آن‌ها که پیش از این علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که (این آیات) بر آن‌ها خوانده می‌شود به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند. «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «يَخْرُونَ» در اصل از ماده «خَرِبَر» است که به معنی صدای آب و مانند آن است که از بلندی به زیر می‌افتد، به کاربردن این تعبیر در مورد سجده کنندگان نشانه آن است که آنان در برابر پروردگار به زمین می‌افتند درحالی که صدایشان به تسبیح بلند است.

«أَذْقَانِ» جمع «ذَقَن» به معنی چانه است و می‌دانیم به هنگام سجده کردن کسی چانه بر زمین نمی‌گذارد، اما تعبیر آیه اشاره به این است که آن‌ها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می‌افتند، حتی چانه آن‌ها که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می‌گیرد. مفسران معمولاً معتقدند که جمله «أَمِنُوا بِهِ أَوَّلًا تُؤْمِنُوا»: ایمان بیاورید، یا نیاورید «دنباله

محدوفی دارد که از قرینه کلام روشن می شود و این دنباله را به گونه های مختلفی ذکر کرده اند ، ولی احتمال برتر آن است که جمله بعد از آن خود مکمل جمله قبل است ، چنان که نظیر آن را در زبان فارسی نیز داریم می گوئیم تو می خواهی سخن مرا بپذیری یا نه ، آن ها که اهل دانش و فهم هستند می پذیرند ، کنایه از این که علت عدم پذیرش تو ، عدم آگاهی و دانش تو است ، اگر دانشی می داشتی می پذیرفتی و به تعبیر دیگر اگر تو ایمان نیازی افراد آگاه و دانشمند ایمان می آورند .

منظور از « الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ » جمعی از دانشمندان یهود و نصارا هستند که پس از شنیدن آیات قرآن و مشاهده نشانه هایی که در تورات و انجیل خوانده بودند ایمان آوردند و در صف مؤمنان راستین قرار گرفتند و جزء دانشمندان اسلام شدند .

« يَخْرُونَ » یعنی بی اختیار به زمین می افتند ، به کاربردن این تعبیر به جای « يَسْجُدُونَ » (سجده می کنند) اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این که آگاهان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات قرآن آن چنان مجذوب و شیفته سخنان الهی می شوند که بی اختیار به سجده می افتند و

دل و جان را در راه آن از دست می دهند .

رابطه علم و ایمان

درسی که از آیه فوق به وضوح می توان فراگرفت ، رابطه علم و ایمان است ؛ می گوید : شما چه به این آیات الهی ایمان بیاورید چه نیاورید ، « عالمان » نه تنها به آن ایمان می آورند بلکه آن چنان عشق به « الله » در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود و هر زمان خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزون تر می گردد .

تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقایق گاه با بی اعتنایی و گاهی با سخریه و استهزاء از کنار آن می گذرند و اگر این گونه افراد احیاناً جذب به سوی ایمان بشوند ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت .

این آیه تأکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آن ها که خیال می کنند دین رابطه ای با جهل بشر دارد ، قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تأکید می کند که علم و ایمان

همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست و علم نیز در مراحل عالی تر و بالاتر از ایمان کمک می گیرد .

﴿۱۰۸﴾ وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

و می گویند منزه است پروردگار ما که وعده هایش قطعاً انجام شدنی است .

آن ها با این سخن نهایت ایمان و اعتقاد خود را به ربوبیت پروردگار و صفات پاک او و هم به وعده هایی که داده است ، اظهار می دارند ، سخنی که در آن هم ایمان به توحید و صفات حق و عدالت او درج است و هم نبوت پیامبر و معاد و به این ترتیب اصول دین را در یک جمله جمع می کنند .

﴿۱۰۹﴾ وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

آن ها (بی اختیار) به زمین می افتند (سجده می کنند) و اشک می ریزند و هر زمان خشوعشان فزون تر می شود .

تکرار جمله « يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ » هم دلیل بر تأکید است ، هم استمرار .

همچنین استفاده از فعل مضارع «يَبْكُونَ» دلیل بر ادامه گریه‌های عاشقانه آنها است . و نیز به کاربردن فعل مضارع در «يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً» خشوع آنها افزون می‌شود» دلیل دیگری بر این است که هرگز در یک حال متوقف نمی‌ماند و همیشه به‌سوی قلّه تکامل پیش می‌روند و هر زمان خشوع آنها افزون می‌گردد (خشوع حالت تواضع و ادب جسمی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد) .

﴿١١٠﴾ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

بگو «الله» را بخوانید، یا «رحمن» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نام‌های نیک است و نمازت را زیاد بلند یا آهسته بخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن .

آخرین بهانه‌های مشرکین

به دنبال ایرادهای سست و بی‌اساس که در آیات گذشته از زبان مشرکان مطرح و پاسخ

داده شد، در این آیه به آخرین بهانه‌های آن‌ها می‌رسیم و آن این‌که آن‌ها می‌گفتند چرا پیامبر ، خدا را به نام‌های متعددی می‌خواند با این‌که مدعی توحید است . اصولاً خدا را با یک نام نمی‌توان خواند و نمی‌توان شناخت ، بلکه باید نام‌های محدودی برای او پیدا کنیم و لذا معرفت و شناخت ما هم هرچه باشد محدود است ، حتی پیامبر با آن وسعت روح می‌فرماید : « مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ » .

ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را شناسیم ، به‌خصوص که او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نام‌های گوناگون در کتابش از خود یادکرده است و در بیانات اولیاء دینش به نام‌های بیشتری که به هزار نام بالغ می‌شود برخورد می‌کنیم .

بدیهی است همه این‌ها اسم است و یک معنی اسم ، علامت و نشانه است ، همه این‌ها نشانه‌هایی از ذات پاک او می‌باشد و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می‌گردد و به هیچ‌وجه از توحید ذات و صفات او نمی‌کاهد .

از میان این همه اسماء قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد ، زیرا معرفت و آگاهی فزون تری به ما می دهد که از آن به «أَسْمَاءُ حُسْنَى» در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است و طبق روایت معروفی از پیامبر می خوانیم : « خداوند نود و نه اسم دارد هر کس آن ها را شماره کند داخل بهشت خواهد شد » .

درباره معنی اسماء حسنی و این ۹۹ اسم به طور مشروح در جلد هفتم تفسیر نمونه ، صفحه ۲۵ به بعد ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف « وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا » بحث مشروحو مطرح شده است .

اما مهم آن است که بدانیم معنی شمارش این اسماء این نیست که تنها این نام ها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن بخوانیم تا بهشتی شویم یا مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ . بلکه هدف «تَخَلُّق» به این اسماء و پیاده کرده پرتوی از نام های عالم و رحمان و رحیم و جواد و کریم ... در وجودمان می باشد تا هم بهشتی مان کنند و هم دعایمان در همه حال مستجاب . در ذیل آیه مورد بحث نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر و

این که می گفتند : او نماز خود را بلند می خواند و ما را ناراحت می کند ، این چه عبادتی است ؟ این چه برنامه ای است ؟ به پیامبر دستور می دهد : « نماز را زیاد بلند بخوان ، زیاد هم آهسته بخوان ، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن : **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا** » .

بنابراین آیه فوق کاری بر مسئله نمازهای « جَهْرِيَّة » و « اِخْفَاتِيَّة » به اصطلاح معروف فقهی ندارد ، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است ، می گوید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لبها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد .

روایات متعددی که از طرق اهل بیت از امام باقر و امام صادق در ذیل این آیه آمده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند .^(۱)

۱- به « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۳ به بعد مراجعه شود.

اما این که حد اعتدال در این جا چگونه است و جَهْر و اخْفَاتی که از آن نهی شده چه می باشد ؟ ظاهر این است که « جَهْر » به معنی فریاد کشیدن و « اخْفَات » به معنی آهسته خواندن آن چنان که خود انسان هم نشنود می باشد .

در تفسیر « علی بن ابراهیم » از امام صادق علیه السلام چنین نقل شد که در تفسیر آیه فرمود : « الْجَهْرُ بِهَا رَفْعُ الصَّوْتِ ، وَ التَّخَافُتُ بِهَا مَا لَمْ تَسْمَعْ نَفْسُكَ ، وَ اقْرَأْ بَيْنَ ذَلِكَ : جهر این است که زیاد صدرا بلند کنی و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی ، هیچ یک از این دو را انجام نده ، بلکه حد وسط میان آن دو را انتخاب کن . » (۱)

و اما « اخْفَات » و « جَهْر » در نمازهای روزانه و شبانه حکم دیگری است ، با مفهوم دیگر ، که دلایل جداگانه دارد و فقهای ما (رضوان الله علیهم) مدارک آن را در « کتاب الصلوة » آورده اند .

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۴ .

« اعتدال » مبنای همه برنامه‌های اجتماعی و سیاسی

این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جَهْر و اِخْفَات ، از دو نظر به ما دید و درک می‌بخشد : نخست از این نظر که می‌گوید : عبادات خود را آن‌چنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد ، آن‌ها را به استهزاء و ایرادگیری وادارد ، چه بهتر که توأم با متانت و آرامش و ادب باشد که نه تنها نتوانند بر آن خرده‌گیری کنند بلکه نمونه‌ای از شکوه و ادب اسلامی و اَبَتهت و عظمت عبادات گردد .

آن‌ها که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده‌اند با صداهای گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می‌اندازند موجودیت جلسات خود را نشان دهند و به پندار خود با این عمل صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند ، این نه تنها صدای اسلام نیست ، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه‌ای است به تبلیغات دینی .

دیگر این‌که این آیه باید الگویی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، باید همه این‌ها دور از افراط‌کاری‌ها و تندروی‌ها و تفریط‌کاری و

مسامحه و سهل انگاری باشد و اصل اساسی « وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا » که در آیه فوق آمده همه جا رعایت گردد .

﴿ ۱۱۱ ﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا

و بگوستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت و او را بسیار بزرگ بشمر.

تکبیر چیست ؟

این که قرآن در این جا به پیامبر به طور مؤکد دستور می دهد خدا را بزرگ بشمار مسلماً مفهومی اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها با زبان گفتن « اللَّهُ أَكْبَرُ » .

معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم بلکه چنین مقایسه ای اصلاً غلط است ، ما باید او را برتر از آن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنان که امام صادق علیه السلام در گفتار کوتاه و پرمعنی خود به ما تعلیم

فرموده است آن جا که در حدیث می خوانیم :

کسی نزد آن حضرت گفت : « اللّٰهُ اکبر » امام فرمود : « خدا از چه چیز بزرگ تر است ؟ » عرض کرد : « از همه چیز » .

امام فرمود : « باین سخن خدا را محدود کردی (چون او را با موجودات دیگر مقایسه نمودی و برتر از آن هاشمردی) » آن مرد پرسید : « پس چه بگویم ؟ » فرمود : « بگو : " اللّٰهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ " : خدا برتر از آن است که به وصف در آید » (۱)

پایان تفسیر سورة اِسْرَاء

سورة كهف

فضیلت تلاوت سورة « كهف »

در فضیلت این سوره روایات بسیاری از پیامبر و ائمه اهل بیت نقل شده که اهمیت فوق العاده محتوای آن را بیان می کند از جمله :

پیامبر فرمود : « آیا سوره ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته به هنگام نزولش آن را بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پرکرد » یاران عرض کردند : « آری » فرمود : « آن سوره كهف است هر کس آن را روز جمعه بخواند خداوند تا جمعه دیگر او را می آمرزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می کند) ... و به او نوری می بخشد که به آسمان می تابد و از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند » . (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

﴿ ۱ ﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده اش) نازل کرد

و هیچ گونه کژی در آن قرار ندارد .

آغاز با نام خدا و قرآن

پنج سوره از سوره های قرآن با « الْحَمْدُ لِلَّهِ » شروع شده و در این پنج سوره پس از ستایش خداوند مسئله آفرینش آسمان ها و زمین (یا مالکیت آسمان ها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است ، جز در سوره کهف که نزول قرآن بر پیامبر در دنبال این ستایش قرار گرفته است .

در حقیقت در آن چهار سوره (سوره انعام - سبا - فاطر - حمد) سخن از کتاب « تکوین » به میان آمده ، ولی در سوره کهف سخن از کتاب « تدوین » است و می دانیم هریک از این دو

کتاب یعنی «قرآن» و «جهان آفرینش» مکمل دیگری است و این تعبیر نیز بیانگر آن است که قرآن وزنی دارد همچون وزن مجموعه آفرینش و نعمتی است همسان نعمت جهان هستی و اصولاً مسأله تربیت جهانیان که در جمله «الحمد لله رب العالمین» آمده است بدون بهره‌گیری از این کتاب بزرگ آسمانی ممکن نیست.

قرآن در آیات فوق وقتی می‌خواهد نزول این کتاب آسمانی را بیان کند می‌گوید: «شکر خدایی را که این کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد» و این دلیل بر آن است که تعبیر به بنده پرافتخارترین و باشکوه‌ترین توصیفی است که ممکن است از یک انسان شود، انسانی که راستی بنده خدا باشد، همه چیز خود را متعلق به او بداند، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد، به غیر او نیندیشد و جز راه او را نرود و افتخارش این باشد که بنده پاکباز او است.

﴿۲﴾ قَيِّمًا لِّيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا

کتابی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتب دیگر است، تا (بدکاران را) از عذاب شدید او

بترسانند و مؤمنان را که عمل صالح انجام می‌دهند بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست.

﴿ ۳ ﴾ مَا كُتِبَ فِيهِ أَبَدًا

(همان بهشت برین که) جاودانه در آن خواهند ماند.

قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان

«قَیِّم» از ماده «قَیَّام» گرفته شده و در این جا به معنی پابرجا و ثابت و استوار است و علاوه بر آن برپادارنده و حافظ و پاسدار کتب دیگر است و در عین حال معنی اعتدال و استقامت و خالی بودن از هرگونه اعوجاج و کژی را نیز می‌رساند. این صفت (قَیِّم) در واقع اشتقاقی است از صفت قَیُّومِیَّت پروردگار که به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است. قرآن که کلام خدا است نیز همین حال را دارد. قابل توجه این که توصیف به «قَیِّم» در آیات قرآن کراراً در مورد آیین اسلام آمده است و

حتی به پیامبر دستور داده شده است که «خود را هماهنگ با دین قیّم و صاف و مستقیم سازد» «فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ» (۴۳ / روم).

عمل صالح یک برنامه مستمر

در آیات فوق هنگامی که سخن از مؤمنان می‌گوید «عمل صالح» را به عنوان یک برنامه مستمر آن‌ها بیان می‌کند، زیرا جمله «يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» فعل مضارع است و می‌دانیم فعل مضارع دلیل بر استمرار است.

درحقیقت باید چنین باشد، زیرا انجام یک یا چند کار خیر ممکن است تصادفاً یا به علل خاصی از هرکس صورت گیرد و هرگز دلیل بر ایمان راستین نیست، آنچه دلیل ایمان راستین است استمرار در عمل صالح است.

﴿٤﴾ وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

و (نیز) آن‌ها را که گفتند خداوند فرزندى (برای خود) انتخاب کرده انداز کند.

﴿٥﴾ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ

يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود، آنها مسلماً دروغ می‌گویند. هم مسیحیان را به خاطر اعتقاد به این که مسیح فرزند خدا است و هم یهود را به خاطر اعتقاد به فرزندى عَزِيز و هم مشرکان را به خاطر این که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند هشدار دهد.

در آیات فوق پس از ذکر مسئله انذار به طور وسیع و مطلق، انذار نسبت به کسانی بیان شده که مخصوصاً برای خدا فرزندى قایل شده‌اند، این نشان می‌دهد که این انحراف اهمیت خاصی دارد.

این انحراف اعتقادی مخصوص مسیحیان نیست بلکه یهود و مشرکان هم در آن شریک بودند و تقریباً یک اعتقاد عمومی در محیط نزول قرآن به شمار می‌رفت و می‌دانیم چنین عقیده‌ای روح توحید را به کلی از میان می‌برد، خدا را در سرحد موجودات مادی و جسمانی

قرار می دهد و دارای عواطف و احساسات بشری و برای او شبیه و شریک قایل می شود و او را نیازمند می شمرد و به همین دلیل مخصوصاً روی این مطلب انگشت گذارده شده است.

ادعاهای بدون دلیل

بررسی اعتقادات انحرافی نشان می دهد که غالب آن ها از ادعاهای بی دلیل سرچشمه گرفته که گاهی به صورت یک شعار کاذب از ناحیه کسی ابراز می شد و دیگران دنبال آن را می گرفتند و یا به صورت سنت نیاکان از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت ، قرآن ضمناً به ما می آموزد که درهمه حال از ادعاهای بی دلیل جدأپرهیزیم از هرکس و مربوط به هرکس باشد. در آیات فوق خداوند چنین کاری را بزرگ و وحشتناک شمرده و آن را سرچشمه کذب و دروغ معرفی کرده است .

این اصلی است که اگر مسلمانان در همه زندگی خود از آن پیروی کنند یعنی بی دلیل چیزی نگویند ، بی دلیل چیزی نپذیرند و اعتنایی به شایعات و ادعاهای عاری از دلیل نکنند بسیاری از نابسامانی هایشان سامان می یابد .

﴿ ٦ ﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

گویی می‌خواهی خود را از غم و اندوه به‌خاطر اعمال آن‌ها هلاک کنی ، اگر آن‌ها به این گفتار ایمان نیاورند .

« بَاخِعٌ » از ماده « بَخَعَ » به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر « دق مرگ شدن » است .

کلمه « أَسَفًا » که شدت غم و اندوه را می‌رساند تأکیدی است بر این موضوع .

« آثَارِهِمْ » جمع « أَثَرٌ » در اصل به معنی جای پا است ، ولی به هرعلامتی که از چیزی باقی می‌ماند « أَثَرٌ » گفته می‌شود .

تعبیر به « حدیث » در مورد قرآن ، اشاره به نوآوری‌های این کتاب بزرگ آسمانی است ، یعنی آن‌ها حداقل این مقدار به خود زحمت نمی‌دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت مورد بررسی قرار دهند و این دلیل برنهایت بی‌خبری است که انسان از کنار چنین موضوع مهم تازه‌ای بی‌تفاوت بگذرد .

﴿٧﴾ اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا
 ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم ، تا آن‌ها را بیازماییم کدامیشان بهتر
 عمل می‌کنند؟

جهان میدان آزمایش است

در این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان آزمایش برای انسان‌ها و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است .

جهان پر زرق و برق ساختیم که هر گوشه‌ای از آن دل برمی‌برد ، دیدگان را به خود مشغول می‌دارد و انگیزه‌های مختلف را در درون آدمی بیدار می‌کند ، تا در کشاکش این انگیزه‌ها و درخشش این زرق و برق‌ها و چهره‌های دل‌انگیز و دلربا ، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد .

جالب این‌که تعبیر به «أَحْسَنُ عَمَلًا» شده ، نه «أَكْثَرُ عَمَلًا» ، اشاره به این‌که آنچه

در پیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ،
نه فزونی و کثرت و کمیت و تعداد آن .

﴿ ۸ ﴾ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً

(ولی این زرق و برق‌ها پایدار نیست) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک کبی گیاهی قرار می‌دهیم.
« صَعِيداً » از ماده « صُعُود » در این جا به معنی صفحه روی زمین است ،
صفحه‌ای که در آن خاک کاملاً نمایان باشد .

« جُرُز » به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی‌روید گویی گیاهان خود را
می‌خورد و به تعبیر دیگر « جُرُز » به سرزمینی گفته می‌شود که به خاطر خشک‌سالی
و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند .

آری این منظره زیبا و دل‌انگیزی را که در فصل بهار در دامن صحرا و کوهسار می‌بینیم
گل‌ها می‌خندند ، گیاهان می‌رقصند ، برگ‌ها نجوا می‌کنند و جویبارها زمزمه شادی
سرداده‌اند ، اما به همین حال باقی نمی‌ماند ، فصل خزان فرامی‌رسد ، شاخه‌ها عریان

می شوند ، جویبارها خاموش ، غنچه ها می خشکند ، برگ ها پژمرده می شوند و آوای حیات به خاموشی می گراید .

﴿ ۹ ﴾ اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا
آیا گمان کردی اصحاب كهف و رقیم از آیات عجیب مابودند؟

آغاز ماجرای اصحاب كهف

« رقیم » در اصل از ماده « رَقِمَ » به معنی نوشتن است و به عقیده غالب مفسران این نام دیگری است برای اصحاب كهف ، چرا که سرانجام نام آنها را بر لوحه ای نوشته و بر در غار نصب کردند .

از آن جا که قرآن مسایل کلی حساس را غالباً در ضمن مثال و یا مثالها و یا نمونه هایی از تاریخ گذشته مجسم می سازد ، در این جا نیز نخست به بیان داستان اصحاب كهف پرداخته و از آنها به عنوان یک « الگو » و « اُسوة » یاد می کند .
گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان انواع ناز و

نعمت به سرمی‌بردند ، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه این‌ها پشت‌پا زدند و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه بردند و از این راه استقامت و پایداری خود را در راه ایمان نشان دادند .

جالب این‌که قرآن در این‌جا با به کارگرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه را به طور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ، ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیل آن در ضمن چهارده آیه می‌پردازد .

نخست می‌گوید : «أَيُّ كَافِرٍ كَرَّدَىٰ أَصْحَابَ كَهْفٍ وَرَقِيمٍ» از آیات عجیب ما بودند: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنَّا عَجَبًا .

ما آیات عجیب‌تری در آسمان و زمین داریم که هریک از آن‌ها نمونه‌ای است از عظمت و بزرگی آفرینش و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که هریک نشانه‌ای است از حقانیت دعوت و هم‌چنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است و مسلماً داستان اصحاب کهف از آن‌ها شگفت‌انگیزتر نیست .

این که نام این گروه «اصحاب کهف» (یاران غار) گذارده شده به خاطر همان است که آن‌ها برای نجات جان خود به غاری پناهنده شدند چنان‌که در شرح حالاتشان خواهد آمد . ضمناً نباید تردید کرد که این دو (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به یک گروه است و شأن نزول آیات نیز این حقیقت را تأیید می‌کند .

﴿۱۰﴾ **إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا**

زمانی را به خاطر بیاور که این گروه جوانان به غار پناه بردند و گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز .

جمله «أَوَى الْفِتْيَةُ» از ماده «مَأْوَى» گرفته شده که به معنی «جایگاه امن و امان» است ، اشاره به این که این جوانان فراری از محیط فاسد هنگامی که به غار رسیدند احساس آرامش کردند . «فِتْيَةُ» جمع «فَتَى» در اصل به معنی «جوان نوجوان و شاداب» است ، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می‌شود و معمولاً این

کلمه با یک نوع مدح به خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهادت و تسلیم در مقابل حق همراه است .

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است : امام علیه السلام از یکی از یاران خود پرسید : « فتنی " به چه کسی می‌گویند ؟ » او در پاسخ عرض کرد : « " فتنی " را به جوان می‌گوییم » امام علیه السلام فرمود : « أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كَهُولاً ، فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ فِتْنَةً بِإِيمَانِهِمْ : آيَاتُ نَبِيِّ دَانِي كَانَتْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ هَمَّكَ كَامِلٌ مُرِدٌ بُوَدُّدٌ ، أَمَا خَدَا مِنْ أَنْ هَبَهُ عَوَانُ " فِتْنَةٍ " نَامٌ بَرْدَةٌ بِحُورِ إِيْمَانٍ بِهٖ بِرُورِدْكَارِ دَاشْتَنَدُ . »

سپس اضافه فرمود : « مَنْ أَمِنَ بِاللَّهِ وَ اتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى : هر کس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است » . (۱)

تعبیر به « مِنْ لَدُنْكَ : رحمتی از ناحیه خودت » اشاره به این است که آن‌ها وقتی به غار پناه

بردند دست خود را از همه جا کوتاه می دیدند و تمام اسباب و وسایل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند .

﴿ ۱۱ ﴾ فَضَرَبْنَا عَلَىٰ أُذُنِهِمُ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سال ها در خواب فرو رفتند .

جمله « ضَرَبْنَا عَلَىٰ أُذُنِهِمُ : پرده بر گوش آن ها زدیم » در لغت عرب کنایه ظریفی است از « خواباندن » گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است .

به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوش های انسان را از کار بیندازد و نیز به همین دلیل هنگامی که کسی را می خواهند بیدار کنند غالباً از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می کنند .

تعبیر به « سِنِينَ عَدَدًا : سال های متعددی » اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول انجامید چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده خواهد آمد .

﴿۱۲﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَرْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا
 سپس آن‌ها را برانگیختیم تا آشکار گردد کدام یک از آن دو گروه مدت خواب خود را
 حساب بهتر کرده‌اند.

تعبیر به «بَعَثْنَاهُمْ» در مورد بیدار شدن آن‌ها، شاید به این جهت است که خواب آن‌ها
 به قدری طولانی شد که همچون مرگ بود و بیداری آن‌ها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ.
 جمله «لِنَعْلَمَ» تا بدانیم ... «مفهومش این نیست که خداوند می‌خواسته در این جا علم
 تازه‌ای کسب کند، این تعبیر در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است
 یعنی ما آن‌ها را از خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آن‌ها درباره میزان خوابشان
 از هم سؤال کنند.

تعبیر به «أَيُّ الْجَرْبَيْنِ» اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که
 بعضی از آن‌ها خواب خود را یک روز و بعضی یک نیمه روز می‌دانستند، درحالی که
 سالیان دراز خوابیده بودند.

﴿۱۳﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى
ما داستان آن‌ها را به حق برای تو بازگو می‌کنیم، آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان
ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم .

سرگذشت مشروح اصحاب كهف

بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی
آن ضمن چهارده آیه پرداخته است .

از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می‌شود
که اصحاب كهف در محیط و زمانی می‌زیستند که بت‌پرستی و کفر ، آن‌ها را احاطه کرده بود
و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ و پاسدار شرک و کفر و جهل و غارتگری و
جنایت است بر سر آن‌ها سایه شوم افکنده بود .

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام
به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام و در صورت عدم توانایی ،

مهاجرت کردن از آن محیط آلوده گرفتند .

جوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است ، هم از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد و هم در آن‌ها تأثیر متقابل دارد ، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می‌خوانیم آن‌ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند .

و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته‌اند : «رَأْسُ الْفُتُوَّةِ الْإِيمَانُ» : سرچشمه جوانمردی ایمان است . و بعضی دیگر گفته‌اند : «الْفُتُوَّةُ بَدَلُ الدِّي وَ كَفُّ الْأَذَى وَ تَرْكُ الشَّكْوَى» : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات . بعضی دیگر «فُتُوَّت» را چنین تفسیر کرده‌اند : «هِيَ اجْتِنَابُ الْمَخَارِمِ وَ اسْتِعْمَالُ الْمَكَارِمِ» : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کارگرفتن فضایل انسانی است .

ایمان و امدادهای الهی

اگر انسان گام‌های نخستین را در راه « الله » بردارد و برای او به‌پاخیزد ، کمک و امداد

الهی به سراغ او می‌شتابد، در یک‌جا می‌گوید: «آنها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم».

و نیز در سورة محمد آیه ۱۷ می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى: آنها که راه هدایت را پویدند خدا بر هدایتشان می‌افزاید».

می‌دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری‌های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است.

و لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق جو و حق طلبش را در این مسیر تک‌وتنها بگذارد. ۱۴ وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا

مادل‌های آن‌ها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم که اگر چنین گوئیم سخنی به گزاف گفته‌ایم.

«شَطَط» به معنی خارج شدن از حد و افراط در دوری است، لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است، شَطَط گفته می‌شود و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ «شَطَّ» می‌گویند به خاطر آن است که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است.

از جمله «رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» استفاده می‌شود که نخست فکر توحید در دل آن‌ها پیدا شد ولی توانایی بر اظهار آن را نداشتند، اما خداوند دل‌های آن‌ها را استحکام بخشید و به آن‌ها قدرت و شهادت داد تا بپاییزند و آشکارا ندای توحید سردهند.

آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان «دَقْيَانُوس» چنین اظهاری را کردند و یا در میان توده مردم و یا هر دو و یا خودشان در میان خود؟ درست روشن نیست، ولی ظاهر تعبیر به «قَامُوا» این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته‌اند.

در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (الْهَة) به دلیل روشنی دست زدند و آن این‌که ما به وضوح می‌بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می‌باشیم، بنابراین

پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است .
 ﴿١٥﴾ هُوَ لَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَوْلَا يُاتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ
 مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

این قوم ما معبودهایی جز خدا انتخاب کرده‌اند، چرا آن‌ها دلیل آشکاری بر این معبودان
 نمی‌آورند؟ چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟
 این «افتراء» هم ستمی است بر خویشتن ، چراکه انسان سرنوشت خود را به دست
 عوامل بدبختی و سقوط سپرده و هم ظلمی است بر جامعه‌ای که این نغمه را در آن
 سرمی‌دهد و به انحراف می‌کشاند و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی
 است به مقام بزرگ او .

این جوانمردان مُوحِد تا آن‌جا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دل‌ها و
 نشانیدن نهال توحید در قلب‌ها، تلاش و کوشش کردند ، اما آن‌قدر غوغای بت و بت‌پرستی
 در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و پیدادگری شاه جبار ، نفس‌های مردان خدا را در

سینه‌ها حبس کرده بود که نغمه‌های توحیدی آن‌ها در گلویشان گم شد .
 ناچار برای نجات خویشان و یافتن محیطی آماده‌تر تصمیم به
 « هجرت » گرفتند و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند و
 به کدام سو حرکت نمایند .

﴿ ۱۶ ﴾ **وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ
 رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا**

و هنگامی که از آن‌ها و آنچه را جز خدا می‌پرستند کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید،
 که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می‌گستراند و راه آسایش و
 نجات به رویتان می‌گشاید .

« يُهَيِّئُ » از ماده « تَهَيَّ » به معنی آماده ساختن است .
 « مِرْفَقٌ » به معنی چیزی است که وسیله لطف و راحتی و رَفَق باشد، بنابراین مجموع جمله
 « يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا » یعنی خداوند ، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می‌سازد .

پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه « الْكَهْفِ » شاید اشاره به این باشد که آن‌ها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند .

«كهف» کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدایی‌ترین نوع زندگی بشر را به‌خاطر می‌آورد ، محیطی که در آن نور و روشنایی نیست و شب‌های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان‌های محروم است ، نه‌از زرق و برق‌دنیای مادی در آن خبری است، نه‌از بستر نرم و زندگی مرفه .

مخصوصاً با توجه به آن‌چه در تواریخ نقل شده که اصحاب كهف وزیران و صاحب‌منصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آیینش قیام کردند روشن می‌شود که گذشتن از آن زندگی پر ناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح می‌خواهد ؟

ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش و احیاناً خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود .

آری این جوانمردان مَوْحِدِ آن دنیای آلوده را که باتمام وسعتش زندان جانکاهی بود ترک گفتند و به غار خشک و تاریکی که ابعادش همچون فضایی بی‌کران می‌نمود روی آوردند .

درست همچون یوسف پاکدامن که هرچه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس‌های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : « رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ : پروردگارا ! زندان با آن‌همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می‌کند ، محبوب‌تر است و اگر وسوسه‌های آن‌ها را از من دفع نکنی من در دام آن‌ها گرفتار خواهم شد » (۳۲ / یوسف) .

﴿ ۱۷ ﴾ وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي قَفْوََةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِو

مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا

خورشید را می‌دیدید که به هنگام طلوع به طرف راست (غار) آن‌ها متمایل می‌گردد و به هنگام غروب به طرف چپ و آن‌ها در محل وسیعی از غار قرار داشتند، این از آیات خدا است، هرکس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هرکس را گمراه کند ولی و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت.

مَوْعِيتٍ دَقِيقٍ اصْحَابِ كَهْفٍ

در این آیه و آیه بعد قرآن به ریزه کاری‌های مربوط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آن‌چنان دقیق و ظریف، جزئیات آن را فاش می‌کند که گویی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می‌کند.

در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است:

۱- دهانه غار رو به شمال گشوده می‌شد و چون در نیم‌کره شمالی زمین قطعاً بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیماً نمی‌تابید.

و به این ترتیب نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آن‌ها نمی‌تابید، ولی نور غیرمستقیم به قدر کافی وجود داشت. تعبیر به «تَزَاوُرُ» که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گویی خورشید مأموریت داشت از سمت راست غار بگذرد و هم‌چنین تعبیر «تَقْرِضُ» که معنی قطع کردن و بریدن دارد، نیز مفهوم مأموریت را دربردارد و از این گذشته «تَزَاوُرُ» که از ماده «زیارت» است توأم با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می‌باشد و «تَقْرِضُ» قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشخص می‌کند.

بودن دهانه غار به سوی شمال سبب می‌شد که بادهای ملایم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می‌وزد به آسانی در درون غار وارد شود و در همه زوایای آن روح تازه‌ای بدمد.

❧ ۲ - «آن‌ها در یک محل وسیع از غار قرار داشتند: وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ».

اشاره به این که دهانه غار که معمولاً تنگ است جایگاه آن‌ها نبود، بلکه قسمت‌های وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود و هم از تابش مستقیم آفتاب.

در این جا قرآن رشته سخن را قطع می کند و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد ، چرا که ذکر همه این داستان ها برای همین منظور است .

می گوید : « ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرِيدًا » .

آری آن ها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می سازد ، نه فقط در اساس کار ، که در جزئیات هم لطفش شامل حال آنها است .

﴿ ۱۸ ﴾ وَ تَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ زِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا

(اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند ، درحالی که در خواب فرو رفته بودند و ما آنها را به سمت راست و چپ می گردانیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد) اگر به آنها نگاه می کردی فرار می نمودی و سرنابای تو از ترس و وحشت پر می شد .

❧ ۳- خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود ، «اگر به آنها نگاه می کردی خیال می کردی آنها بیدارند ، در حالی که در خواب فرو رفته بودند : وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ» . و این نشان می دهد که چشمان آنها کاملاً باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار ، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موزی به آنان نزدیک نشوند چراکه از انسان بیدار می ترسند و یا به خاطر این که منظره رعب انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرأت ننماید به آنها نزدیک شود و این خود یک سپر حفاظتی برای آنها بوده باشد .

❧ ۴- برای این که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی ، اندام آنها نیوسد : «ما آنها را به سمت راست و چپ می گردانیدیم : نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» . تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند اثر زیان بار نگذارد .

❧ ۵- در این میان « سگی که همراه آنها بود بر دهانه غار دست هارا گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود : وَ كَلْبُهُمْ بِنِزَاعِهِمْ بِالْوَصِيدِ» .

«وَصِيد» چنان‌که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می‌کنند و در این‌جا به معنی دهانه غار است». با این‌که در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ اصحاب کهف نبوده ولی قرآن مخصوصاً در ذکر داستان‌ها گاه تعبیراتی می‌کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می‌شود، از جمله بیان حالت سگ اصحاب کهف در این‌جا نشان می‌دهد که آن‌ها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آن‌ها راه می‌رفت و گویی مراقب و نگاهبان‌شان بود.

در این‌که این سگ از کجا با آن‌ها همراهی کرد، آياسگ «صيد» آن‌ها بود و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند و هنگامی که چوپان آن‌ها را شناخت حیوانات را روبه سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد، سگ نیز دست از دامن‌شان برنداشت و به راه خود ادامه داد.

آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می‌توانند گام بگذارند و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست، از وزیران توبه کار شاه جبار

گرفته ، تا مرد چوپان و حتی سگش ؟

مگر نه این است که قرآن می گوید : « تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه در ختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند ، عشق او را در سر و مهر او را به دل دارند » (۴۴ / اسراء) .

﴿ ۶ - منظره آنها چنان رعب انگیز بود که اگر به آنها نگاه می کردی فرار می نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می شد : لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعباً . »

این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند ، در آیات سورة آل عمران آیه ۱۵۱ نیز به صحنه ای از همین امر برخورد می کنیم که خداوند می گوید : « سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعبَ : مابه زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنیم . » (۱)

در دعای ندبه نیز درباره پیامبر اسلام می خوانیم : « ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعبِ : خداوند او

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۲ و جلد ۷ ، صفحه ۱۰۶ به بعد .

پیامبرت را به وسیله رعب و وحشت که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی .
 ضمناً جمله « وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعباً : سر تا پای وجود تو از ترس پر می شد » در حقیقت علت است
 برای جمله « لَوَلَيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً : اگر آنها را می دیدی فرار می کردی » یعنی به این دلیل فرار
 می کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد ، بلکه گویی از قلب که کانون اصلی آن
 است نیز سربرآورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می کرد و همه را مملو از وحشت می ساخت
 به هر حال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد از ساده ترین راه ، مهم ترین نتیجه را
 پدید می آورد .

﴿ ۱۹ ﴾ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ
 بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ
 فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
 همین گونه ما آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند ، یکی از آنها
 گفت: چه مدت خواهید دید؟ آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (و چون درست

نوانستند مدت خوابشان را بدانند گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه تر است ، اکنون یک نفر را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر از آن ها غذای پاک تری دارند ، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد ، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد .

﴿۲۰﴾ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعَبِّدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا
چرا که اگر آن ها از وضع شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند ، یا به آیین خویش شما را باز می گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید .

بیداری بعد از یک خواب طولانی

خواب اصحاب کهف آن قدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ و بیداریش همانند رستاخیز .
تردید در مدت خواب شاید به خاطر آن بوده که طبق گفته جمعی از مفسران آن ها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرو رفتند و در پایان روز بیدار شدند ، همین سبب شد

که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده‌اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند .

پاک‌ترین طعام

در این داستان خواندیم که اصحاب کهف بعد از بیداری با این‌که قاعدتاً بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آن‌ها در این مدت طولانی مصرف شده بود ، ولی باز به کسی که مأمور خرید غذا می‌شود توصیه می‌کنند هر غذایی را نخرد ، بلکه بنگرد در میان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاک‌تر است آن را انتخاب کند .

این جمله مفهوم وسیعی دارد که هرگونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می‌شود و این توصیه‌ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند ، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانی‌شان نیز باشند ، پاک از هرگونه آلودگی ، حتی در بحرانی‌ترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند .

امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور دریک قسمت پی‌برده‌اند و سعی

دارند غذای آنها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد ، غذاها را در ظرفهای سرپوشیده و دور از دستهای آلوده و گرد و غبار نگهداری می کنند ، البته این کار بسیار خوبی است ، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد ، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام ، ربا ، غش و تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد .

در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجاب دعا و صفای قلب شده است .

در روایتی می خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد : « أُجِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي : دوست دارم دعای من به اجابت برسد » .

پیامبر فرمود : « طَهَّرْ مَأْكَلَكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ : غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما » .^(۱)

۱- « وسائل » ، جلد ۴ ، « ابواب دعا » باب ۶۷ ، حدیث ۴ .

تقیه سازنده

از تعبیرات آیه فوق به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آنها آگاه نشود ، مبادا آنها را مجبور به قبول آیین بت پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آنها را به قتل برسانند یعنی سنگسارشان کنند ، آنها می خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده و یا لاقل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند .

این خود یکی از اقسام «تقیه سازنده» است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند ، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد .

بدیهی است آنجا که اخفای عقیده باعث شکست هدف و برنامه ها است در این جا تقیه ممنوع است ، باید همه چیز را آشکار کرد «وَلَوْ بَلَّغَ مَا بَلَّغَ: هر آنچه بادا باد» .

کانون قرآن لطف است

جمله «وَلْيَتَلَطَّفْ» که طبق مشهور درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات

است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ، زیرا از ماده «لطف و لطافت» گرفته شده که در این جا به معنی دقت و ظرافت به خرج دادن است ، یعنی مأمور تهیه غذا آن چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آن ها آگاه نشود .

و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لُطْف و تَلَطُّف تشکیل می دهد .

﴿۲۱﴾ وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمُ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

و این چنین مردم را متوجه حال آن ها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و دریابان جهان و قیام قیامت شکی نیست ، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می کردند، گروهی می گفتند: بنایی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آن ها سخن نگویند که) پروردگارشان از وضع آن ها آگاه تر است (ولی آن ها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: ما مسجدی در کنار

(مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).

پایان ماجرای اصحاب كهف

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت در آن محیط، در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفته، نکند هجرت یا فرار آنها مقدمه‌ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد و یا به مناطق دور و نزدیک بروند و به تبلیغ آیین توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی پردازند.

لذا دستور داد مأموران مخصوص همه‌جا به جستجوی آنها پردازند و اگر ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند و آنها را به مجازات برسانند.

اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این خود معمایی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آنها شد و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشت‌پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات را پذیرا گردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد.

ولی به هر حال داستان اسرار آمیز این گروه در تاریخشان ثبت گردید و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و صدها سال بر این منوال گذشت اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد ، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند ، شکل ساختمان‌ها به کلی دگرگون شده ، قیافه‌ها همه ناشناس ، لباس‌ها طرز جدیدی پیدا کرده و حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است ، ویرانه‌های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه‌ها مبدل گردید . شاید در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آنچه می‌بیند رؤیا است ، چشم‌های خود را به هم می‌مالد اما متوجه می‌شود آنچه را می‌بیند عین واقعیتی عجیب و باورناکردنی است .

او هنوز فکر می‌کند خوابشان در غار یک روز یا یک نیمه‌روز بوده است پس این همه دگرگونی چرا ؟ این همه تغییرات در یک روز چگونه امکان‌پذیر است . ازسوی دیگر قیافه‌او برای مردم نیز عجیب و نامأنوس است ، لباس او ، طرز سخن

گفتن او و چهره و سیمای او ، همه برای آن‌ها تازه است و شاید این وضع نظر عده‌ای را به سوی او جلب کرد و به دنبالش روان شدند .

تعجب او هنگامی به نهایت رسید که دست در جیب کرد تا بهای غذایی را که خریده بود بپردازد ، فروشنده چشمش به سکه‌ای که به ۳۰۰ سال قبل و بیشتر تعلق داشت و شاید نام «دَقْیَانُوس» شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود ، هنگامی که توضیح خواست ، او در جواب گفت : تازگی این سکه را به دست آورده‌ام .

کم کم از قرائین احوال بر مردم مسلم شد که این مرد یکی از گروهی است که نامشان را در تاریخ ۳۰۰ سال قبل خوانده‌اند و در بسیاری از محافل سرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است .

و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرو رفته بودند . این مسأله مثل بمب در شهر صدا کرد و زبان به زبان در همه جا پیچید . بعضی از مورخان می‌نویسند در آن ایام زمامدار صالح و موحدی بر آن‌ها حکومت

می‌کرد ، ولی هضم مسأله معاد جسمانی و زنده شدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشکل بود جمعی از آن‌ها نمی‌توانستند باور کنند که انسان بعد از مردن به زندگی بازمی‌گردد ، اما ماجرای خواب اصحاب کهف دلیل دندان شکنی شد برای آن‌ها که طرفدار معاد جسمانی بودند .

و لذا قرآن می‌گوید :

«همان‌گونه که آن‌ها را به خواب فروبردیم از آن خواب عمیق و طولانی بیدار کردیم و مردم را متوجه حالشان نمودیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است : وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ .»
 «و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست : وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَأَرْيَبَ فِيهَا .»
 چرا که این خواب طولانی که صدها سال به طول انجامید بی‌شبهت به مرگ نبود و بیدارشدنشان همچون رستاخیز ، بلکه می‌توان گفت این خواب و بیداری از پاره‌ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات ، عجیب‌تر بود ، زیرا صدها سال بر آن‌ها گذشت درحالی که بدنشان نپوسید ، درحالی که نه غذایی خوردند و نه آبی

نوشیدند ، در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند ؟
 آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با
 توجه به چنین صحنه ای مسلماً امکان پذیر نیست .
 بعضی از مورخان نوشته اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان
 خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرو رفتند و از آن جاکه احساس
 می کردند همه فرزندان و برادران و دوستان را از دست داده اند و هیچ کس از یاران سابق آنها
 زنده نمانده ، تحمل این زندگی برای آنها سخت و ناگوار بود ، از خدا خواستند که چشم از
 این جهان ببوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد .
 آنها چشم از جهان پوشیدند و جسدهای آنها در غار مانده بود که مردم به سراغشان آمدند .
 « در این جاذع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آنها در گرفت . مخالفان سعی
 داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب كهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان شکن
 را از دست موافقان بگیرند ، لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود ، تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند » اِنْ

يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا .

و برای خاموش کردن مردم می‌گفتند زیاد از آن‌ها سخن نگوئید ، آن‌ها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند که « پروردگارشان از وضع آن‌ها آگاه‌تر است . رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ » .

بنابراین داستان آن‌ها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید .

درحالی که « مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده‌ای برای اثبات رستاخیز به مفهوم حقیقیش می‌دانستند ، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود و لذا گفتند : ما در کنار مدفن آن‌ها مسجد و معبدی می‌سازیم » تا مردم یاد آن‌ها را از خاطره‌ها هرگز نبرند ، به علاوه از روح پاک آن‌ها استمداد طلبند « قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا » .

مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود

ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند و کلمه « عَلَيْهِم » شاهد این مدعا است ، سپس علاقه‌مندان به آن‌ها تصمیم

گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند ، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می‌دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست ، آن‌چنان که وهابی‌ها می‌پندارند ، بلکه کار خوب و شایسته‌ای است .

اصولاً بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می‌دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست و یک نوع قدردانی از گذشتگان و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است ، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است .

وجود این‌گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت‌ها و برنامه و تاریخشان است ، به همین دلیل پیامبران و شخصیت‌هایی که قبر آن‌ها متروک مانده تاریخ آن‌ها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است .

این نیز واضح است که این‌گونه بناها کم‌ترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به «الله» ندارد ، زیرا «احترام» ، مطلبی است و «عبادت» و پرستش مطلبی دیگر .

﴿ ۲۲ ﴾ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ جَمًّا بِالْغَيْبِ

وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ
فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

گروهی خواهند گفت آن‌ها سه نفر بودند که چهارمین شان سگ آن‌ها بود و گروهی می‌گویند پنج نفر بودند که ششمین آن‌ها سگشان بود ، همه این‌ها سخنانی بدون دلیل است و گروهی می‌گویند آن‌ها هفت نفر بودند و هشتمین شان سگ آن‌ها بود ، بگو پروردگار من از تعداد آن‌ها آگاه‌تر است ، جز گروه کمی تعداد آن‌ها را نمی‌داند، بنابراین درباره آن‌ها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچ‌کس پیرامون آن‌ها سؤال منما .
« مراء » به طوری که « راغب » در « مفردات » می‌گوید : در اصل از « مَرَيْتُ النَّاقَةَ » یعنی « پستان شتر را به دست گرفتن برای دوشیدن » گرفته شده است ، سپس به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده است .

و بسیار می‌شود که در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع از باطل به کار می‌رود ، ولی ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست ، بلکه هر نوع بحث و گفتگو را درباره هر

مطلبی که محل تردید است شامل می شود .

« ظاهر » به معنی غالب و مسلط و پیروز است .

« رَجُمَ » در اصل به معنی سنگ یا پراندن سنگ است ، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده است و گاه به معنی کنایی « مَتَّهَمَ ساختن » یا « قضاوت به ظن و گمان » استعمال می شود و کلمه « بِالْغَيْبِ » تأکیدی بر این معنا است ، بنابراین تعبیر « رَجُمًا بِالْغَيْبِ » یعنی غائبانه قضاوت بی مأخذ درباره چیزی کردن .

این تعبیر شبیه همان چیزی است که در فارسی می گوئیم « تیر در تاریکی انداختن » از آن جا که انداختن تیر در تاریکی غالباً به هدف اصابت نمی کند این نوع قضاوت ها غالباً درست از آب در نمی آید .

« واو » در جمله « وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ »

در آیه فوق جمله « زَايِعُهُمْ كَلْبُهُمْ » و « سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ » هر دو بدون واو آمده است در حالی که جمله « وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » با « واو » شروع می شود ، از آن جا که تمام تعبیرات قرآن

حتماً دارای نکته‌ای است مفسران در معنی این «واو» سخن فراوان گفته‌اند . شاید بهترین تفسیر این باشد که این «واو» اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف است ، چنان‌که در ادبیات امروز نیز اخیراً این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می‌کنند ، اما آخرین آن‌ها حتماً با واو خواهد بود ، مثلاً می‌گوییم «زید ، عمر ، حسن و محمد آمدند» این واو اشاره به پایان کلام و بیان آخرین مصداق و موضوع است .

گرچه در جمله‌های فوق قرآن با صراحت تعداد آن‌ها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می‌توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چراکه به دنبال قوم اوّل و دوّم کلمه «رَجُمَا بِالْغَيْبِ» (تیر در تاریکی) که اشاره به بی‌اساس بودن آن‌ها است آمده ، ولی در مورد قول سوّم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر «بگو پروردگارم از تعداد آن‌ها آگاه‌تر است» و هم‌چنین «تعداد آن‌ها را تنها گروه کمی می‌دانند» ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هر حال در پایان آیه

اضافه می‌کند «در مورد آنها بحث مکن جر بحث مستدلّ و توأم بادلیل و منطق : فَلَا تُفَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً...» .

جمله « فَلَا تُفَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً » مفهومی این است که آن چنان با آنها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد .

مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آنها سخن بگویی زیرا محکم‌ترین دلیل در این زمینه همین است .

﴿ ۲۳ ﴾ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكْ غَدًا

و هرگز نگو من فردا کاری انجام می‌دهم .

﴿ ۲۴ ﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَانْكَرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا

مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی (جبران نما) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند .

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتماً جمله «إِنْشَاءَ اللَّهِ» را اضافه کن، چرا که اولاً تو هرگز مستقل در تصمیم‌گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ‌کس توانایی بر هیچ‌کار را ندارد، بنابراین برای این‌که ثابت‌کنی نیروی تو از نیروی لایزال او است و قدرتت وابسته به قدرت او جمله «إِنْشَاءَ اللَّهِ» (اگر خدا بخواهد) راحتاً به‌سخت اضافه کن. ثانیاً خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می‌رود صحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید، مگر این‌که با جمله «إِنْشَاءَ اللَّهِ» همراه باشد.

شأن نزولی که در مورد این آیات نقل شده است نیز تفسیر فوق را تایید می‌کند، زیرا پیامبر بدون ذکر انشاءالله به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، به‌همین جهت مدتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر در این زمینه هشدار داده شود و سرمشقی برای همه مردم باشد.

سپس در تعقیب این جمله، قرآن می‌گوید: «وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ».

اشاره به این که اگر به خاطر فراموشی جمله « انشاء الله » را به سخنانی که از آینده خبر می‌دهی نیفزایی هر موقع به یاد آمد فوراً جبران کن و بگو انشاء الله ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد .

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاء الله بگوید خدا او را به خودش وامی‌گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می‌برد .^(۱) در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : امام دستور داده بود نامه‌ای بنویسند ، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد ، انشاء الله در آن نبود ، فرمود : « كَيْفَ رَجَوْتُمْ أَنْ يَتِمَّ هَذَا وَلَيْسَ فِيهِ اسْتِثْنَاءٌ أَنْظَرُوا كُلَّ مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ فِيهِ اسْتِثْنَاءٌ فَاسْتَثْنُوا فِيهِ : شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد در حالی که انشاء الله در آن نیست ، نگاه کنید در هر جای آن نیست بگذارید » .

در آیه فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می‌گوید: « هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن ». (۱)

اشاره به این که اگر تکیه بر مشیت او با جمله انشاء الله ، نکردی هرگاه به خاطرت آمد جبران نما .

در احادیث و روایات متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهل بیت نقل شده ، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که حتی پس از گذشتن یک سال نیز به خاطرتان آمد که ان شاء الله نگفته‌اید گذشته را جبران نمایید . (۲)

اکنون این سؤال پیش می‌آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است درحالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به گفتار و اعمال او اعتماد کامل نمی‌توانند داشته باشند و

۱ و ۲ - «نورالقلین» جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴ .

همین است دلیل معصوم بودن پیامبران و امامان از خطا و نسیان حتی در موضوعات . اما با توجه به این که در بسیاری از آیات قرآن دیده ایم روی سخن به پیامبران است امام مقصود و منظور توده مردم هستند ، پاسخ این سؤال روشن می شود و طبق ضرب المثل عرب از باب « اِيَّاكَ اَغْنِي وَ اَسْمَعِي يَا جَارَهُ » است یعنی « روی سخنم با تو است ای کسی که نزد من هستی اما همسایه ، تو بشنو » . (۱)

﴿ ۲۵ ﴾ وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِذَا دُؤِا تَسْعَاً

آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند .

خواب اصحاب كهف

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نه سال بود .

۱- معادل آن در فارسی ضرب المثل معروفی است که می گوید :

در به تو می گویم دیوار تو بشنو .

جمعی معتقدند این تعبیر که به جای ۳۰۹ سال، فرموده است ۳۰۰ سال و نه سال بر آن افزودند، اشاره به تفاوت سال‌های شمسی و قمری است چرا که آن‌ها به حساب سال‌های شمسی سیصد سال توقف کردند و با محاسبه سال‌های قمری سیصد و نه سال و این از لطائف تعبیر است که بایک تعبیر جزئی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند. (۱)

﴿۲۶﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

بگو: خداوند از مدت توقفشان آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است

۱- تفاوت سال‌های شمسی و قمری تقریباً یازده روز است، که اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵۴ روز است تقسیم کنیم نتیجه آن همان عدد نه می‌شود (البته در این جا کسر مختصری می‌ماند که چون کمتر از یک سال است قابل محاسبه نیست).

راستی چه بینا و چه سنا است؟ آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ کس در حکم او شریک نیست .

کسی که از پنهان و آشکار ، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد .

به همین دلیل ساکنان آسمان ها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند « مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ » .

و در پایان آیه اضافه می کند « هیچ کس در حکم خداوند شریک نیست : وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدٌ » .

در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکاً شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد .

﴿ ۲۷ ﴾ وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

آنچه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن ، هیچ چیز سخنان او را

دگرگون نمی‌سازد و ملجاء و پناهگاهی جز او نمی‌یابی .

« مُلْتَحِدٌ » از ماده « لَحَدَ » به معنی حفره‌ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می‌سازند) و به همین دلیل جهت « مُلْتَحِدٌ » به جایی گفته می‌شود که انسان تمایل به آن پیدا می‌کند و سپس به معنی « ملجأ و پناهگاه » آمده است. دوايۀ اخير از چندین راه، احاطۀ علمی خداوند را به همه موجودات عالم بیان کرده است: نخست می‌گوید: « غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است » و به همین دلیل او از همه آن‌ها آگاه است . سپس اضافه می‌کند: « او چه بینا و چه شنواست ؟ » باز می‌گوید: « تنها ولی و سرپرست او است و او از همه آگاه‌تر است » و نیز اضافه می‌کند: « هیچ‌کس در حکم او شرکت ندارد تا علم و دانش او محدود شود ». سپس می‌فرماید: « در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی‌شود » تا از ارزش و ثبات آن بکاهد و در آخرین جمله می‌گوید: « تنها پناهگاه در عالم او است و طبعاً او از تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد » .

﴿ ۲۸ ﴾ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ
ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها ذات او را می طلبند ،
هرگز چشم های خود را ، به خاطر زینت های دنیا ، از آنها بر مگیر و از کسانی که قلبشان
را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن ، همان ها که پیروی هوای نفس
کردند و کارهایشان افراطی است .

همنشینی با پاکدلان پابرهنگه افتخار است

« لَا تَعْدُ » از ماده « عَدَا يَعْدُو » به معنی تجاوز کردن است ، بنابراین مفهوم جمله این است
« چشم از آنها بر مگیر تا به دیگران نگاه کنی » .
« فُرُط » به معنی تجاوز از حد است و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسراف
متوجه گردد به آن « فُرُط » می گویند .
تعبیر به « وَ أَصْبِرْ نَفْسَكَ » خود را شکیبا دار « اشاره به این واقعیت است که

پیغمبر از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بوده که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند ، لذا خداوند دستور می‌دهد که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن و هرگز تسلیم آنها مشو .

تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند . و تعبیر به «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» ذات او را می‌طلبند « دلیل بر اخلاص آنها است و اشاره به این که آنها از خداوند خود او را می‌خواهند ، حتی به خاطر بهشت (هرچند نعمت‌های بزرگ و پرارزش است) و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات‌هایش (هرچند عذاب‌هایش دردناک است) بندگی خدا نمی‌کنند .

سپس به عنوان تأکید ادامه می‌دهد : « وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... » .

روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه‌ها

نه تنها آیه فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء مبارزه می‌کند ، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این مطلب تأکید شده است .

اصولاً جامعه‌ای که گروهی از آن (که طبعاً اقلیتی خواهند بود) مرفه‌ترین زندگی را داشته باشند، در ناز و نعمت غوطه‌ور و در اسراف و تبذیر غرق باشند و به موازات آن آلوده انواع مفاسد گردند، درحالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می‌دهند از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین وسیله زندگی انسانی محروم باشند چنین جامعه‌ای نه جامعه‌ای است که اسلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد.

چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید، ظلم و ستم، خفقان و سلب آزادی، استعمار و استکبار، حتماً بر آن سایه خواهد انداخت، جنگ‌های خونین غالباً از جامعه‌هایی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته و ناآرامی‌ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی‌گیرد.

در جامعه جاهلی زمان نوح علیه السلام نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می‌کردند که چرا به تعبیر آن‌ها «أَزَاذِلْ» از تو پیروی کرده‌اند؟ (اراذل به معنی پست‌ها، چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می‌پنداشتند) «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَزَاذِلُنَا» (۲۷ / هود).

و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی‌ایمان حتی از نشستن در کنار تهیدستان باایمان، ولو برای چند لحظه، اباداشتند و نیز در تاریخ اسلام خوانده‌ایم که چگونه پیامبر با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه‌ای ساخت به معنی واقعی کلمه، «توحیدی»، جامعه‌ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش و شخصیت، نبوغ‌ها و ارزش‌های انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود.

رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می‌کند و یا هوا، که جمع میان این دو ممکن نیست، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد و از همه حقایق جهان دور می‌سازد. یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد آگاهی، گذشت، ایثار، فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیه فوق به خوبی بازگو شده است، آن‌جا که می‌گوید: «تُطِيعُ مَنْ

أَعْقَلْنَا قُلُوبَهُ عَنْ دُخْرِهَا وَاتَّبَعُ هَوِيَّهٗ وَكَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا .

در این جا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا و جالب این که نتیجه آن افراط کاری آن‌هم به طور مطلق ذکر شده است .

چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت‌های مادی همیشه گرفتار افراط است و رو به افزون‌طلبی می‌رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می‌شد امروز با آن مقدار نشئه نمی‌شود و باید تدریجاً بر مقدار آن بیفزاید ، کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می‌کرد امروز برای او یک امر عادی است و به همین ترتیب در همه شاخه‌های هوا و هوس ، دائماً رو به افراط گام برمی‌دارند تا خود را هلاک و نابود کنند .

نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیه فوق به ما می‌آموزد این است که مانباید از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به خاطر آن‌که ثروتمندند ، یا زندگی مرفهی دارند پرهیز کنیم و به اصطلاح قلم

سرخی دور آن‌ها بکشیم ، بلکه آن‌چه مذموم است آن است که ما به خاطر بهره‌گیری از دنیای مادی آن‌ها به سراغ آن‌ها برویم و به گفته قرآن مصداق « تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » باشیم ، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آن‌ها و حتی بهره‌گیری از امکاناتشان برای فعالیت‌های مثبت و ارزنده اجتماعی باشد تماس با آن‌ها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است .

﴿ ۲۹ ﴾ **وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًى**

بگو این حق است از سوی پروردگارتان ، هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هرکس می‌خواهد کافر گردد ، ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌اش آن‌ها را از هرسو احاطه کرده است و اگر تقاضای آب کنند آبی کند برای آن‌ها می‌آورند همچون فلز گداخته که صورت‌ها را بریان می‌کند ، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی ؟

«مُهْل» چنانکه راغب در مفردات گوید به معنی دُرد ته‌نشین شده روغن است که معمولاً چیز آلوده و کثیف و بدطعمی است، ولی جمعی دیگر از مفسران به معنی هرگونه فلز گذاخته تفسیر کرده‌اند و ظاهر جمله «يَشْوِي الْوُجُوهُ» (صورت‌ها را بریان می‌کند) در این جا معنی دوم را می‌رساند.

«مُرْتَفَق» از ماده «رَفَقَ وَرَفِيق» است یعنی محل اجتماع دوستان. فکر کنید آبی که نزدیک صورت شود حرارتش صورت را بریان می‌کند آیا قابل خوردن است؟ این به خاطر آن است که در دنیا انواع نوشابه‌های گوارا و خنک می‌نوشیدند، درحالی که آتش به دل محرومان و مستضعفان می‌زدند، این همان آتش است که در این جا بدین صورت تجسم یافته است.

عجیب این که قرآن در این جا برای ثروتمندان، ظالم و دنیاپرستان بی‌ایمان، تشریفاتی در جهنم همانند تشریفات این جهان قایل شده است ولی با این تفاوت که در دنیا «سُزَاق» یعنی خیمه‌های بلند («سُزَاق» در اصل از کلمه فارسی سراپرده گرفته شده است) و

اشرافی دارند که فقیران را در آن راهی نیست و محل عیش و نوش و باده‌گساری است ولی در آن جا خیمه‌های عظیمشان «از شعله‌های آتش سوزان دوزخ است» .
 در این جا در سراپرده‌هایشان انواع مشروبات وجود دارد ، همین که ساقی را صدا می‌کنند جام‌هایی از شراب‌های رنگارنگ پیش‌روی آن‌ها حاضر می‌نمایند ، در دوزخ نیز ساقی و آورنده نوشیدنی دارند، اما چه آبی ؟ آبی همچون فلز گداخته ! آبی به داغی اشک سوزان یتیمان و آه آتشین مستمندان آری هرچه آن‌جا است تجسمی است از آنچه این جا است (پناه بر خدا) .

﴿۳۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا
 مسلماً کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد .

از آن جا که روش قرآن یک روش آموزنده تطبیقی است پس از بیان اوصاف و همچنین کیفر دنیاپرستان خودخواه ، به بیان حال مؤمنان راستین و پاداش‌های فوق‌العاده ارزنده آن‌ها

می پردازد و چنین می گوید : « آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد » کم باشد یا زیاد، کلی باشد یا جزئی، از هر کس، در هر سن و سال و در هر شرایط.

﴿ ۳۱ ﴾ **أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَجَنِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً**

آن ها کسانی هستند که بهشت جاودان از ایشان است ، باغ هایی از بهشت که نهرا از زیر درختان و قصرهایش جاری است ، در آن جا با دستبندهایی از طلا آراسته اند و لباس های (فانری) به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم دربر می کنند ، در حالی که بر تخت ها تکیه کرده اند ، چه پاداش خوبی و چه جمع نیکویی ؟

« أَسَاوِرَ » جمع « أَسْوَرَة » بر وزن « مشوره » و آن نیز به نوبه خود جمع « سِوَار » بر وزن « غبار » و « كِتَاب » است و در اصل از کلمه فارسی « دستوار » یعنی دستبند گرفته شده و بعد از آن که معرب گردیده از آن فعل های عربی نیز مشتق شده است .

«أَزَائِكَ» جمع «أَرِيكَ» به تختی می‌گویند که اطراف آن از هر طرف به صورت سایبان پوشانیده شده است .

مقایسه زندگی این جهان و آن جهان

تجسم اعمال یکی از مهم‌ترین مسایل مربوط به رستاخیز است ، باید بدانیم آنچه در آن جهان است بازتاب وسیع و گسترده و تکامل یافته‌ای از این جهان است ، اعمال ، افکار ، روش‌های اجتماعی ما و خوهای مختلف اخلاقی در آن جهان تجسم می‌یابند و همیشه با ما خواهند بود .

آیه فوق ترسیم زنده‌ای از همین حقیقت است ، ثروتمندان ستم‌پیشه و انحصارگری که در این جهان در سراپرده‌هایی تکیه می‌کردند و سرمست از باده‌ها بودند و سعی داشتند همه چیزشان از مؤمنان تهیدست جدا باشد در آن جا هم «سُرَادِق» و سراپرده‌ای دارند اما از آتش سوزان چرا که ظلم در حقیقت آتش سوزانی است که خرمن زندگی و امیدمستضعفان را محترق می‌کند .

در آنجا هم نوشابه‌هایی دارند که تجسمی است از باطن شراب دنیا و نوشابه‌هایی که از خون دل مردم محروم فراهم شده است ، نوشابه‌ای که به این ظالمان در آن جهان هدیه می‌شود نه تنها امعاء و احشاء را می‌سوزاند بلکه همچون فلز گداخته است که پیش از نوشیدن ، هنگامی که به دهان و صورت نزدیک می‌شود چهره‌هاشان را برشته می‌کند . اما به عکس ، آن‌ها که برای حفظ پاکی و رعایت اصول عدالت پشت‌پا به این مواهب زدند و به زندگی ساده‌ای قناعت کردند و محرومیت‌های این دنیا را برای اجرای اصول عدالت به خاطر خدا تحمل نمودند ، در آنجا باغ‌هایی از بهشت با نهرهایی از آب جاری و بهترین لباس‌ها و زینت‌ها و شوق‌انگیزترین جلسات در انتظارشان خواهد بود و این تجسمی است از نیت پاک آن‌ها که مواهب را برای همهٔ بندگان خدا می‌خواستند .

لباس‌های زینتی در جهان دیگر

این سؤال ممکن است برای بسیاری پیدا شود که خداوند در قرآن مجید از زرق و برق دنیا نکوهش کرده ، ولی وعده این‌گونه چیزها را به مؤمنان در آن جهان می‌دهد ،

زینت آلات طلا، پارچه‌های ابریشمین، اریکه‌ها و تخت‌های زیبا و مانند آن. در پاسخ این سؤال قبلاً توجه به این نکته را لازم می‌دانیم که ما هرگز مانند توجیه‌گرانی که همه این الفاظ را کنایه از مفاهیم معنوی می‌دانند این گونه آیات را تفسیر نمی‌کنیم، چرا که از خود قرآن آموخته‌ایم که معاد هم جنبه «روحانی» دارد هم «جسمانی» و به این ترتیب لذات آن جهان باید در هر دو بخش باشد که البته بدون شک لذات روحانیش قابل مقایسه بالذات جسمانی نیست.

ولی در عین حال این حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد که ما از نعمت‌های آن جهان شبیحی از دور می‌بینیم و سخنانی به اشاره می‌شنویم، چرا که آن جهان نسبت به این عالم همچون این دنیا است نسبت به شکم مادر و حالت جنینی، همان‌گونه که «مادر» اگر بتواند رابطه‌ای با جنین خود برقرار کند جز با اشارات نمی‌تواند زیبایی‌های این دنیا را، آفتاب‌درخشان، ماه تابان، چشمه‌سارها، باغ‌ها و گل‌ها و مانند آن را برای کودکی که در شکم او است بیان کند، چرا که الفاظ کافی برای بیان این مفاهیم که کودکش بتواند آن را درک کند در اختیار ندارد،

همچنین نعمت‌های مادی و معنوی قیامت را برای ما محاصره شدگان در رحم دنیا بازگو کردن آن هم به طور کامل ممکن نیست .

با روشن شدن این مقدمه به سراغ پاسخ سؤال می‌رویم : اگر خدا زندگی پر زرق و برق این جهان را نکوهش کرده به خاطر آن است که محدودیت این جهان سبب می‌شود فراهم کردن چنان زندگانی با انواع ظلم و ستم توأم باشد و بهره‌گیری از آن با غفلت و بی‌خبری . تبعیض‌هایی که از این رهگذر پیدا می‌شود مایه کینه‌ها ، حسادت‌ها ، عداوت‌ها و سرانجام خونریزی‌ها و جنگ‌ها است .

اما در آن جهان که همه‌چیزش گسترده است نه تحصیل این زینت‌ها مشکل ایجاد می‌کند، نه سبب تبعیض و محرومیت کسی می‌شود ، نه کینه و نفرتی برمی‌انگیزد و نه در آن محیط مملو از معنویت انسان را از خدا غافل می‌سازد ، نه نیاز به زحمت حفظ و حراست دارد و نه در رقبا ایجاد حسادت می‌کند ، نه مایه کبر و غرور است و نه موجب فاصله گرفتن از خلق خدا و خدا .

چرا بهشتیان از چنین مواهبی محروم باشند که لذتی است جسمانی درکنار مواهب بزرگ معنوی بدون هیچ واکنش نامطلوب .

﴿۳۲﴾ **وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا**

برای آنها مثالی بیان کن ، داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انواع

انگورها قرار دادیم و درگرداگرد آن درختان نخل و درمیان این دو زراعت پربرکت .

﴿۳۳﴾ **كُلْنَا الْجَنَّتَيْنِ اِنتَ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا**

هر دو باغ میوه آورده بودند (میوه های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بودند و میان آن

دو نهر بزرگی از زمین فرستادیم .

باغ و مزرعه ای که همه چیزش جور بود ، هم انگور و خرما داشت و هم گندم و حبوبات

دیگر ، مزرعه ای کامل و خودکفا .

از همه مهم تر آب که مایه حیات همه چیز مخصوصاً باغ و زراعت است ، به حد کافی در دسترس

آن‌ها بود چرا که «میان این دو باغ نهر بزرگی از زمین بیرون فرستاده بودیم: وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا».

﴿۳۴﴾ وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُخَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِمَّنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا

صاحب این باغ درآمد قابل ملاحظه‌ای داشت به همین جهت به دوستش در حالی که به گفتگو برخاسته بود چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برترم و نفرا تم نیرومندتر است.

ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان

ولی از آن‌جا که دنیا به کام او می‌گشت و انسان کم ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود غرور او را می‌گیرد و طغیان و سرکشی آغاز می‌کند که نخستین مرحله‌اش مرحله برتری جویی و استکبار بر دیگران است، صاحب این دو باغ به دوستش روکرد و در گفتگویی «با او چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برترم و آبرو و شخصیت و عزتم بیشتر و نفرا تم فزون‌تر است». بنابراین هم نیروی انسانی فراوان در اختیار دارم و هم مال و ثروت هنگفت و هم نفوذ و موقعیت اجتماعی، تو در برابر من چه می‌گویی؟ و چه حرف حساب‌داری؟

﴿۳۵﴾ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا
و در حالی که به خود ستم می کرد در باغش گام نهاد و گفت من گمان نمی کنم هرگز
این باغ فانی و نابود شود .

کم کم این افکار همان گونه که معمولی است در او اوج گرفت و به جایی رسید که دنیا را
جاودان و مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت : « مغرورانه درحالی که در واقع به
خودش ستم می کرد در باغش گام نهاد ، (نگاهی به درختان سرسبز که شاخه هایش از
سنگینی میوه خم شده بود و خوشه های پر دانه ای که به هر طرف مایل گشته بود انداخت و
به زمزمه نهری که می غرید و پیش می رفت و درختان را مشروب می کرد گوش فراداد و از
روی غفلت و بی خبری) گفت : من باور نمی کنم هرگز فنا و نیستی دامن باغ مرا بگیرد » .

﴿۳۶﴾ وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا
و باور نمی کنم قیامت برپا گردد و اگر به سوی پروردگارم بازگردم (و قیامتی در کار باشد)
جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت .

غرور و مستی ثروت

در این داستان ترسیم زنده‌ای از آنچه ما غرور ثروتش می‌نامیم ، مشاهده می‌کنیم و به سرانجام این غرور که پایانش شرک و کفر است آشنا می‌شویم .

انسان‌های کم ظرفیت هنگامی که به جایی رسیدند و برتری مختصری از نظر مقام و ثروت بر دیگران یافتند ، غالباً گرفتار بلای غرور می‌شوند ، نخست سعی می‌کنند امکانات خود را به رخ دیگران بکشند و آن را وسیله برتری جویی قرار دهند ، جمع شدن مگس صفتان را دور این شیرینی دلیل بر نفوذ خویشتن در دل‌ها قرار دهند ، این همان است که قرآن با جمله « اَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا » در آیات فوق از آن یاد کرده است .

عشق و علاقه آن‌ها به دنیا کم کم پندار جاودانگی آن را در نظرشان مجسم می‌سازد و فریاد « مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا » را سرمی‌دهند .

ایمان به جاودانگی دنیای مادی چون تضاد روشنی با رستاخیز دارد نتیجتاً به انکار معاد برمی‌خیزند « وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً » می‌گویند .

خودبینی و خودپسندیشان سبب می‌شود که برتری مادی را دلیل بر قرب در درگاه پروردگار بدانند و برای خویشتن مقام فوق‌العاده‌ای نزد او قایل شوند و بگویند اگر به سوی خدا بازگردیم و معاد و آخرتی در کار باشد جای ما در آن‌جا از این‌جا هم بهتر است «وَلَيُنْزِلُنَا رَبِّي إِلَيَّ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا».

این مراحل چهارگانه کم و بیش در زندگی قدرتمندان دنیاپرست با تفاوت‌هایی دیده می‌شود در واقع خط سیر انحرافی آن‌ها از دنیا پرستی شروع و به شرک و بت پرستی و کفر و انکار معاد ختم می‌گردد، چراکه قدرت مادی را همچون بتی می‌پرستند و غیر آن را به دست فراموشی می‌سپارند.

﴿۳۷﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا

دوست (با ایمان) اش در حالی که با او به گفتگو پرداخته بود گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی؟

پاسخ مستضعفان به مستکبران

او را از طریق مسأله آفرینش انسان که یکی از بارزترین دلایل توحید است متوجه خداوند عالم و قادر می‌کند .

خدایی که انسان را در آغاز از خاک آفرید ، مواد غذایی که در زمین وجود داشت جذب ریشه‌های درختان شد و درختان به نوبه خود غذای حیوانات شدند و انسان از آن گیاه و گوشت این حیوانات استفاده کرد و نطفه‌اش از این‌ها شکل گرفت ، نطفه در رحم مادر مراحل تکامل را پیمود تا به انسان کاملی تبدیل شد ، انسانی که از همه موجودات زمین برتر است ، می‌اندیشد ، فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد و همه چیز را مسخر می‌سازد، آری تبدیل خاک بی‌ارزش به چنین موجود شگرفی با آن همه سازمان‌های پیچیده‌ای که در جسم و روح او است یکی از دلایل بزرگ توحید است .

﴿۳۸﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

ولی من کسی هستم که «الله» پروردگار من است و هیچ‌کس را شریک

پروردگارم قرار نمی‌دهم .

تو افتخار به این می‌کنی که باغ و زراعت و میوه و آب فراوانی داری ، ولی من افتخار می‌کنم که پروردگار من خدا است ، خالق من ، رازق من او است ، تو به دنیایت مباحثات می‌کنی ، من به عقیده و ایمان و توحیدم .^(۱)

﴿ ۳۹ ﴾ **وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِّ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا**

تو چرا هنگامی که وارد باغ شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته؟ قوت (و یردیی) جز از ناحیه خدا نیست ، اما اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمی نیست) .

اگر تو زمین را شکافته‌ای ، بذر پاشیده‌ای ، نهال غرس کرده‌ای ، درختان را بر داده‌ای و

۱- کلمه «لَكِنَّا» در اصل «لَكِنْ أَنَا» بوده ، سپس درهم‌آدغام شده و به این صورت درآمده است .

به موقع به همه چیز آن رسیده‌ای تا به این پایه رسیده است ، همه این‌ها با استفاده از قدرت‌های خدا داد و امکانات و وسایلی است که خدا در اختیار تو قرار داده ، تو از خود هیچ نداری و بدون او هیچ هستی .

﴿۴۰﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا

شاید پروردگار بهتر از باغ تو به من بدهد و مجازات حساب‌شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد ، آن‌چنان‌که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای تبدیل کند .

﴿۴۱﴾ أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا

و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آن‌چنان‌که هرگز قدرت جستجوی آن را نداشته باشی .

« حُسْبَان » در اصل از ماده حساب گرفته شده است و به معنی مجازاتی است که روی

حساب دام‌گیر اشخاص می‌گردد .

« صَعِيد » به معنی قشر روی زمین است (در اصل از ماده «صُعُود» گرفته شده است) .

«زَلَقَ» به معنی سرزمینی است صاف و بدون هیچ گونه گیاه آن چنان که پای انسان بر آن بلغزد. با چشم خود دیده و یا لا اقل با گوش شنیده‌ای که صاعقه‌های آسمانی گاهی در یک لحظه کوتاه، باغ‌ها و خانه‌ها و زراعت‌ها را به تلی از خاک، یا زمینی خشک و بی آب و علف تبدیل کرده است.

و نیز شنیده یا دیده‌ای که گاهی یک زمین لرزه شدید قنات‌ها را فرومی‌ریزد، چشمه‌ها را می‌خشکاند، آن چنان که قابل اصلاح و مرمت نیستند.

تو که این‌ها را می‌دانی این غرور و نخوت برای چیست؟ تو که این صحنه‌ها را دیده‌ای این همه دلبستگی چرا؟ چرا می‌گویی باور نمی‌کنم این نعمت‌ها هرگز فانی بشوند، بلکه جاودانه خواهند ماند، این چه نادانی و ابله‌ی است؟

﴿۴۲﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا

(به هر حال عذاب خدا فراسید) و تمام میوه‌های آن نابود شد، او مرتباً دست‌های خود را،

به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود به هم می‌مالید، درحالی که تمام باغ بر پایه‌ها فرو ریخته بود و می‌گفت ای کاش کسی را شریک پروردگارم قرار نداده بودم. «أَحِيطُ» از ماده «إِحَاطَة» است و در این گونه موارد به معنی «عذاب فراگیر» است که نتیجه آن نابودی کامل است.

سرانجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی آن که مرد موحد توانسته باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی‌ایمان نفوذ کند و با همین روحیه و طرز فکر به خانه خود بازگشت. صبح‌گاهان که صاحب باغ با یک سلسله رؤیاها به منظور سرکشی و بهره‌گیری از محصولات باغ به سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد با منظره وحشتناکی روبرو گشت، آن چنان که دهانش از تعجب بازماند و چشمانش بی‌فروغ شد و از حرکت ایستاد. گویی در آن جا هرگز باغ خرم و زمین‌های سرسبزی وجود نداشته و ناله‌های غم‌انگیز جفدها در ویرانه‌هایش خشکید و آن چه از کبر و غرور بر دل و مغز او سنگینی می‌کرد یکباره فرو ریخت.

درست در این هنگام بود که از گفته‌ها و اندیشه‌های پوچ و باطل خود پشیمان گشت .

﴿ ۴۳ ﴾ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِراً

و گروهی غیر از خدا، نداشت که او را یاری کنند و نمی توانست ازخویشتن یاری گیرد. اصولاً یار و یاورانی که به خاطر مال و ثروت همانند مگس‌های دور شیرینی اطراف انسان را می‌گیرند و گاه انسان آن‌ها را تکیه‌گاه روز بدبختی خود می‌پندارد ، به هنگامی که آن نعمت از میان برود یکباره همگی پراکنده می‌شوند ، چرا که دوستی آن‌ها به صورت یک پیوند معنوی نبود ، پشتوانه مادی داشت که با از میان رفتنش از میان رفت . ولی هر چه بود دیر شده بود و این‌گونه بیداری اضطراری که به هنگام نزول بلاهای سنگین ، حتی برای فرعون‌ها و نمرودها پیدا می‌شود ، بی‌ارزش است و به همین دلیل نتیجه‌ای به حال او نداشت . درست است که او در این جا جمله « لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّيَ أَحَداً » را بر زبان جاری کرد ، همان جمله‌ای که دوست با ایمانش قبلاً می‌گفت ولی او در حال سلامت گفت و این در حال بلا .

﴿٤٤﴾ هُنَا لِكَ الْوَلَايَةِ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ عُقْباً

در این هنگام ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند حق است ، او است که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد .
آری در این جا کاملاً روشن گشت که همه نعمت ها از او است و هرچه اراده او باشد آن می شود و جز به اتکاء لطف او کاری ساخته نیست .

پس اگر انسان می خواهد به کسی دل بندد و بر چیزی تکیه کند و امید به پاداش کسی داشته باشد چه بهتر که تکیه گاهش خدا و دل بستگی و امیدش به لطف و احسان پروردگار باشد.

﴿٤٥﴾ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا

زندگی دنیا را برای آنها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرومی فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین ، سرسبز و درهم فرومی روند ، اما بعد از مدتی می خشکند ، به گونه ای که بادهای آنها را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر هر چیز توانا است .

آغاز و پایان زندگی در یک تابلو ارزنده

«هَشِیم» از ماده «هَشَم» به معنی شکستن گرفته شده و در این جا به گیاهان خشکیده ای اطلاق گردیده که درهم شکسته است.

«تَذَرُوهُ» از ماده «ذَرَو» به معنی پراکنده ساختن است.

قطره های حیات بخش باران بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است، با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند. ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پایید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می باشد هوا به سردی می گراید، آبها کم می شود و «چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم و سرسبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شوند» «فَأَصْبَحَ هَشِیمًا».

آن برگ هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ طوفانی نمی توانست آنها را جدا کند آن قدر سست و بی جان می شوند که «هر باد و نسیمی آنها را

جدا کرده با خود به هر سو می‌برد» «تَذَرُوهُ الرِّيَاحُ».

﴿٤٦﴾ **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ أَمْلاً**

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند و باقیات صالحات (ارزش‌های پایدار و شایسته)

ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است.

اموال و فرزندان شکوفه‌ها و گل‌هایی می‌باشند که بر شاخه‌های این درخت آشکار می‌شوند، زودگذر هستند، کم دوام هستند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «الله» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی‌اعتبارند.

در حقیقت در آن آیه انگشت روی دو قسمت از مهم‌ترین سرمایه‌های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیه به آن وابسته است، «نیروی اقتصادی» و «نیروی انسانی» چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی حتماً این دو نیرو لازم است و به همین دلیل آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشینند سعی در جمع‌آوری این دو نیرو می‌کنند، مخصوصاً در

زمان‌های گذشته هرکس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می‌کرد ، چرا که آن‌ها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می‌دادند ، در آیات گذشته نیز دیدیم که آن مرد ثروتمند بی‌ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می‌کشید و می‌گفت : « أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا » .

سپس اضافه می‌کند : « وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا » . مفهوم این تعبیر آن‌چنان وسیع و گسترده است که هر فکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته‌ای که طبعاً باقی می‌ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می‌گیرد شامل می‌شود .

اگر می‌بینیم در بعضی از روایات به نماز شب و یا مَوَدَّتْ اهل بیت تفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداق‌های روشن است، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور ، به خصوص این‌که در پاره‌ای از این روایات « مِنْ » که دلالت بر تبعیض می‌کند به کار رفته است . مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود : « لَا تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتَنَا فَإِنَّهَا مِنْ »

الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ: دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است.»
و در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم که فرمود: «از گفتن تسبیحات اربع مضایقه
نکنید که آن‌ها از باقیات صالحات است.»

حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند در مسیر الله
قرار بگیرند آن‌ها هم به رنگ باقیات صالحات درمی‌آیند، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی
است و هر چیزی برای او و در راه او قرارگیرد جاودانه خواهد بود.

زرق و برق ناپایدار دنیا

بار دیگر در آیات فوق با نقش سازنده مثال در تجسم معانی روبرو می‌شویم که چگونه
قرآن مجید، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی
امکان‌پذیر نیست با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آن‌ها قرار می‌دهد.
به انسان‌ها می‌گوید آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرار می‌شود،
اگر شصت سال عمر کرده‌اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده‌اید.

در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل‌انگیز را که از هر گوشه‌اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه‌ای نمایان است .

آری شما هم یک‌روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد جوانی می‌شوید همچون گلی پرطراوت ، سپس پیر و ناتوان می‌شوید ، به مانند گل‌های پژمرده خشکیده و برگ‌های زرد و افسرده و سپس طوفان اجل ، شما را درو می‌کند و بعد از چند صبحی خاک‌های پوسیده شما به کمک طوفان‌ها به هرسو پراکنده می‌گردد .

ولی این ماجرا گاهی به صورت غیرطبیعی است و در نیمه‌راه زندگی ، صاعقه یا طوفانی آن را پایان می‌دهد ، آن‌گونه که در آیه ۲۴ سوره یونس آمده است : « إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتَ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَاراً وَ جَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ : زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن گیاهان

گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می‌خوردند می‌روید، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را از آن گرفته و اهل آن مطمئن می‌شوند، ناگهان فرمان ماشب هنگام یاد روز فرا می‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن‌چنان آن را درو می‌کنیم که گویی هرگز نبوده است.»

ولی بسیار می‌شود که حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی‌گردد و مسیر طبیعی خود را طی می‌کند ولی پایان آن نیز پژمردگی و پراکندگی و فنا و نیستی است، همان‌گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بنابراین زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت.

﴿٤٧﴾ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

به خاطر بیابان روزی را که کوه‌ها را به حرکت درمی‌آوریم و زمین را آشکار (و مسطح) می‌بینی و همه آن‌ها (انسان‌ها) را محشور می‌کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد.

«نُغَايِرُ» از ماده «عَدَر» به معنی ترک گفتن چیزی است، به همین جهت کسی که پیمان

و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غَدَر کرده است و این که به گودال های آب « غدیر » می گویند به خاطر آن است که مقداری از آب باران در آن ها ، رها و ترک شده است . این آیه به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند ، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصاً در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد و به عنوان « أَشْرَاطُ السَّاعَةِ : نشانه های قیامت » نامیده می شود . مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز به کلی ویران و دگرگون می شود ، کوه ها متلاشی می گردد ، درختان و بناها فرومی ریزد ، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد ، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند ، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنامی گردد و زندگی نوین انسان ها در آن جهان نو بنا می شود .

کوه ها و سرّ انهدام آن ها

در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده به هم می ریزد ، از جمله کوه ها از هم متلاشی

می‌شوند ، ولی در زمینه تلاشی شدن کوه‌ها در قرآن تعبیّرات مختلفی دیده می‌شود :
 در آیات مورد بحث خواندیم که کوه‌ها را به حرکت درمی‌آوریم : « نُسَيِّرُ الْجِبَالَ »
 همین تعبیر در سورة « نَبَأ » آیه ۲۰ و سورة « تَكْوِيْر » آیه ۳ دیده می‌شود .
 ولی در سورة « مَرْسَلَات » آیه ۱۰ می‌خوانیم « وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ : کوه‌ها بر اثر
 طوفان شدید از جا کنده خواهد شد » .
 در حالی که در سورة « حَاقَه » آیه ۱۴ می‌خوانیم « وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً
 وَاحِدَةً : زمین و کوه‌ها از جا کنده می‌شوند و یک مرتبه درهم کوبیده خواهند شد » .
 و در سورة « مُزْمَل » آیه ۱۴ می‌خوانیم : « يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ
 كَثِيبًا مَّهْبَلًا : روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه در می‌آید و کوه‌ها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد » .
 و آیه ۵ سورة « واقعه » می‌گوید : « وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا : کوه‌ها از هم متلاشی
 و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل می‌شوند » .
 و بالاخره آیه ۵ سورة « قارعه » می‌گوید : « وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ : کوه‌ها همچون

پشم رنگین و زده شده‌ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می‌شوند)».

واضح است میان این آیات هیچ‌گونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف درهم ریختن کوه‌های جهان که محکم‌ترین و پابرجاترین اجزاء زمین هستند می‌باشد، از حرکت کوه‌ها شروع می‌شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می‌خورد ادامه می‌یابد.

عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست؟ مسلماً بر ما معلوم نیست، ممکن است خاصیت جاذبه موقتاً برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوه‌ها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد، یا به خاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.

به هر حال همه این‌ها دلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بی‌جان و هم در تجدید حیات انسان‌ها دارد که تمام آن‌ها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است، جهانی که هرچند «روح» و «جسم» در آن حکومت می‌کند ولی بافت آن از

هر نظر گسترده تر و کامل تر خواهد بود .

این تعبیر قرآن ضمناً این واقعیت را به ما انسان ها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است کوه های عظیم متلاشی می شوند و به این ترتیب نقش فنا برجبین همه موجودات این جهان حتی عظیم ترینشان ثبت شده است .

﴿ ۴۸ ﴾ وَ عَرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ
أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا

آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و به آنها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آن گونه که در آغاز شمارا آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد .

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند و یا این که همگی بدون هیچ گونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت .

نه خیری از اموال و ثروت‌ها است ، نه زر و زیورها ، نه امتیازات و مقامات مادی، نه لباس‌های رنگارنگ و نه یار و یاور ، درست همان‌گونه که در آغاز آفرینش بودید ، به همان حالت اول .

ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان‌ها

به راستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است ، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسان‌ها ترسیم می‌کند ، می‌گوید ، روزی که همهٔ مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه می‌شوند ، درحالی که هماهنگی عقاید و اعمالشان معیار تقسیم آن‌ها در صفوف مختلف است .

دست‌های آن‌ها از همه چیز تهی ، تمام تعلقات دنیا را پشت سرافکنده‌اند ، درعین جمعیت ، تنها و در عین تنهایی جمع هستند ، نامه‌های اعمال ، گسترده می‌شود . همه چیز به زبان می‌آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می‌کند و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می‌گیرند ، تجسم می‌یابند ، اطراف هرکسی را اعمال

تجسم یافته‌اش احاطه می‌کند ، آن‌چنان مردم به خود مشغول هستند که مادر
فرزند را و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می‌کنند .
سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران
است همه را فرامی‌گیرد ، نفس‌ها در سینه‌ها حبس می‌شود و چشم‌ها از گردش باز می‌ماند .
راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤثر است ؟ و
چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیت‌ها به انسان می‌بخشد ؟
« هنگامی که روز قیامت می‌شود ، نامه اعمال آدمی را به دست او می‌دهند ، سپس گفته
می‌شود بخوان ، راوی این خبر می‌گوید : از امام پرسیدم : آیا آن‌چه را که در این نامه است
می‌شناسد و به خاطر می‌آورد ؟ امام فرمود : همه را به خاطر می‌آورد ، هر چشم
برهم زدنی ، کلمه‌ای ، جابه جا کردن قدمی و خلاصه هرکاری را که انجام داده
است آن‌چنان به خاطر می‌آورد که گویی همان ساعت انجام داده است و لذا فریادشان
بلند می‌شود و می‌گویند : ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ‌کار کوچک و بزرگی

نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است» (۱).

نقش مؤثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیدا است، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه‌ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟

﴿۴۹﴾ وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا

و کتاب (کنایی که نامه اعمال همه انسان‌ها است) در آن جا گذارده می‌شود، اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند و می‌گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را شماره کرده است؟ و همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به احدی ظلم نمی‌کند.

۱- «نورالتقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۶۷.

وای بر ما این چه کتابی است

همگی را مو به مو به حساب آورده ، ضبط کرده و چیزی را فروگذار ننموده است ، راستی چه وحشتناک است ؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم ، آن چنان که گاهی فکر می کردیم اصلاً خلافتی از ما سرنزده ، اما امروز می بینیم بار مسئولیتان بسیار سنگین و سرنوشتان تاریک است .

علاوه بر این سند کتبی اصولاً «همه اعمال خود را حاضر می بینند : وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» . خوبی ها و بدی ها ، ظلم ها و عدل ها ، هرزگی ها و خیانت ها ، همه و همه در برابر آن ها تجسم می یابد . آنچه دامن آن ها را می گیرد کارهایی است که در این جهان انجام داده اند بنابراین از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان .

نامه اعمال

در تفسیر المیزان در ذیل آیه فوق می خوانیم : از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که

در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسان‌ها وجود دارد :
 نخست کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می‌شود و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است ، همان‌گونه که در آیه فوق خواندیم « وَ وُضِعَ الْكِتَابُ » که ظاهر آن این است کتاب واحدی برای حساب همه انسان‌ها قرار داده می‌شود .
 دوم کتابی است که هر امتی دارد یعنی اعمال یک امت در آن درج است همان‌گونه که در سوره جاثیه آیه ۲۸ آمده است : « كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا : هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می‌شود » .

سوم کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد ، آن‌چنان‌که در سوره اسراء آیه ۱۳ می‌خوانیم : « وَ كُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَانِهِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا : هر انسانی مسؤولیت اعمالش را به گردن خودش افکنده‌ایم و برای او در روز قیامت کتاب و نامه عملی بیرون می‌آوریم » .
 بدیهی است هیچ‌گونه منافاتی در میان این آیات نیست چرا که هیچ مانعی ندارد که اعمال آدمی در کتب مختلف ثبت گردد ، همان‌گونه که در برنامه‌های دنیای امروز نظیر آن را

می‌بینیم ، که برای سازماندهی دقیق به تشکیلات یک کشور ، برای هرواحد ، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگ‌تر ، حساب جدیدی پیدا می‌کنند . اما با توجه به این نکته که نامه اعمال انسان‌ها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست ، مجموعه‌ای است گویا ، غیرقابل انکار که شاید محصول طبیعی خود اعمال آدمی باشد .

و به هر حال آیه مورد بحث نشان می‌دهد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه ، خود اعمال نیز در آن جا تجسم می‌یابند و حضور پیدا می‌کنند « وَ جَدُّوا مَا عَمِلُوا خَاصِرًا » . اعمالی که به صورت انرژی‌های پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده‌اند در حقیقت از بین نرفته‌اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت ، بلکه دائماً تغییر شکل می‌دهد) . آن روز این انرژی‌های گم شده ، به فرمان خداوند ، تبدیل به ماده می‌شوند و به صورت‌های مناسبی تجسم می‌یابند ، اعمال نیک به صورت‌های جالب و زیبا و اعمال بد

در چهره‌های زشت و ننگین ظاهر می‌گردند و این اعمال با ما خواهند بود و به همین دلیل در آخرین جمله آیات فوق می‌فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» و خداوند به بندگان ستم نمی‌کند» چرا که پاداش‌ها و کیفرها محصول اعمال خودشان است. درباره تجسم اعمال در جلد دوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۰ آل عمران بحث مشروحی مطرح شده است.

﴿۵۰﴾ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا**

به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آن‌ها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد، آیا (با این حال) او و فرزندان او را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید در حالی که دشمن شما هستید؟ این‌ها چه جانشین‌های بدی برای ظالمانند.

آیا شیطان فرشته بود؟

می‌دانیم فرشتگان پاک و معصوم هستند و قرآن هم به پاکی و عصمت آن‌ها اعتراف کرده،

آن جا که می گوید : « بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ : آنها بندگان گرامی خدا هستند، در هیچ سخنی بر او پیشی نمی گیرند و فرمان های او را گردن می نهند » (۲۶ و ۲۷ / انبیاء). اصولاً از آن جا که در جوهر آنها عقل است و نه شهوت بنابراین کبر و غرور و خودخواهی و به طور کلی انگیزه های گناه در آنها وجود ندارد .

از طرفی استثناء « ابلیس » در آیه فوق (و بعضی آیات دیگر قرآن) از جمع « ملائکه » این تصور را به وجود می آورد که ابلیس از فرشتگان بوده و با توجه به عصیان و سرکشی او این اشکال به نظر می رسد که چگونه از فرشته ای این گناهان کبیره ممکن است سرزنش ؟

به خصوص این که در بعضی از خطبه های نهج البلاغه نیز آمده است که : « مَا كَانَ اللَّهُ سُجَّانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشِراً بَأْسراً أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مُلْكاً : هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است » (اشاره به غرور ابلیس است) . (۱)

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۹۲ ، (خطبه قاصعة) .

آیه فوق این مشکل را حل کرده می‌گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ: ابليس از طایفه جن بود» آنها موجوداتی هستند از چشم ما پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت. ضمناً کلمه «جَنّ» هرگاه در قرآن اطلاق می‌شود اشاره به همین گروه است. از دلایل واضحی که مدعای ما را اثبات می‌کند، این است که قرآن از یک سو می‌گوید: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ: جن را از شعله‌های مختلط آتش آفرید» (۱۵ / الرحمن). و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید منطقی این بود «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ: مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است» (۱۲ / اعراف). از این گذشته آیه فوق برای ابلیس «ذُرِّيَّة» (فرزندان) قایل شده است، در حالی که می‌دانیم فرشتگان ذُرِّيَّة ندارند.

مجموع آنچه گفته شد به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان به خوبی گواهی می‌دهد که ابلیس هرگز فرشته نبوده ولی از آن‌جا که در صف آن‌ها قرار داشت و آن‌قدر پرستش خدا کرده بود که به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود مشمول خطاب آن‌ها در مسأله سجده

بر آدم شده و سربچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن بیان گردیده و در خطبه قاصعة نام «ملک» مجازاً بر او نهاده شده است .

در کتاب «عیون الاخبار» از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم : « فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتی ها به لطف پروردگار » راوی حدیث می گوید: به امام عرض کردم : « مگر ابلیس فرشته نبود ؟ » فرمود : « نه ، او از جن بود ، آيا سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید : **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ** .^(۱)

ما أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا

من آن ها را به هنگام آفرینش آسمان ها و زمین حاضر نساختم و نه به هنگام آفرینش نوع خودشان و من گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم .

بنابراین کسی که هیچ‌گونه دخالتی در آفرینش جهان و حتی نوع خود نداشته و از اسرار و رموز خلقت به هیچ‌وجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است و اصولاً او چه قدرتی دارد و چه نقشی می‌تواند داشته باشد، او موجودی است ضعیف و ناتوان و حتی ناآگاه از مسایل خویشتن، او چگونه می‌تواند دیگران را رهبری کند؟ و یا آن‌ها را از مشکلات و گرفتاری‌ها رهایی بخشد؟

و در پایان اضافه می‌کند: «من هرگز گمراه کنندگان را دستیار خود انتخاب نمی‌کنم: وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا».

یعنی آفرینش بر پایه راستی و درستی و هدایت است، موجودی که برنامه‌اش اضلال و افساد است در اداره این نظام، جایی نمی‌تواند داشته باشد، چرا که او درست در جهت مخالف نظام آفرینش و هستی است، او خراب‌کار است و ویرانگر، نه مصلح و تکامل آفرین. **گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد**

گرچه در آیه فوق سخن از خداوند است و نفی وجود یآوری برای او از گمراهان و

می‌دانیم اصولاً خدا نیازی به معین و کمک کار ندارد تا چه رسد به این که گمراه باشد یا نباشد . ولی این یک درس بزرگ است برای همگان که در کارهای جمعی ، همواره کسانی را به یاری طلبند که هم خودشان در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت‌کننده به چنین خطی و بسیار دیده‌ایم افراد پاکی را که به خاطر عدم دقت در انتخاب دستیاران خود گرفتار انواع انحراف‌ها و مشکلات و انواع ناکامی‌ها و بدبختی‌ها شده‌اند ، جمعی از گمراهان و گمراه‌کنندگان دور آن‌ها را گرفته و نظام کارشان را به تباهی کشیده‌اند و سرانجام همه سرمایه‌های انسانی و اجتماعی‌شان را برباد داده‌اند .

در تاریخچه کربلا چنین می‌خوانیم که امام حسین علیه السلام سرور شهیدان در میان راه به دیدن « عبيدالله بن الحرّ الجعفی » رفت و او احترام فراوان نمود ، اما هنگامی که امام او را دعوت به یاری نمود ، او سوگند یادکرد که از کوفه بیرون نیامده مگر به خاطر این که از این جنگ کناره‌گیری کند ، سپس اضافه کرد من می‌دانم اگر با این گروه نبرد کنی نخستین کشته خواهی بود ، ولی این شمشیر و اسب را تقدیم شما می‌کنم . امام صورت از او برگرداند و

فرمود: « هنگامی که از جان خود مضایقه داری نیازی به مال تو نداریم » سپس این آیه را تلاوت کرد: « وَمَا كُنْتُمْ مُنْجِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا: اشاره به این که تو گمراهی و گمراه کننده و شایسته دستیاری نیستی » (۱)

﴿ ۵۲ ﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

به خاطر بیاورید روزی را که خدا می گوید شریک های را که برای من می پنداشتید

صدا بزنید (تا به کمک شما بشتابند) ولی هر چه آن ها را می خوانند جوابشان نمی دهند و ما

در میان این دو گروه اکنون هلاکتی قرار داده ایم .

« مَوْبِقُ » از ماده « وُبِقَ » به معنی هلاکت است و « مَوْبِقُ » به « مهلکه » گفته می شود .

یک عمر دم از آن ها می زدید و در آستانشان سجده می نمودید ، اکنون که امواج عذاب و

کیفر اطراف شما را احاطه کرده فریاد بزنید لا اقل ساعتی به کمکتان بشتابند .

آن‌ها که گویا هنوز رسوبات افکار این دنیا را در مغز دارند فریاد می‌زنند و «آن‌ها را می‌خوانند ، ولی این معبودهای پنداری حتی پاسخ به ندای آن‌ها نمی‌دهند» تا چه رسد به این که به کمکشان بشتابند .

﴿۵۳﴾ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا
و گنهکاران آتش (دوزخ) را می‌بینند و یقین می‌کنند که بر آتش افکنده می‌شوند و هم آتش بر آن‌ها و هیچ‌گونه راه گریزی از آن نخواهند یافت .

نه معبودهای ساختگی گنهکاران به فریادشان می‌رسند ، نه شفاعت شفیعیان درباره آن‌ها مؤثر است و نه با کذب و دروغ و یا توسل به «زر» و «زور» می‌توانند از چنگال آتش دوزخ ، آتشی که اعمالشان آن را شعله‌ور ساخته رهایی یابند .

جمله «ظَنُّوا» گرچه از ماده «ظَنَ» است ، ولی در این جا و بسیاری موارد دیگر ، به معنی یقین به کار می‌رود ، لذا در سورة بقره آیه ۲۴۹ هنگامی که از مؤمنان راستین و مجاهدان ثابت قدمی که همراه طالوت به مبارزه با جالوت جبار و ستمگر برخاستند سخن

می‌گوید تعبیر به « قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ : آن‌ها که ایمان قاطع به معاد داشتند گفتند بسیار می‌شود که گروهی اندک (اما با ایمان) به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز گردد ».

ضمناً کلمه « مُوَاقِعُهَا » از ماده « مُوَاقَعَة » به معنی وقوع بر یکدیگر است . اشاره به این‌که هم آن‌ها بر آتش می‌افتند و هم آتش بر آن‌ها ، هم آتش در آن‌ها نفوذ می‌کند و هم آن‌ها در آتش چرا که در آیات دیگر قرآن خوانده‌ایم که « گنهکاران خود آتشگیره آتشند » (۲۴/بقره).
 ﴿ ٥٤ ﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا
 ما در این قرآن هرگونه مثلی را برای مردم بیان کرده‌ایم ، ولی انسان بیش از هرچیز به جدل می‌پردازد .

« صَرَّفْنَا » از ماده « تَصَرَّفَ » به معنی تغییر و دگرگون ساختن و از حالی به حال دیگر درآوردن است ، هدف از این تعبیر در آیه فوق آن است که ما در لباس‌های گوناگون و چهره‌های مختلف و به هر زبانی که امکان تأثیر در آن بوده با مردم سخن گفته‌ایم .

«جَدَل» به معنی گفتگویی است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گیرد و بنابراین «مُجَادَلَة» به معنی آن است که دو نفر در برابر هم به جَرّ و بحث و مُشَا جَرَة برخیزند. منظور از انسان در این جا انسان های تربیت نایافته است و نظیر آن در قرآن فراوان است، در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۱۲ سورة یونس آورده ایم (جلد هشتم، تفسیر نمونه، صفحه ۲۳۹).

﴿۵۵﴾ **وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا**

تنها مانع انسان ها از این که هنگامی که هدایت به سراغشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان تقاضای آمرزش کنند این بود که سرنوشت پیشینیان دامنشان را بگیرد و یا عذاب الهی را در برابر خود مشاهده کنند.

گویی تنها منتظر مجازاتند

«قُبُل» به معنی مقابله است، یعنی عذاب الهی را در برابر خود مشاهده کنند.

در حقیقت ، این آیه اشاره به آن است که این گروه لجوج و مغرور با میل و اراده خود هرگز ایمان نخواهند آورد ، تنها در دو حالت ایمان می آورند : نخست زمانی که عذاب های دردناکی که اقوام پیشین را دربرگرفت آنها را فروگیرد ، دوم آن که لااقل عذاب الهی را با چشم خود مشاهده کنند ، که این ایمان اضطراری البته بی ارزش خواهد بود .

توجه به این نکته نیز لازم است که این گونه اقوام گمراه هرگز در انتظار چنین سرنوشتی نبوده اند اما چون این سرنوشت برای آنها حتمی بوده ، قرآن آن را به عنوان انتظار بیان کرده و این یک نوع کنایه زیبا است ، درست مثل این که ما به فرد سرکشی می گویم تو فقط می خواهی مجازات شوی ، یعنی مجازات سرنوشت حتمی تو است آن چنان که گویا در انتظارش هستی .

﴿۵۶﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيَجَإِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْزِلُوا هُزُوًا

ما پیامبران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم ، اما کافران همواره مجادله به باطل

می کنند تا (به گمان خود) حق را از میان بردارند و آیات ما و مجازات هایی را که به آنها وعده داده شده است به باد مسخره گیرند .

« يُدْحِضُوا » از ماده « ادْحَضَ » به معنی ابطال و زایل کردن است و دراصل از ماده « دَحَضَ » به معنی لغزش گرفته شده است .

خداوند می فرماید کار پیامبران اجبار و اکراه نیست ، بلکه وظیفه آنها بشارت و انذار است ، اما تصمیم گیری نهایی با خود مردم است ، تا درست بیندیشند و عواقب کفر و ایمان را بنگرند و از روی اراده و تصمیم ایمان بیاورند نه این که عذاب الهی را در برابر چشم خود ببینند و اضطراراً اظهار ایمان کنند .

ولی متأسفانه این آزادی و اختیار که وسیله تکامل است غالباً مورد سوء استفاده قرار گرفته و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق برخاسته اند ، گاه از طریق مغالطه و گاه از طریق استهزاء خواسته اند آیین حق را از میان ببرند ، ولی همیشه دل های آماده ای پذیرای حق بوده و به حمایت از آن برخاسته است و این مبارزه حق و

باطل در طول تاریخ بوده و همچنان ادامه دارد .
 ﴿٥٧﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا
 عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ
 يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

چه کسی ستمکارتر است از آن‌ها که به‌هنگام یادآوری آیات پروردگارشان از آن روی
 می‌گردانند و آن‌چه را با دست خود انجام داده فراموش می‌کنند ، مابری دل‌هاشان پرده
 افکنده‌ایم تا نفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی قرار دادیم (تا صدای حق را نشنوند) و لذا
 اگر آن‌ها را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی‌شوند .
 « أَكِنَّةٌ » جمع « کِنَان » به معنی پرده یا هر چیزی است که مستور می‌سازد و « وَقْرٌ » به
 معنی سنگینی گوش است .

تعبیر به تَذَكُّر (یادآوری) گویا اشاره به این است که تعلیمات انبیاء از قبیل
 یادآوری حقایقی است که به طور فطری در اعماق روح انسان وجود دارد و کار

پیامبران پرده برداشتن از روی آن است .

این معنی در خطبه اول نهج البلاغه نیز آمده است ، آن جا که می فرماید : « لَيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا إِلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ نَفَائِنَ الْعُقُولِ : هدف از بعثت پیامبران آن بوده که انسان ها را وادار به وفا کردن به پیمان فطرت کنند و نعمت های فراموش شده خدا را به یاد آنها بیاورند و از طریق تبلیغ بر آنها اتمام حجت کنند و گنجینه های پنهانی عقل ها را آشکار سازند » .

اگر خداوند حس تشخیص و قدرت درک و شنیدن را از آنها گرفته به خاطر همان « مَا قَدَّمْتُ يَذَاهُ » و اعمالی است که قبلاً انجام داده اند و این کیفر اثر مستقیم خود آنها است بلکه به تعبیر دیگر همان اعمال زشت و ننگین تبدیل به « پرده » و « سنگینی » (کِنَان و وَقَر) بر دل ها و گوش هایشان ، شده است و این حقیقتی است که بسیاری از آیات قران از آن سخن می گوید مثلاً در آیه ۱۵۵ سورة نساء می خوانیم : « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا » : خداوند به خاطر کفرشان بر دل های آنها مهر نهاده ، لذا جز گروه اندکی ایمان نمی آورند » .

﴿ ۵۸ ﴾ وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا الْعَجَلُ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است ، اگر می خواست آن ها را به اعمالشان مجازات کند عذاب هر چه زودتر برای آن ها می فرستاد ، ولی برای آن ها موعدی است که با فرا رسیدنش راه فراری نخواهند داشت .

﴿ ۵۹ ﴾ وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً

این هاشمیه ها و آبادی هایی است (که ویرانه هایش را با چشم می بینید) ما آن ها را به هنگامی که ستم کرده اند هلاک کردیم و (در عین حال) برای هلاکشان موعدی قرار دادیم . « مَوْئِلٌ » از ماده « وئَل » به معنی ملجأ و پناهگاه و وسیله نجات است .

غفران او ایجاب می کند که توبه کاران را بیامرزد و رحمت او اقتضاء می کند که در عذاب غیر آن ها نیز تعجیل نکند شاید به صفوف توبه کاران بپیوندند ولی عدالت او هم اقتضا می کند وقتی طغیان و سرکشی به آخرین درجه رسید حسابشان را صاف کند و اصولاً بقاء

چنین افراد فاسد و مفسد که امیدی به اصلاحشان نیست از نظر حکمت آفرینش معنی ندارد، باید نابود شوند و زمین از لوٹ وجودشان پاک گردد .

﴿ ٦٠ ﴾ **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا**

به خاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست خود گفت : من دست از طلب بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم . منظور از « فتاه » در این جا « یوشع بن نون » مرد رشید و شجاع و با ایمان بنی اسرائیل است و تعبیر به « فتی » (جوان) ممکن است به خاطر همین صفات برجسته و یا به خاطر خدمت به موسی و همراهی و همگامی با او بوده باشد .

« مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ » به معنی محل پیوند دو دریا است و در این که اشاره به کدام دو دریا است به احتمال زیاد منظور محل اتصال خلیج « عقبه » با خلیج « سوئز » است ، زیرا دریای احمر در شمال دو پیشرفتگی یکی به سوی شمال شرقی و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می دهد و دومی خلیج سوئز را و این دو خلیج در قسمت

جنوبی به هم می پیوندند و به دریای احمر متصل می شوند .
 کلمه « حَقُّبْ » به معنی مدت طولانی است که بعضی آن را به « هشتاد سال » تفسیر کرده اند
 و منظور موسی از ذکر این کلمه این بوده است که من دست از تلاش و کوشش خود برای
 پیدا کردن گم شده ام برنخواهم داشت ، هرچند سال ها به این سیر خود ادامه دهم .
 از مجموع آنچه در بالا گفته شد آشکارا پیدا است که موسی به سراغ
 گمشده مهمی می رفت و در به در دنبال آن می گشت ، عزم خود را جزم و تصمیم خویش را
 راسخ کرده بود که تا مقصود خود را پیدا نکند از پای ننشیند .
 آری او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که می توانست حجاب ها و پرده هایی را
 از جلو چشم موسی کنار زند ، حقایق تازه ای را به او نشان دهد و درهای علوم و
 دانش هایی را به رویش بگشاید .
 و به زودی خواهیم دید که او برای پیدا کردن محل این عالم بزرگ نشانه ای در دست
 داشت و به دنبال آن نشانه در حرکت بود .

﴿٦١﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در پیش گرفت (و روان شد).
«سَرَب» به گونه‌ای که «راغب» در «مفردات» گوید به معنی راه رفتن در سرآشویی است و «سَرَب» به معنی راه سرآشویی است.

در این که آیا این ماهی که ظاهراً به عنوان غذا تهیه کرده بودند ماهی بریان یا نمک‌زده یا ماهی تازه بوده که معجزه‌آسا زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد، در میان مفسران گفتگو بسیار است.

در پاره‌ای از کتب تفاسیر نیز سخن از وجود چشمه آب حیات در آن منطقه و پاشیده شدن مقداری از آن بر ماهی و جان گرفتن ماهی، به میان آمده، ولی این احتمال نیز وجود دارد که ماهی هنوز کاملاً نمرده بود زیرا هستند ماهی‌هایی که بعد از خارج شدن از آب مدت قابل ملاحظه‌ای به صورت نیمه‌جان باقی می‌مانند و اگر در

این مدت در آب بیفتند حیات عادی خود را از سرمی گیرند .

﴿۶۲﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتِيهِ اَتَيْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

هنگامی که از آن جا گذشتند موسی به یار همسفرش گفت :غذای ما را بیاور که از این سفر ، سخت خسته شده ایم .

« غداء » به غذایی گفته می شود که در آغاز روز یا وسط روز می خورند (صبحانه یا ناهار) ولی از تعبیراتی که در کتب لغت آمده است چنین استفاده می شود که در زمان های گذشته « غداء » را تنها به غذایی می گفتند که در آغاز روز می خوردند (چرا که از « غُدْوَة » گرفته شده که به معنی آغاز روز است) در حالی که در عربی امروز « غداء » و « تَغْدِي » به معنی ناهار خوردن است .

به هرحال این جمله نشان می دهد که موسی و یوشع راهی را پیمودند که عنوان سفر بر آن اطلاق می شد ، ولی همین تعبیرات نشان می دهد که این سفر چندان طولانی نبوده است .

﴿۶۳﴾ قَالَ اَرَأَيْتْ اِذَا وُيِّنَا اِلَى الصَّحْرِۥ قَاتِيۥ نَسِيتُ الْحَوْتَ وَا مَا اَنْسَانِيۥهُ اِلَّا الشَّيْطَانُ

أَنْ أَدْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً

او گفت به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم (و استراحت کردیم) من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم ، این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریای پیش گرفت.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَأَرْتَدَّ أَعْلَىٰ أَثَارِهِمَا قَصَصاً ﴿٦٤﴾

(موسی) گفت این همان است که ما می‌خواستیم و آن‌ها از همان راه بازگشتند در حالی که پی جویی می‌کردند .

در این‌جا یک سؤال پیش می‌آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می‌گوید: « نَسِيْنَا حُوتَهُمَا: ماهی‌شان را فراموش کردند » به علاوه چرا همسفر موسی نسیان شخص خودش را به شیطان نسبت می‌دهد ؟

پاسخ این سؤال این است که مانعی ندارد در مسایلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسایل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود

(مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد آن گونه که درباره موسی در این جا گفته اند و بعداً شرح آن را خواهیم گفت) .

و اما نسبت دادن نسیان همسفرش به شیطان ممکن است به این دلیل باشد که ماجرای ماهی ارتباط با یافتن آن مرد عالم داشت و از آن جا که شیطان اغواگر است خواسته است با این کار آن ها دیرتر به ملاقات آن عالم دست یابند و شاید مقدمات آن از خود او (یوشع) نیز آغاز گردیده که دقت و اهتمام لازم را در این رابطه به خرج نداده است .

﴿ ۶۵ ﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِزِّنا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا

(در آن جا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی

خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم .

چرا موسی به دیدار خضر شتافت ؟

در حدیثی از «ابن عباس» از «ابی بن کعب» می خوانیم که از رسول خدا چنین نقل

می کند : یک روز موسی در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود ، کسی از او پرسید « در

روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟» موسی گفت: «کسی عالم تر از خود سراغ ندارم» در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده‌ای داریم در «مجمع البحرین» که از تو دانشمندتر است، در این جا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم نائل گردد و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد. (۱)

در حقیقت این هشدار بود به موسی که با تمام علم و دانشش هرگز خود را برترین شخص نداند.

ولی در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا نباید پیامبر اوالوالعزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟

در پاسخ می‌گوییم: باید دانشمندترین آن‌ها نسبت به قلمرو مأموریتش یعنی نظام تشریع باشد و موسی چنین بود، اما قلمرو مأموریت دوست عالمش قلمرو جداگانه‌ای بود

۱- «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۴۸۱ (به طور تلخیص).

که ارتباطی به عالم تشریع نداشت و به تعبیر دیگر آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود.

اتفاقاً در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده با صراحت می‌خوانیم که موسی از خضر آگاه‌تر بود یعنی در علم شرع. (۱)

از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده نیز این نکته استفاده می‌شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هرکدام در کار خود از دیگری آگاه‌تر بود. (۲)

ذکر این نکته نیز جالب است که در حدیثی از پیامبر چنین آمده: «هنگامی که موسی خضر را ملاقات کرد، پرنده‌ای در برابر آن دو ظاهر شد قطره‌ای با منقارش از آب برداشت»، خضر به موسی گفت: «می‌دانی پرنده چه می‌گوید؟» موسی گفت: «چه می‌گوید؟» خضر گفت: می‌گوید:

۱- «المیزان»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۳. ۲- «مجمع‌البیان»، جلد ۶، صفحه ۴۸۰.

« مَا عَلَّمَكَ وَ عَلَّمَ مُوسَى فِي عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَمَا أَخَذَ مُنْقَارِي مِنَ الْمَاءِ: دَانَش تُو و دَانَش مُوسَى دَر پَر اِبْر عِلْمِ خَدَاوَنَد هِمَانَد قَطْرَه‌ای نَسَب بَه دَرِیَا اسْت کِه مَنقَار مَن اَز اَن پَر دَاسْت » (۱)

دیدار معلم بزرگ

تعبیر به « وَجَدَا » نشان می‌دهد که آن‌ها در جستجوی همین مرد عالم یعنی خضر بودند و سرانجام گمشده خود را یافتند .

و تعبیر به « عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا...: (بنده‌ای از بندگان ما) نشان می‌دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین خدا باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می‌سازد و دریچه‌های علوم را به قلبش می‌گشاید .

تعبیر به « مِنْ لَدُنَّا » نیز نشان می‌دهد که علم آن عالم یک علم عادی نبود بلکه آگاهی از قسمتی از اسرار این جهان و رموز حوادثی که تنها خدا می‌داند بوده است .

۱- « درالمنثور » و کتب دیگر (طبق نقل تفسیر المیزان ذیل آیه مورد بحث) .

تعبیر به «عِلْمًا» که نکره است و در این گونه موارد معمولاً برای تعظیم می آید ، نشان می دهد که آن مرد عالم بهره قابل ملاحظه ای از این علم یافته بود .
خضر ، که بود ؟

در قرآن مجید صریحاً نامی از خضر برده نشده و از رفیق یا استاد موسی تنها به عنوان «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا أَنْتِنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» که بیانگر مقام عبودیت و علم و دانش خاص او است، یاد شده است لذا ما هم غالباً از وی به عنوان «مرد عالم» یاد کردیم . ولی در روایات متعددی این مرد عالم به نام «خضر» معرفی شده است و از بعضی از روایات استفاده می شود که اسم اصلی او «بَلِّیَا ابن مَلْکَانَ» بوده و خضر لقب او است ، زیرا هرکجا گام می نهاده زمین از قدومش سرسبز می شده است .

او یک دانشمند الهی بود و مشمول رحمت خاص پروردگار و مأمور به باطن و نظام تکوینی جهان و آگاه از پاره ای از اسرار واز یک جهت معلم موسی بن عمران ، هرچند موسی در پاره ای از جهات بر او مقدم بوده است .

و در این که او پیامبر بوده است یا نه باز روایات مختلفی داریم .
 در جلد اول اصول کافی روایات متعددی نقل شده است که دلالت بر این دارد که این
 مرد عالم، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون «ذوالقرنین» و «أصفابن برخیا» بوده است.^(۱)
 درحالی که از پاره‌ای دیگر از روایات استفاده می‌شود او دارای مقام نبوت بود و ظاهر
 بعضی تعبیرات آیات فوق نیز همین است، زیرا در یک مورد می‌گوید «من این کار را از نزد
 خود نکردم» و در جای دیگر می‌گوید: «ما می‌خواستیم چنین و چنان شود» .
 و از بعضی از روایات استفاده می‌شود که او از یک عمر طولانی برخوردار بوده است .
 ﴿٦٦﴾ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا
 موسی به او گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آن چه به تو تعلیم داده
 شده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ بِمَنْ يُشِيرُهُونَ فِيمَنْ مَضَىٰ»، صفحه ۲۱۰.

از تعبیر «رُشِداً» چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست ، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می‌باشد ، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است .

﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

گفت : تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی .

﴿٦٨﴾ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی . این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده‌ها بوده ، درحالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت . و در چنین مواردی بسیار می‌شود که چهره ظاهر حوادث با آن چه در باطن و درون آن‌ها است متفاوت است ، چه بسا ظاهر آن بسیار زننده و یا ابلهانه است ، درحالی که در باطن بسیار مقدس ، حساب شده و منطقی است .

در چنین موردی آن کس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف می دهد و به اعتراض و گاهی به پر خاش بر می خیزد .

ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد ، بلکه در انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند ، اما شاگرد همچنان بی تاب می کند ، ولی به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملاً آرام می گیرد .

﴿ ۶۹ ﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا
(موسی) گفت : انشاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری مخالف فرمان تو نخواهم کرد .

موسی از شنیدن این سخن شاید نگران شد و از این بیم داشت که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود ، لذا به او تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند . البته باز موسی در این عبارت نهایت ادب خود را آشکار می سازد ، تکیه بر خواست

خدای کند، به آن مرد عالم نمی‌گوید من صابرم بلکه می‌گوید انشاءالله مرا صابر خواهی یافت. (۷۰)
 قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا
 (خضر) گفت: پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم (به
 موقع) آن را برای تو بازگو کنم .

ولی از آن‌جا که شکیبایی در برابر حوادث ظاهراً زنده‌ای که انسان
 از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نمی‌باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد
 گرفت و به او اخطار کرد .

موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد.
 فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ
 أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱)

آن‌ها به راه افتادند تا این‌که سوار کشتی شدند و او کشتی را سوراخ کرد، (موسی) گفت:
 آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی ، راستی چه کار بدی انجام دادی ؟

معلم الهی و این اعمال زننده ؟

آری « موسی به اتفاق این مرد عالم الهی به راه افتاد تا این که سوار بر کشتی شدند : فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبْنَا فِي السَّفِينَةِ » .

از این جا به بعد می بینیم که قرآن در تمام موارد ضمیر تثنیه به کار می برد که اشاره به موسی و آن عالم است و این نشان می دهد که مأموریت همسفر موسی ، یوشع در آن جا پایان یافت و از آن جا بازگشت .

هنگامی که آن دو بر کشتی سوار شدند « آن مرد عالم کشتی را سوراخ کرد : خَرَقَهَا » . « خَرَقَ » همان گونه که راغب در مفردات می گوید به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است بدون مطالعه و فکر .

« إِمْر » به کار مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود . از آن جا که موسی از یک سو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر

چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود .

بدون شک مرد عالم هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود ولی از آن جا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی رسید موسی آن را با «لام غایت» که برای بیان هدف می باشد بازگو می کند .

این درست به آن می ماند که شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند می گوئیم می خواهی خودت را بکشی ؟ مسلماً او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد .

و به راستی ظاهر این کار شگفت آور و یا بسیار بد بود ، چه کاری از این خطرناک تر می تواند باشد که یک کشتی را با داشتن سرنشین های متعدد سوراخ کنند ؟ در بعضی از روایات می خوانیم که اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتاً با وسیله ای پر کردند ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود .

﴿ ۷۲ ﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

گفت: نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟

﴿ ۷۳ ﴾ قَالَ لَا تَأْخُذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

(موسی) گفت: مرا به خاطر این فراموشکاری مؤاخذه مکن و بر من به خاطر این امر سخت مگیر.

« لَا تُرْهِقْنِي » از ماده « ارهاق » به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه و گاه به معنی تکلیف کردن آمده است و در جمله بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت ميفکن و به خاطر این کار فیض خود را قطع منما.

آیا نسیان برای پیامبران ممکن است؟

در ماجرای فوق کراراً به مسأله نسیان موسی برخورد کردیم، یکی در مورد آن ماهی که برای تغذیه فراهم ساخته بودند و دیگر سه بار دیگر در ارتباط با تعهدی که دوست عالمش از وی گرفته بود.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد ؟
 جمعی معتقدند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چرا که نه مربوط به
 اساس دعوت نبوت است و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت ، بلکه در یک مسأله صرفاً عادی و
 مربوط به زندگانی روزمره است ، آن چه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و
 برگ آن مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی‌شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می‌دارد.
 اما چه مانعی دارد که موسی به خاطر این که مشتاقانه و با عجله به دنبال این مرد عالم
 می‌رفت غذای خود را که یک مسأله عادی بوده فراموش کرده باشد ؟ و نیز چه مانعی دارد
 که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی و کشتن یک نوجوان و تعمیر بی‌دلیل یک دیوار
 در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش به
 دست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است و نه با مقام عصمت
 منافات دارد.

﴿ ۷۴ ﴾ فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْرًا

باز به راه خود ادامه دادند تا این که کودکی را دیدند و او آن کودک را کشت ، (موسی) گفت : آیا انسان پاکی را بی آن که قتل کرده باشد کشتی ؟ به راستی کار منکر و زشتی انجام دادی .

کلمه « غلام » به معنی جوان نارس است خواه به حد بلوغ رسیده باشد یا نه .
 سفر دریایی آن ها تمام شد از کشتی پیاده شدند ، « و به راه خود ادامه دادند ، در اثناء راه به کودکی رسیدند ولی آن مرد عالم بی مقدمه اقدام به قتل آن کودک کرد » .
 در این جا بار دیگر موسی از کوره در رفت ، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه ، آن هم بدون هیچ مجوز ، چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند ، آتش خشم در دلش برافروخته شد و گویی غباری از اندوه و نارضایی چشمان او را پوشانید ، آن چنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد ، زبان به اعتراض گشود ، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست ، چرا که حادثه وحشتناک تر از حادثه اول بود و « گفت آیا بی گناه

و پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی ؟ » .

« به راستی که چه کار منکر و زشتی انجام دادی » .

در این که نوجوانی را که آن مرد عالم در این جا به قتل رسانید به سرحد بلوغ رسیده بود یا نه ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی تعبیر به « نَفْساً زَكِيَّةً : انسان پاک و بی گناه » را دلیل بر آن گرفته بودند که بالغ نبوده است .

« نُكْرَ » به معنی زشت و منکراست و بازتاب آن قوی تر از کلمه « اِمْر » که در ماجرای سوراخ کردن کشتی بود می باشد ، دلیل آن هم روشن است ، زیرا کار اول زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در اقدام دوم ظاهراً او مرتکب جنایتی شده بود .

پایان جزء پانزدهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
مقدمه	۱۰
فضیلت تلاوت سورۀ «اسراء»	۱۱
نامهای این سورۀ	۱۲
معراج گاه پیامبر	۱۳
دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل	۲۱
مستقیم ترین راه خوشبختی	۲۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تَقَالُ وَتَطِيرُ (فال نیک و بد)	۳۰
چهار اصل مهم اساسی در رابطه با مسئله حساب و جزای اعمال	۳۳
اصل برائت و آیه « مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... »	۳۵
مراحل چهارگانه مجازات الهی	۳۶
خطوط زندگی طلبان دنیا و آخرت	۳۹
شرایط سه گانه رسیدن به سعادت جاویدان	۴۱
امدادهای الهی	۴۲
توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی	۴۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر	۴۶
منظور از ذی القربی در این جا چه کسانی هستند؟	۵۰
رعایت اعتدال در انفاق و بخشش	۵۶
شش حکم مهم اجتماعی	۵۹
زبان کرم فروش	۷۰
تنها از علم پیروی کن	۷۴
شرک و دوگانه پرستی خمیرمایه همه انحرافات و جنایات است	۷۶
اثبات توحید از طریق دلیل تمنع	۸۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان	۸۴
حجاب مستور چیست؟	۹۱
«اَكْنُة» و «وَقْر» چیست؟	۹۲
وحشت مشرکان از ندای توحید	۹۲
تفسیر جمله «لَا يَسْمَعُونَ بِهِ»	۹۴
چرا نسبت مسحور به پیامبر می دادند؟	۹۴
رستاخیز قطعی است	۹۶
برخورد منطقی با همه مخالفان	۱۰۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
« وسیله » چیست؟	۱۰۵
تسلیم بهانه جویان نشو	۱۰۷
انکار گذشتگان چهار تباطی به آیندگان دارد؟	۱۰۹
رؤیای پیامبر و شجره ملعونه	۱۱۱
وسایل چهارگانه وسوسه گری شیطان	۱۱۷
با این همه نعمت کفران چرا؟	۱۲۳
انسان کل سرسبد موجودات	۱۲۷
معنی « کثیر » در این جا چیست؟	۱۲۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟	۱۲۸
نقش رهبری در اسلام	۱۳۱
«کور دلان» از دیدگاه قرآن کریم	۱۳۳
آیا پیامبر روی خوش به مشرکان نشان داد؟	۱۳۶
نوطئه شوم دیگری علیه پیامبر اکرم	۱۳۹
سنت‌های الهی در جوامع انسانی (در شرایط یکسان) همیشه جریان دارد	۱۴۰
نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی	۱۴۵
مقام محمود چیست؟	۱۴۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سرانجام باطل، نابودی است	۱۵۰
حق پیروز است و باطل نابود است	۱۵۱
آیه جاء الحق... و قیام مهدی علیه السلام	۱۵۱
فرق میان شفاء و رحمت	۱۵۳
چرا ظالمان از قرآن نتیجه معکوس می گیرند؟	۱۵۴
هرکسی بر فطرت خود می تابد	۱۵۵
«شاکلة» چیست؟	۱۵۶
روح چیست؟	۱۵۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
«تَحَدِّي» دلیل معجزه بودن قرآن است	۱۶۵
بهاذهای رنگارنگ	۱۶۸
پاسخ پیامبر در برابر بهاذهجویان	۱۶۹
بهاذه همگونی پیامبر با سایر انسانها	۱۷۱
هدایت یافتگان واقعی	۱۷۴
چگونه معاد ممکن است؟	۱۷۹
معاد جسمانی	۱۸۰
آیا همه انسانها بخیل هستند؟	۱۸۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
با این همه نشانه‌ها باز ایمان نیاوردند.....	۱۸۴
منظور از آیات نه‌گانه چیست؟.....	۱۸۵
آیا سؤال‌کننده پیامبر است؟.....	۱۹۰
منظور از «ارض» در این آیه کدام سرزمین است؟.....	۱۹۲
برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت.....	۱۹۶
رابطه علم و ایمان.....	۱۹۹
آخرین بهانه‌های مشرکین.....	۲۰۱
اعتدال مبنای همه برنامه‌های اجتماعی و سیاسی.....	۲۰۶
تکیه بر چیست؟.....	۲۰۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة «كهف»	۲۰۹
آغاز با نام خدا و قرآن	۲۱۰
قرآن کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان	۲۱۲
عمل صالح یک برنامه مستمر	۲۱۳
ادعاهای بدون دلیل	۲۱۵
جهان میدان آزمایش است	۲۱۷
آغاز ماجرای اصحاب كهف	۲۱۹
سرگذشت مشروح اصحاب كهف	۲۲۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
جوانمردی و ایمان	۲۲۶
ایمان و امدادهای الهی	۲۲۶
پناهگاهی به نام غار	۲۳۱
موقعیت دقیق اصحاب کهف	۲۳۳
بیداری بعد از یک خواب طولانی	۲۴۰
پاک‌ترین طعام	۲۴۱
تقیه سازنده	۲۴۳
کانون قرآن لطف است	۲۴۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پایان ماجرای اصحاب کهف	۲۴۵
مسجد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود	۲۵۰
«واو» در جمله «وَأَمْنُهُمْ كُلُّهُمْ»	۲۵۳
خواب اصحاب کهف	۲۵۹
همنشینی با پاکدلان پابرهنه افتخار است	۲۶۳
روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه‌ها	۲۶۴
رابطه هوا پرستی و غفلت از خدا	۲۶۶
نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان	۲۶۷
مقایسه زندگی این جهان و آن جهان	۲۷۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
لباس‌های زینتی در جهان دیگر	۲۷۳
ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان	۲۷۷
غرور و مستی ثروت	۲۷۹
پاسخ مستضعفان به مستکبران	۲۸۱
آغاز و پایان زندگی در یک تابلو ارزنده	۲۸۸
زرق و برق ناپایدار دنیا	۲۹۱
کوه‌ها و سرانهدام آن‌ها	۲۹۴
ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسان‌ها	۲۹۸
وای بر ما این چه کتابی است	۳۰۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نامۀ اعمال.....	۳۰۱
آیا شیطان فرشته بود؟.....	۳۰۴
گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد.....	۳۰۸
گویی تنها منتظر مجازاتند.....	۳۱۳
چرا موسی به دیدار خضر شتافت؟.....	۳۲۴
دیدار معلم بزرگ.....	۳۲۷
خضر، کـــه بود؟.....	۳۲۸
معلم الهی و این اعمال زننده؟.....	۳۳۳
آیا نسیان برای پیامبران ممکن است؟.....	۳۳۵

